

متن توضیحات و پاسخهای محبوب الله کوشانی درباره گذشته سازا، طی دیدارها با جوانان در کابل

فرستنده: فرزام اکبری

ناشر: تارنمای خراسان زمین

۹ حوت (اسفند) ۱۳۹۵

یادداشت فرستنده:

نقش و جایگاه رهبران سیاسی را نمی‌توان در هیچ برهه و شرایطی نادیده گرفت به ویژه در جامعه به شدت سنتی و توده‌ای افغانستان که در آن وجود پیشوا و پیشواپوری از عناصر غالب در فرهنگ سیاسی آن محسوب می‌شود. رهبر در کنار مدیریت و تطبیق استراتژی سیاسی حزب، بخشی از تاریخ آن حزب و دورانی که در آن زندگی می‌کند نیز به‌شمار می‌رود. اما به این نکته نیز باید اعتراف کرد که رهبران سیاسی مثل سایر انسان‌ها، چه در زندگی سیاسی و چه در سبک زندگی شخصی‌شان عاری از خطا نیستند. اما چیزی که مهم است، تجربه و فعالیت سیاسی آن‌ها است؛ بنابر این بهتر است، زمینه‌هایی را فراهم کرد که این تجربه‌ها بازگو، ضبط و ثبت شوند و برای نسل‌های بعدی انتقال یابند، تا آیندگان از تجارب آنها بیاموزند و از اشتباهاتشان درس عبرت بگیرند!

جناب محبوب‌الله کوشانی شخصیتی شناخته‌شده سیاسی است که بعد از شهادت زنده یاد محمدظاهر بدخشی، مسئولیت رهبری و مدیریت سیاسی سازمان انقلابی زحمت‌کشان افغانستان (س.ا.ز.ا.) را به صورت دموکراتیک با رأی و اعتماد رفقا به عهده گرفت و این جریان سیاسی را با تمام مشکلاتی که در مسیر فعالیت آن همواره ایجاد می‌گردید، توانست در جبهتی سمت و سو دهد که از نظر سیاسی و ساختاری زنده بماند و هویت مستقل سیاسی و مبارزاتی آن حفظ گردد. البته نقدهای نیز در چگونگی رهبری ایشان وجود دارد که بحث آن در اینجا تا حدودی غیرضروری است و آن را به فرصت دیگر موقوف می‌کنم. با قید این نکته که هیچ شخصیت و رهبر سیاسی وجود ندارد که کارنامه او قابل نقد نباشد. اما نخست باید زمان و شرایط آن برهه که رهبر در آن می‌زیسته و فعالیت سیاسی می‌کرده است نیز مورد توجه و بررسی قرار گیرد؛ تا بتوان چگونگی مدیریت سیاسی وی را واقع‌بینانه به داوری نشست.

نزدیک به یک و نیم سال قبل (از اوایل ماه جون تا اوایل ماه اکتوبر 2015 ترسایبی)، کوشانی صاحب در افغانستان حضور داشتند. اعضای شورای جوانان حزب آزادگان و تعدادی از جوانان مستقل اما علاقمند به سیاست و تاریخ کشور، با جناب ایشان طی چندین دیدار، پرسش‌ها و گفت‌وگوهایی داشتند که عمدتاً بر محور گذشته و نقش تاریخی سازمان انقلابی زحمت‌کشان افغانستان می‌چرخید. بیشتر این پرسش‌ها و گفت‌وگوها پیرامون نشر مطالب ضد و نقیض و کذب‌آلودی در ارتباط با تاریخ و گذشته س.ا.ز.ا که زنده یاد محمدظاهر بدخشی بنیان‌گذار آن بود و به ویژه در سال‌های پسین در رسانه‌های مجازی بازتاب و سیع یافته و باعث مغشوش شدن ذهنیت جوانان گردیده بود، دور می‌زد؛ بناءً نیاز جدی احساس می‌شد تا به این مسایل از سوی کسی که پس از زنده یاد محمدظاهر بدخشی طی دوران طولانی و زمان دشوار و بحرانی در کشور، مسئولیت رهبری این سازمان را بر عهده داشت، روشنی انداخته شود.

از آنجایی که مسئولیت مدیریت نشست‌ها به عهده من بود، دوستان حاضر در جلسات، صلاحیت ثبت گفته‌های جناب کوشانی را نیز به من سپردند؛ و در اخیر تمامی مواد ثبت‌شده و سایر اسناد، پرتوکول گردیده و دوباره به دسترس جناب کوشانی قرار داده شد که با تنظیم و نگارش آن‌ها، مسئولیت تمامی آن گفته‌ها را به عهده بگیرند تا پس از آن به دسترس علاقمندان قرار داده شود. برآیند تمامی گفتگوها با جناب ایشان در این متن بازتاب یافته است.

هرچند قرار بود این متن با سایر ضمیمه‌های آن، در شماره چهارم و یا در یک شماره فوق‌العاده «دگردیسه» ارگان نشراتی شورای جوانان حزب آزادگان افغانستان تا اوایل ماه اکتوبر 2015 پیش از بازگشت جناب کوشانی به اروپا به چاپ برسد، اما به دلیل تأخیر ناخواسته در نشر دگردیسه، این متن نیز از نشر بازماند. با گذشت بیشتر زمان و تقاضای جدی تعدادی از دوستان، به این نتیجه رسیدم که اهمیت این گفت‌وگوها فراتر از آن است که تنها در نشریه حزب به چاپ برسد و به این بهانه بیش از این در نشر آن تأخیر صورت گیرد؛ بنابراین بهتر دانستم که مستقل نشر شود تا به عنوان یک سند مهم سیاسی در دسترس همگان قرار گیرد. با قید این نکته که مسئولیت تأخیر نسبتاً طولانی و بیش از انتظار نشر متن این صحبت‌ها را من به عهده می‌گیرم، و بدین وسیله از خوانندگان و علاقمندان عزیزی که نشر آن را بسیار پیشتر ازین انتظار داشتند، پوزش می‌خواهم.

فرزام اکبری

به نام خداوند جان و خرد



- جوانان عزیز سلام؛ خوشحال و بختیارم که یک بار دیگر فرصت دیدار با شما از نزدیک برایم میسر شد.

مطمئنم اکثریت شما می‌دانید که حزب ما سرگذشت پُر فراز و فرود، گاهی پُر ماجرا و خونین، همراه با دست‌آوردها و اشتباهاتی را پشت سر دارد. این سرگذشت اما، در تاریخ مبارزات ترقی‌خواهانه، روشن‌گرانه، آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه کشورمان صفحه‌های درخشان و بافتخاری را نیز به خود اختصاص داده است.

این را نیز می‌دانیم، رمز بقای حزب ما که با وجود سرکوب‌های وحشیانه رژیم‌های استبدادی و نیروهای ارتجاعی، هر بار چون ققنوس از میان خاکستر خود دوباره سر برآورده است، در باورداشتن راستین به ارزش‌ها و اصول رهنمای فکری آن نهفته است که آزادی، برابری، عدالت‌اجتماعی و همبستگی، همواره در سرخط آن‌ها قرار داشته‌اند.

این رمز هم‌چنان در تعهد و احساس مسؤولیت رهروان پاک‌نهاد آن در برابر وطن و منافع همه باشندگان آن به‌ویژه زحمت‌کشان و فرودستان جامعه، در آمادگی دایمی آن‌ها برای فداکاری در راه رهایی انسان از اسارت نادانی، ناداری، نابرابری و انواع بی‌داد و استبداد ریشه دارد.

همین‌گونه این راز در اعتقاد راسخ به تساوی حقوق سیاسی، اقتصادی و فرهنگی همه اقوام و «ملیت‌ها» به مثابه یکی از شرط‌های اساسی تأمین عدالت اجتماعی و «وحدت ملی»، در ضدیت آشتی‌ناپذیر و مبارزه پیگیر با هرگونه افکار وحشیانه سلطه‌طلبی قبیله‌ای — قومی و افزون‌خواهی‌های برتری‌جویانه تباری و با همه‌گونه مظاهر تبعیض و تعصب، در راستای دستیابی به اهداف دموکراسی‌خواهانه و بشردوستانه، در راستای تأمین حقوق بشر از جمله تأمین حقوق اساسی و شهروندی افراد جامعه ... و نیز در رد دنباله‌روی و وابستگی مزدورمنشانه به قدرت‌های بیرونی ... نهفته می‌باشد.

این ساختار و ویژه‌گی‌های فکری ناشی از رنج تأمل و طرز نگرش ما به مسایل خاص کشور، هرگاه با تأسیس و تأمین ساختارهای متناسب و کارساز تشکیلات حزبی، برای دستیابی به هدف‌های راهبردی آن همراه باشد، اکنون و در آینده نیز ضامن بقا و تداوم حیات سیاسی ما خواهد بود و فرصت‌ها و زمینه‌های حضور سیاسی، معنوی و تاریخی ما را برای دوام مبارزه و روشنگری بیش از پیش فراهم خواهد ساخت.

- شما جوانان باید با تاریخ جهان، منطقه و کشور خود در کل، به‌ویژه با رویدادهای مهم تاریخی و دگرگونی‌های ژرف عرصه‌های مختلف زندگی در طی چند سده اخیر، آشنایی لازم داشته باشید؛ هم‌چنان از تاریخ مبارزات آزادی‌خواهانه، استقلال‌طلبانه و ترقی‌خواهانه مردمان سرزمین‌مان در بیش از یک سده، به‌خصوص تاریخ خون‌بار چهار دهه پسین کشور بایستی آگاهی کافی داشته باشید.

این آشنایی و آگاهی برای آن ضرور است تا عوامل درونی و بیرونی اوضاع اسفبار و مشکلات کنونی جامعه و کشورمان را که فقر و جهل گسترده، جنگ و جنایت روزافزون، دامن‌زدن به اختلافات اتنیکی و مذهبی، گسترش انواع فساد، قاچاق و غارت‌گری توسط مافیای قدرت و وابستگی و مداخله خارجی از مشخصه‌های بارز آن است، بهتر بشناسیم؛ علت‌های عسرت و بی‌نوایی جان‌سوز و بیکاری روزافزون مردم به‌ویژه نسل جوان کشور

راه، با وجود ظاهراً سرازیر شدن ملیاردها دالر طی نزدیک به یک‌ونیم دهه اخیر، درست تشخیص دهیم؛ راه مناسب و چاره کار برای رفع چالش‌ها و نجات از این همه بدبختی‌ها را متناسب با امکانات و توانایی‌های مان جستجو کنیم و دریابیم!

و نیز بدانیم، سرزمینی که روز و روزگاری در آن، سرود پیامبرانه پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک طنین‌انداز بود ... مرز و بومی که در گذشته نه‌چندان دور، یکی از ویژگی‌های تاریخی - فرهنگی - خراسانی‌اش، تساهل و همزیستی اقوام، ادیان، مذاهب و فرهنگ‌های گوناگون در کنار هم بود، قلمرو فرهنگی که ستایشگر خرد و دانش بود و دانایی را توانایی و رستگاری می‌دانست، چگونه پاره بزرگی از آن به جهلستان و وحشتستان کنونی مبدل گردید و چسان به دشمنی با آموزش و پرورش و دانش برخاست و بستر مساعدی شد برای پیدایش، رویش و پذیرش آفت‌هایی جان‌خردسوزی از گونه جیره‌خواران افراطی و واپس‌گرای دین‌فروش و زایش و گسترش خلف‌الصدق ددمنش آن‌ها طالبان و داعش!

- همچنان در باب تاریخ و گذشته دور و نزدیک حزب‌مان باید معلومات درست و دقیق داشته باشیم.

همه می‌دانیم که از چندین سال بدین سو، بعضی کسان از شمار «انحرافیان»، «سنگرباختگان» و یا «سنگرفروختگان» سیاسی با انگیزه‌های متفاوت، آستین بالا زده‌اند تا برای کتمان و یا توجیه انحرافات فکری، سیاسی و رفتاری خود، در باره تاریخ و گذشته سازمان و حزب ما، به جعل و تحریف واقعیت بپردازند.

این چهره‌ها زمانی در مکتب فکری برابری خواهانه، عدالت‌طلبانه و ملی‌اندیشانه جاودان‌یاد محمدطاهر بدخشی بنیادگذار سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان (س.ا.ز.ا.) پرورش یافته بودند. اما در مرحله‌های مختلف مبارزه دشوار و راه‌ناهموار، خصوصاً پس از کودتای 7 ثور 1357 ه.ش. و پیامدهای خونین و آشوب‌آفرین آن، توان پایداری را از دست داده، ازین مسیر راه کج کرده، یا به حزب حاکم وقت و «تنظیم»‌های اسلامی برسراقتدار پیوستند و یا ظاهراً از سیاست دوری گزیده به پیشه‌های خصوصی همچون دکانداری و تجارت رُو آوردند.

سزاوار یادآوری می‌دانم که به آزادی افراد در انتخاب شیوه زندگی از جمله، راه برگزیده سیاسی‌شان و لو مخالف ما، احترام می‌گذاریم. تنها، تأکید می‌کنم تنها آن‌چهره‌هایی از طایفه «انحرافی و سنگرباخته»، مورد نظر ما خواهد بود که هر کدام به هدف خاص، به جعل تاریخ و تحریف واقعیت در پیوند با گذشته سازمان و حزب ما دست یازیده است.

در همین‌جا خاطر نشان می‌کنم باوجود پیشینه و مسیرهای متفاوتی که آن‌ها پشت سر گذاشته‌اند، بی‌تردید همگی با داشتن دو وجه مشترک ذیل باهم شباهت یافته‌اند:

1. ایفای نقش منفی و ویرانگر در ساختار فکری و تشکیلاتی سازمان بدخشی (س.ا.ز.ا.)، به دلایل خودخواهی، نادانی، جُبْن و یا به دستور ولی‌نعمت!
2. هویت‌باختگی سیاسی

ما همواره، برای منسوبین رنگارنگ طایفه «انحرافی و سنگرباخته»، گوشزد کردیم تا از ادامه کارهای زشت و ناپسند جعل واقعیت، دروغ‌پردازی و تخریب دست‌نگه‌دارند. و با آگاهی به این‌که، وطن از پراگندگی نیروهای سیاسی و روشنفکری ملی و دموکرات رنج می‌برد، مسؤولانه و امیدوار و در زمانه‌های مختلف، دروازه اکثر چهره‌های به ظاهر مطرح‌شان را دق‌الباب کردیم و با راه‌اندازی صحبت‌های جدی و صریح و با نگاه انتقادی به گذشته، به آموختن از اشتباه‌ها و تکیه بر هم‌سوئی‌ها تأکید ورزیدیم.

حتا گه‌گاه حلقه‌های پراکنده آن‌ها را به انسجام‌یابی میان خودشان تشویق کردیم تا از راه شکل‌گیری انسجام‌های خرد و بزرگ، زمینه برای ایجاد انسجام بزرگ‌تر و فراگیرتر فراهم

شود؛ و اگر توفیق دست دهد، در راستای تحقق هدف بزرگ بنیادگذار س.ا.ز.ا. جاودان‌یاد محمدطاهر بدخشانی، در تفاهم و مذاکره با سایر نیروهای ملی و مترقی، آزادی‌خواه و دمکرات، به سوی ایجاد حزب سراسری و یا جبهه متحد ملی در مقیاس کشور، گام‌های استوارتری برداشته شود. به‌همین لحاظ، دروغ‌پراگنی‌ها و عقده‌گشایی‌های شماری از آنها را، به امید تحقق یک آرمان بزرگ و مورد نیاز جامعه، نادیده گرفتیم.

اما مدعیان «رهبری» و «سرکرده» های آنها، نه تنها نیت نیک ما را درک نکردند و نتوانستند خود را منسجم بسازند، بلکه کسانی از ایشان، با مطرح کردن خواست‌های اغواگرانه، مانند «نه س.ا.ز.ا. و نه سفزا ... بازگشت به گذشته مشترک»، خواستند «با حسن نیت» اذهان دیگران، به‌ویژه نسل جوان را که از گذشته آگاهی دقیق ندارند، آشفته بسازند؛ و گویا با این شگرد، سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان (س.ا.ز.ا.) را، که از آغاز ایجاد «محفل انتظار» تا استحالته به «سازمان» و سرانجام با ایفای نقش فعال در تأسیس حزب آزادگان افغانستان و ادغام در آن، دارای تاریخ، هویت مشخص و خط روشن فکری و سیاسی بوده و هرگز سنگر مبارزه در برابر نابرابری و بی‌عدالتی و استبداد را رها نکرده است، نامنصفانه با «انحرافیان» و «سنگرباختگان» دگم‌زده، احساساتی و فاقد اندیشه، در یک صف قرار دهند؛ با کسانی که فرجام کارشان تسلیم‌شدن، نان‌خوردن به نرخ روز و نشستن بر سر سفره آماده بوده است؛ یا به ح.د.خ.ا. و تنظیم‌های حاکم پیوسته اند، یا برای دریافت خلعت و پاداش و منصبی، سر بر آستان فلان «رهبر» و «چوچه‌رهبر» ساییده، به‌مداحی بهمان «قلدر» و «قومندان» پرداخته اند و یا در اوضاع پیچیده و دشوار، میدان را رها کرده، کنج عافیت برگزیده اند.

نارواتر آن که، این طایفه «انحرافی و سنگرباخته» همه معامله‌گری‌ها و زبونی‌های سودجویانه خود را، با تحریف واقعیت و دروغ‌بافی بیشتر در رابطه به سازمان و حزب ما، خواسته‌اند بپوشانند و به‌ویژه نسل جوان را اغفال کنند.

جوانانی که از روی بی‌خبری گفته‌های آن‌ها را تکرار کرده اند، طبیعی‌ست که تقصیری ندارند. اما سالخوردگان س.ا.ز.ا. که به این دروغ‌پردازی‌ها میدان دادند و چند چهره مشخص معامله‌گر را که برای بهره‌برداری‌های شخصی و با چشم‌داشت پاداش‌های حقیر از ولی‌نعمتان به تکرار به این‌گونه دروغ‌پراگنی‌ها دست زده اند، با ارائه اسناد به‌موقع افشا نکردند، در بی‌خبری، بدآموزی و گمراهی این جوانان گنه‌کارند.

من نیز که از همین شمارم، ازین بابت از همه دوستانان حقیقت، به‌ویژه پژوهش‌گران نسل جوان پوزش می‌طلبم.

نسل جوان حزب ما، بیش ازین، چشم‌پوشی در برابر جعلیات و دروغ‌پراگنی‌های این‌ها را غیرقابل تحمل و بیش از پیش زیان‌بار دانسته، برای نسل‌های آینده گمراه‌کننده می‌پندارند و از بزرگ‌سالان حزب، جدی مطالبه دارند، تا آن‌جا که ممکن است با استناد به اسناد و شواهد معتبر، حقیقت را از دروغ، ریا و سالوس جدا سازند.

سعی می‌شود این افراد، باوجود دو وجه مشترک «ذلیل»، با توجه به وجوه تمایزشان نیز دسته‌بندی شوند. هم‌چنان به اثر تقاضای منطقی شماری از دوستان، از بعضی چهره‌ها و دسته‌ها، نظر به نقش خرابکارانه‌شان، حتی‌المقدور با ارائه اسناد و شواهد معتبر، نام برده خواهد شد.

طایفه «انحرافی و سنگرباخته» اغلب ازین هویت‌باخته‌های سیاسی شکل یافته است:

الف - آن‌هایی که واقعیت در مورد «محفل انتظار» را به خاطر کتمان چهره‌های سیاسی معامله‌گر خود، تحریف کرده و داستان آن‌را دنباله‌دار ساخته اند.

ب - چهره دیگری با «همراهان» خوش باورش؛ که داستان پردازی های وی، در مورد چگونگی طرح، تصویب و نشر «اصول کلی نهضت دموکراسی افغانستان (ندا)» و هم ادعای وی، مبنی بر «انحلال س.ا.ز.ا.» گویا با استناد به «ابلاغیه» اجلاس کمیته مرکزی س.ا.ز.ا. (مؤرخ 13 -- 14 سرطان 1371 شهر مزارشریف) که از سوی او، بسیار به‌دور از آزر «اندکی» دستکاری نیز شده است، را باور کرده اند!

گروه (الف) شامل دو دسته است:

دسته نخست از زمره کسانی اند که بازیچه دست عنصر نفوذی «هزارچهره» استخباراتی به‌نام محمد اسماعیل با نام مستعار اکبر (پسان‌ها جای تخلصش را گرفت) شدند و با تطبیق تدریجی مرحله اول برنامه استخباراتی او، که ایجاد «فرکسیون» و انشعاب در سازمان بدخشی بود، با سوء بهره‌برداری از دو زمینه و حادثه جداگانه ذیل، سرانجام در خزان سال 1356 خورشیدی انشعاب را بر بدخشی و سازمان وی تحمیل کردند:

الف - قیام جسورانه ولی نافرمام جوزای سال 1354 درواز با رهبری مولانا بحرالدین باعث و عبدالله (عبدالحفیظ آهنگرپور) و پی‌آمدهای ناگوار و المناک آن،

ب - مرگ ناگهانی قربان محمد پساکوهی از کدرهای برجسته حرفه‌ی سازمان در تابستان سال 1356 (که در فرصت دیگر در هر دو باره بیشتر سخن خواهیم داشت)،

برخی چهره‌های هم‌ریشه با این دسته در تحریف واقعیت در مورد «محفل انتظار»، بدون آن‌که از آن اطلاع دقیقی داشته باشند، و القا کردن ذهنیت دروغین ایجاد و رهبری فرکسیون که بعداً «سفزا» نامیده شد به زنده‌یاد مولانا بحرالدین باعث، از سرآمدان افسانه‌سازی و دروغ‌پردازی‌های نابخشودنی و گناه‌آلود به‌شمار می‌آیند.

دسته دوم شامل کسانی است که پس از تجاوز نظامی و اشغال افغانستان توسط اتحاد شوروی در 6 جدی 1358 خورشیدی، بنابر عوامل گوناگون از س.ا.ز.ا. فاصله گرفته از طریق اشخاص و کانال‌های مختلف به ح.د.خ.ا. پیوستند که هرگز نگفته ایم مبارکشان مباد! چون به آزادی انتخاب فرد حرمت داریم و لو صف مخالف ما را برگزینند.

در این میان چهره‌های نجیبی بودند که هرگز از موقف وظیفوی بعدی‌شان، آسیبی به «سازمان مادر» نرسانده اند؛ مانند حاجی ثانی دهاتی (عمر) و حیدر (ناظم) و شمار دیگر...؛ این‌ها هیچ‌گاهی در باب تاریخ سازمان به تحریف و دروغ‌پراگنی متوسل نشده اند. آن اعضای سابق رهبری س.ا.ز.ا. که از موضوع آگاهی دارند در گذشته و حال همواره از آن‌ها با احترام و نیکویی یاد کرده اند.

اما کسانی هم بودند که پس از پیوستن به ح.د.خ.ا. و دستیابی به موقف‌های استخباراتی و دولتی، به سازمانی که آن‌ها را در آغوش خود پرورده و به بلوغ سیاسی رسانده بود، جفا روا داشتند.

چهره‌هایی از همین قماش که پس از سقوط حاکمیت و فروپاشی ح.د.خ.ا. «هویت سیاسی»‌شان معلق مانده بود، گویا «فکر بکری» به‌حال خود کردند و در عالم خیال به‌احیای دوباره «محفل انتظار» پرداختند، البته بعضی از این‌ها با این پندار باطل و امید واهی که با چنگ انداختن به دامان آن محفل گویا هم دوران طولانی عضویتشان در ح.د.خ.ا. پرده‌پوشی شده و هم خویشان را از بی‌هویتی سیاسی نجات داده اند! کسانی از همین جنس، به‌دور از حیا س.ا.ز.ا. را پدیده‌ای پس از بدخشی و کودتای 7 ثور معرفی کردند!¹

1 - یک تن از این جمع، در پیوند با زندگی‌نامه شخصی و سیاسی خودساخته، با حاشیه‌پردازی و راست و دروغ‌بافی بسیار (ولی بدون ذکر یک کلمه از سابقه طولانی عضویت خویش در ح.د.خ.ا.)، چنان داد

در حالی که، اگر شوق «هویت‌یابی» مجدد سیاسی به‌سر برخی از این‌ها زده بود، بهتر می‌بود به‌جای دست‌یازیدن به جعل تاریخچه‌س.ا.ز.ا، با رعایت اخلاق و فرهنگ سیاسی، به اشتباه خود اعتراف می‌کردند و اگر می‌خواستند، زمینه‌بازگشت شرافتمندانه به آغوش سازمان سابق خویش را فراهم می‌ساختند! (در دوره‌های مختلف زندگی سازمانی و حزبی‌مان، حتا از میان اعضای برجسته، نمونه‌های خوب و آموزنده‌ای داریم، مانند زنده‌یاد انجنیر عبدالباری معدنچی² و محترم انجنیر بدیع‌الزمان³ ... که همیشه، سرمشق‌های شایسته‌ای می‌توانند بود!)

افسانه‌پردازان تاریخچه «محل انتظار» با منشاء س.ا.ز.ا.ی و «سفرایی» به‌شمار انگشتان یک دست هم نمی‌رسند؛ ظاهراً همگان ریگی در کفش دارند که آن‌ها را با هم شبیه ساخته است!

در واقع آن‌ها فرصت‌طلبان حرفه‌ای می‌باشند که به‌جز منافع شخصی و رسیدن به‌مقامک و منصبکی، به‌هیچ اصل و ارزش اخلاقی و سیاسی دیگر باور ندارند.

گویا آن «محل انتظار»ی که زمانی جاودان‌یاد بدخشی با‌آرزوی «تأمین وحدت» نیروهای ملی و مترقی برپا کرده بود، «محفلی» که پس از طی مراحل از رشد و تلاش در راستای

سخن داده است که در پایان با معرفی کردن خود به‌حیث «عضو محل انتظار»، شاید رندانه اما سبکسرانه تصور کرده، توانسته است برای خویشتن هویت کاذب بتراشد و عضویتش به ح.د.خ.ا. و انجام وظیفه‌های رسمی و پنهانی‌اش در دوران حاکمیت آن حزب را، پرده‌پوشی کند! چه خیال عبثی!

2 - در اجلاس سازمانی که به ریاست م.ط. بدخشی با اشتراک بیش از چهل تن اعضای رهبری و کدرهای س.ا.ز.ا. به‌منظور ارزیابی کودتای 7 ثور 1357 و پیامدهای احتمالی آن و آینده سازمان، پس از یک هفته به تاریخ 14 ثور همان سال در شهر کابل در منزل آقای ظهوری برگزار شده بود، انجنیر عبدالباری معدنچی با صداقت تمام از درستی مشی سازمان تا آن‌زمان سخن گفت؛ اما وضعیت تازه را پس از وقوع کودتای 7 ثور به‌سود سازمان نمی‌دانست و با این استدلال که «روس‌ها در جایی که سبیل مانده اند، عقب‌نشینی نکرده اند» و سازمان ما هیچ آینده‌ای برای بقای مستقل ندارد؛ لذا ترجیح می‌دهد در جهان دوقطبی، به‌جای قرار گرفتن در کنار «ارتجاع و امپریالیزم»، به حزب دموکراتیک خلق افغانستان بپیوندد و به‌گفته خودش بهتر است «در زیر چتر اتمی اتحاد شوروی» باشد تا «زیر یوغ امپریالیزم».

در همان جلسه پیشنهاد گردید تا عضویتش در سازمان تا 6 ماه مورد تعلیق قرار گیرد؛ اما وی به‌زودی عضویت حزب حاکم را به‌دست آورد.

پس از آن که جنایت‌های بی‌شمار و تبدیل‌شدن کشورش به‌کشترگاه بزرگ و کشاندن پای تجاوز اتحاد شوروی به‌وطنش توسط حزب دموکراتیک خلق افغانستان را مشاهده کرد و هم دید که، سازمان سابقش س.ا.ز.ا. با وجود متحمل‌شدن سرکوب‌های خونین و تلفات سنگین، منکوب نشده، بار رسالت از دوش نیفکنده و سمندروار از درون آتش و خاکستر خود، دوباره برخاسته است و با اعتقاد راسخ به این‌که، مضمون جنبش و رستاخیز خودجوش ملی و مجاهدت مردمی در برابر تجاوز بیگانه آزادی‌بخش است، اما رهبری آن ارتجاعی و غالباً آلت دست اجنبی؛ با ایمان استوار به مبارزه دشوار و نابرابر در برابر دو هیولای مسلح وابسته (ح.د.خ.ا. و تنظیم‌های چندگانه اسلامی که جنگ رهایی‌بخش را به جنگ نیابتی دو ابرقدرت وقت و اقرارشان تبدیل کرده‌اند) ادامه می‌دهد، باز هم با خلوص تمام به اشتباه خود در ارزیابی و موضع‌گیری پیشین‌اش اعتراف نمود و درخواست عضویت مجدد خویش را به‌حیث عضو آزمایشی به کمیته ولایتی بغلان س.ا.ز.ا، سازمانی که، زمانی خود از بنیادگذاران و از اعضای ارشد رهبری آن بود، سپرد. درود به چنین صفا، فراست و فرهنگ سیاسی!

3 - محترم انجنیر بدیع‌الزمان چهره کلاسیک و سمبولیک س.ا.ز.ا. نیز به دلایلی که برایش موجه بوده است، برای مدتی رابطه‌اش را با سازمان سیاسی که، خود یکی از مؤسسين آن بود، قطع کرد و اما با تقدیم درخواست کتبی تقاضای عضویت مجدد به کمیته ولایتی تخار حزب آزادگان، الگوی برجسته دیگری از فرهنگ و فراست عالی سیاسی را به نمایش گذاشت!

نیل به هدف، برای همیشه به تاریخ پیوسته و جایش را به «سازمان» مستقل سیاسی با ساختار و اصول روشن فکری و تشکیلاتی سپرده بود، در ذهن توهمزای این‌ها، «آشغال‌دانی» برای سوداگران سیاسی بوده است، تا پس از هر معاملهٔ آبروبر و ریزه‌خواری از خوان فلان «رهبر» و حاکم شهر، تا پیداشدن شانس معاملهٔ دیگر ...، آن را پرده‌دار زبونی‌های خود بسازند!

چنین «محفل انتظار»ی در تاریخ ساختار فکری و تشکیلاتی سازمان بدخشی هرگز وجود نداشته و فقط پرداختهٔ ذهن کژاندیش مزدگیران و ایله‌جاران سیاسی می‌باشد و بس!

در گروه «ب» بی‌پرده می‌گویم آقای ظهورالله ظهوری بالانشین است، اگر ذیلی هم در آن وجود داشته باشد! تأثیر کلام آقای ظهوری نسبت به دیگر منسوبین طایفهٔ «انحرافی و سنگرباخته» بایستی تا اندازه‌ای بیشتر باشد. زیرا او از جملهٔ نخستین هم‌زمان بدخشی در جمعیت دموکراتیک خلق افغانستان بود و هم‌زمان با بدخشی و شمار دیگری، از جناح خلق آن «جمعیت» جدا شده، با هم «محفل انتظار» را ایجاد کردند. هم‌چنان او از پیشگامان خط فکری بدخشی و مدت طولانی از اعضای رهبری س.ا.ز.ا. بوده است. اما این سابقهٔ دیرینه هرگز این حق را به او نمی‌دهد که در بارهٔ تاریخ س.ا.ز.ا. در مواردی که در آن سهم نداشته و یا اطلاع دقیق ندارد به جعل و دروغ پردازد، برخلاف این سابقهٔ پُربرکت، مسؤلیت او را برای بیان واقعیت بسیار سنگین‌تر نیز می‌سازد.

اما با درد و دریغ بسیار، آنچه را من از آقای ظهوری خواندم و با شما در میان می‌گذارم، یگانه چیزی را که در آن نمی‌یابی، همین احساس مسؤلیت برای حقیقت‌گویی است! برعکس او همیشه کوشش دارد با توسل به دروغ و تحریف واقعیت، برای خویشتن و گاهی برای دیگران سرگذشت و برای س.ا.ز.ا. تاریخ بسازد، تا با این کج‌تابی‌ها برای غرفه‌گک سیاسی بی‌هویت و بی‌متاع خود، توجیه و «پسمنظر تاریخی» دست‌وپا کند!

سوگمندان ناگزیریم بیشترین وقت و حوصله را برای پرداختن به «جعلیات» ... وی خرچ کنیم. زیرا در تاریخ س.ا.ز.ا. این دومین تلاش، اگرچه تلاش کلاً بیهوده و کاملاً بی‌ثمر برای تحمیل انشعاب بر آن بوده است! البته این بار نه به‌مثابهٔ پروژهٔ استخباراتی توسط جاسوس نفوذی، بل که توسط یک عضو سابق رهبری س.ا.ز.ا. که گاهی دل‌زدهٔ سیاست می‌شود و زمانی شوقی و ذوق‌زدهٔ آن!

آقای ظهوری با خلاف‌گویی بسیار در مورد چگونگی تسوید، تصویب و چاپ طرح «اصول کلی نهضت دموکراسی افغانستان (ندا)»، گناه گمراهی «همراهان» خود را (اگر همراه یا همراهانی داشته باشد!) نیز به دوش گرفته است. هم‌چنان او با این خوش‌خیالی که گویا ابلاغیهٔ «انحلال س.ا.ز.ا.» را «کشف» کرده است، به هدف فریب دادن اذهان بی‌خبر و خوش‌باور، کاپی تایپ‌شدهٔ «ابلاغیهٔ» اجلاس کمیته مرکزی س.ا.ز.ا. (مؤرخ 13 — 14 سرطان 1371 شهر مزارشریف) را پس از «اندک» دست‌کاری، در سایت اینترنتی به‌نام «ندا» منسوب به خودش، زیر چنین عنوان و با درشتی بیشتر از آن، نشر کرده است:

ابلاغیهٔ کمیته مرکزی سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان در مورد انحلال این سازمان در سال 1371 خورشیدی

ظهوری با این ترفندها، به پندار خام خود خواسته است، با واردکردن اتهام «انحلال» به س.ا.ز.ا. به‌سادگی «لشکر بی‌صاحب» آن را «صاحب» شود و یا به افادهٔ شوخی‌آمیز خودش «مرغ خانگی شکار کند».

کاربرد چنین شیوه‌های ناپسند، اگر از روی ساده‌اندیشی نباشد، یقیناً ناشی از درماندگی بسیار و دورشدن از معیارهای اخلاق و فرهنگ سیاسی است که غیر از حقه‌بازی سیاسی نام دیگری بر آن، نمی‌توان گذاشت!

ظهورالله ظهوری به حیث یکی از اعضای رهبری سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان (س.ا.ز.ا.)، هم به خاطر رفاقت و همراهی درازمدت در سیاست و هم به پاس مناسبات دوستانه شخصی، همیشه از احترام سزاوار نزد من برخوردار بوده است.⁴ به‌خاطر ندارم که گاهی، حتا زمانی که لغزش‌های سیاسی بسیار جدی، از وی سرزده است (لازم شود نمونه ارائه خواهد شد)، از جانب من کوتاهی درین زمینه به‌وجود آمده باشد. هر زمانی که نشانه‌های در سر اشیب ... قرار گرفتند نمایان شده، در خانه‌اش مسؤولانه ولی دوستانه و آرام، از جانب من دق‌الباب شده (باری با زنده یاد خلیل‌جان‌رستاقی در کابل و چند باری هم در هالند و جاهای دیگر در داخل و خارج کشور) و پیامدهای ناگوار احتمالی رفتارش، هم برای س.ا.ز.ا.، با یادآوری خاطره‌های تلخ فرکسیون‌بازی‌های گذشته ... و هم ناگوارتر از آن برای خودش، تذکر و هشدار داده شده است.

... با گذشت سال‌ها، پس از سقوط دولت داکتر نجیب‌الله و ادامه خونریزی‌ها، آوارگی‌ها و ویرانی‌های بسیار در اثر جنگ‌های میان‌تنظیمی بر سر قدرت و غارت، در وابستگی و حمایت قدرت‌های منطقه، سپس ظهور و سقوط حاکمیت سیاه‌طالبان و در پی آن، اشغال مستقیم افغانستان توسط اربابان غربی‌شان به رهبری امریکا، با شعارهای اکثراً دروغین ولی انسانی مبارزه علیه تروریسم، دفاع از آزادی، دموکراسی و حقوق بشر، دولت‌سازی و «ملت‌سازی»، ظاهراً با پدید آمدن فضای نو سیاسی در وطن، با انفاذ قانون اساسی و قانون احزاب و آزادی مطبوعات و رسانه‌ها که امیدواری‌هایی را برای آینده‌ای بهتر و فعالیت احزاب در داخل کشور نوید می‌داد، ...

طی دیدارهای که در فاصله‌های دور و نزدیک زمانی این سالیان با آقای ظهوری داشتم، با تحمل همه کج‌خُلقی‌ها و کج‌روشی‌هایش، سرانجام با حرمت تمام، آخرین شانس بازگشت

4 - رفاقت سیاسی — سازمانی درازمدت و روابط صمیمی شخصی میان من و ظهوری طی سالیان متمادی، که با نشست و برخاست‌های سازمانی و «نان و نمک» شدن‌های فراوان همراه بودند، برای من ارزش‌های ماندگار و خاطره‌های شیرین بشمار می‌آیند. به همین مناسبت، از بابت این‌که برای افشا و جلوگیری از ادامه جعل و تحریف تاریخچه س.ا.ز.ا. توسط آقای ظهورالله ظهوری، ناگزیر شده‌ام، بی‌پرده و صریح و گاهی با لحنی سخن بگویم که گفتن و نوشتنش بیش از همه، برای خودم آزاردهنده و ناگوار بوده است، خویشتن را مکلف می‌دانم، تا از اعضای خانواده محترم وی که همیشه برایم عزیز بوده اند، پیشاپیش پوزش بطلبم. به ویژه از خانم محترمه‌اش که حیثیت خواهر گران‌ارج را برایم داشته است و مره دست‌پخت‌های لذیذش را هرگز فراموش نخواهم کرد، از نیلوفر زیبا و فرهیخته، از سیاوش، کنشکا و مازیار گرامی که از کودکی تا دوران شباب و رشادت‌شان همه برایم «برادرزاده‌های» مقبول، دوست‌داشتنی و مهربان بودند. امیدوارم آن‌ها مرا درک کنند که نیاز برای بیان حقیقت و احساس مسؤولیت در برابر وجدان، تاریخ، سازمان و رفیقان، مرا ناخواسته به کاربرد لحن جدی و گاهی ناخوشایند و ملال‌انگیز مجبور ساخته است. (خداوند «عذاب وجدان» نصیب کند خرابکار یا خرابکاران بدسگالی را که منافقت‌شان بر ساده‌دلی و ساده‌لوحی ما غلبه کرد و خودخواهی ما را چنان فریب ساخت که نه تنها اهمیت احساس مسؤولیت مشترک برای حفظ و پاسداری از س.ا.ز.ا.، این سنگر پایدار و استوار آزادی و عدالتخواهی و یگانه میراث ارجمند فکری، سیاسی و تشکیلاتی بنیادگذاران جانب‌ناخته و پاکباز آن را، در اوضاع پیچیده و رو به وخامت کشور درک نکردیم و از تجربه زهرآگین و مرگ‌آفرین فرکسیون‌بازی قبلی درس عبرت نگرفتیم، بلکه به همه ارزش‌های زیبای انسانی میان دو رفیق و دو دوست هم‌رمز دیرینه نیز بی‌قدری و ناسپاسی روا داشتیم! البته خود بیشتر سزاوار سرزنش و نفرینیم اگر با خودپسندی و بلاهت، تحمیق و تسلیم هوس‌بازی‌های سیاسی و در نتیجه بازیچه دست آماتوران کوتاه‌اندیش و کاسبکاران سیاسی بی‌تعهد و بی‌مسؤولیت گردیدیم!)

بافتخار به آغوش یاران سابق و جدید، برایش فراهم شد و به کنگره مؤسس «حزب آزادگان» (6 عقرب 1386) در کابل، دعوت گردید.

در آستانه برگزاری کنگره می‌بایست، یکی دو نشست تفاهمی دیگر با هم می‌داشتیم تا با توافق و آمادگی مشترک، به سوی برگزاری آن می‌رفتیم. آقای ظهوری این بار نیز از درک حسن نیت ما عاجز ماند و با وجود وعده، به اثر محاسبه اشتباه‌آمیز به آن وفا نکرد.

صبح روز برگزاری کنگره، دقایقی پیش از آغاز کار آن تشریف آورد تا به پندار باز هم خطاکار خود، طرحی را که تقریباً 18 سال پیش از آن تاریخ، با تصویب بوروی سیاسی کمیته مرکزی س.ا.ز.ا. تحت عنوان «طرح: اصول کلی نهضت دموکراسی افغانستان (ندا)» غرض نظرخواهی اعضا و هموطنان در شماره 15 جریده «میهن» نشریه مرکزی آن، در ماه حمل سال 1369 نشر شده بود، از گنجینه پُربار طرح‌های «نام و مرام» سازمان به «غنیمت» گرفته، زیر فشار و تنگنای زمان، با صاحب اصلی آن (س.ا.ز.ا.) به معامله بگذارد!

هنگامی که از وی بااحترام خواسته شد به‌حیث یکی از رفقای باسابقه رهبری دیروز، جایگاه خویش را در هیأت رئیسه احراز کند و ازین شانس تاریخی خودش و یاران دیرینش را محروم نسازد، «دو پا در یک موزه کرد» که به نام «ندا» باید آن‌جا را اشغال کند! هرچه برایش گفته شد نام خودت به‌حیث چهره شناخته شده سیاسی و فرهنگی کافی است، و ما همه به هدف ایجاد یک حزب، اینجا گرد آمده ایم، نپذیرفت و بر غلط خود پا فشرد.

اعضای رهبری س.ا.ز.ا. ناچار شدند حالی‌اش کنند که برهه یا مرحله‌ای از کار و پیکار سازمان سیاسی را که بخش از زندگی و هویت سیاسی مشترک ماست، به هیچ‌رو یک عضو برحال و یا پیشین آن، پس از گذشت 17—18 سال که دیگر به جزئی از تاریخ سازمان تبدیل شده است، حق ندارد به نام خود صادره کند! از این‌رو با خواستش موافقه نکردند.

پس از برگزاری موفقانه کنگره مؤسس حزب آزادگان افغانستان، ظهورالله ظهوری که خودپسندانه از سهمگیری در کار آن خودش را محروم ساخته بود، بیشتر عقده‌مند شد و بیش از پیش به تخریب س.ا.ز.ا. و حزب آزادگان آستین بالا زد.

او در سایت انترنیتی به‌نام «ندا»، مطلبی را زیر عنوان «ندا و پسمنظر تاریخی آن»⁵ نشر کرد که مملو از بی‌دقتی، اشتباه، تحریف، جعل، اتهام و دروغ است که فعلاً هدف، پرداختن به همه آن‌ها نیست.

اما پیش از پرداختن به دو موضوع مشخص مورد ادعای آقای ظهوری: 1-- چگونگی تسوید و تصویب طرح و نشر «اصول کلی نهضت دموکراسی افغانستان (ندا)»، 2 — «انحلال سازا»، لازم می‌پندارم، از باب نمونه به برخی اشتباه‌ها، تحریف‌ها و دروغ‌پردازی‌های دیگر وی در «ندا و پسمنظر...»، اشاره‌هایی داشته باشم. به‌این منظور بخش‌هایی از آن را «نقل» می‌کنم که هر کدام تبصره و اشاره‌ای را به دنبال خواهد داشت **(نقل قول‌ها همه‌جا مطابق اصل است. م.ک.)**:

« ... در 15 برج اسد 1347 خورشیدی حلقه ای متشکل از 21 تن از فعالین سیاسی ... تحت رهبری خردمندان شهید محمد طاهر بدخشی در منزلش واقع کارته چارکابل به نام " محفل انتظار " سازمانی را بنیاد گذاری نمودند. این محفل ... مشی ایدیالوژیک و سیاسی خود را تدوین نمود. طرح و حل اصولی مسأله ملی درکشور کثیر المله افغانستان؛ سیاست عدم دنباله روی در میان کشورهای سوسیالیستی؛ ... از خطوط برجسته این محفل به شمار میرفت.

5 - از جوان آزاده (بهمن روستایی) صمیمانه سپاس‌گزارم که نخستین بار این سند را به‌اختیارم گذاشت و به شیوه طنزآمیزی مرا واداشت، دست‌کم پاره‌ای از ناگفته‌ها را برای روشن شدن بیشتر حقایق در باره گذشته و تاریخ سازمان و حزبمان با دوستان و علاقه‌مندان در میان بگذارم!

[کاربرد اصطلاح «سیاست عدم دنباله روی» آن هنگام و در آن محفل حقیقت ندارد؛ اما عبارت «سیاست عدم دنباله روی در میان کشورهای سوسیالیستی» که بر ساخته ظهوری است به علاوه که خلاف واقعیت است، از نظر مفهومی نیز مشکل جدی دارد! تا جایی که من می‌دانم، در آن زمان از سوی بدخشی «سیاست هوشی‌مین — کاسترو» مطرح شده بود که با پیدایش و گسترش اختلافات ایدئولوژیک و سیاسی بین اتحاد شوروی و جمهوری خلق چین و صف‌بندی خصمانه پیروان آنها، جمعیت دموکراتیک خلق (خلق و پرچم) و جریان دموکراتیک نوین (شعله‌ای‌ها) در داخل کشور، مفهوم و پیام خاصی داشت. اصطلاح سیاست عدم دنباله روی که مفهوم بسیار وسیعتری دارد، هنوز معمول و جاگزین آن نشده بود. این اصطلاح بعداً با تغییر اوضاع ... فورمولبندی و رایج گردید که توضیح آن مجال دیگر می‌خواهد. (این مثال کم از کم مصداق روشن اوصاف «بی‌دقتی، اشتباه» و یا «تحریف» واقعیت می‌باشد. حالت دیگری را نیز می‌رساند: برخورد سطحی با مسایل جدی که عیب کلانی است!) م.ک.]

« ... قیام "درواز" در تابستان 1354 که رهبری مولانای شهید بحرالدين " باعث " انجام گرفت ؛ س، ا، ز، ا را نیز مورد سرکوب قرار داد. درین قیام مولانا با 16 تن ازیارانش در منطقه "راغ" دستگیر و شماری از رهبران و فعالین دیگر سازمان به شمول محمد ظاهر بدخشی، محمد بشیر بغلانی و محمد اسحاق کاوه شکنجه و زندانی گردیدند.

[محمد اسحاق کاوه مشمول «رهبران و فعالین دیگر سازمان» نبود. او آن زمان اصلاً عضو سازمان نبود. محمد اسحاق کاوه در نیمه دوم سال 1362 خورشیدی نخستین بار علاقه‌اش را برای کسب عضویت س.ا.ز.ا. با من، که از دوران تحصیل دوستان نزدیک هم بودیم، مطرح کرد؛ من با خوشنودی، تقاضایش را با نهادهای رهبری سازمان در میان گذاشتم؛ نظر به شرایط پذیرش عضویت در آن هنگام تضمینش کردم و او عضو س.ا.ز.ا. شد. (این نیز، نمونه دیگری از «بی‌دقتی، اشتباه» و «دروغ» را نشان می‌دهد.) م.ک.] ...

«در 20 عقرب 1355 کنفرانسی از اعضای کمیته مرکزی و دیگر بخشهای رهبری سازا، در قلعه زمانخان شهر کابل ... در منزل انجنیر بدیع الزمان ... تشکیل یافت ...

[آن زمان نه نهادی بنام کمیته مرکزی (سازا) وجود داشت و نه آن اصطلاح کاربردی در ساختار تشکیلاتی سازمان. و نه کنفرانس «20 عقرب 1355 کنفرانسی از اعضای کمیته مرکزی و دیگر بخشهای رهبری سازا» بود.

کنفرانس مؤرخ 20 — 21 عقرب سال 1355 خورشیدی (منزل محترم انجنیر بدیع الزمان واقع قلعه زمان خان، شهر کابل)، در نتیجه تصمیم و تلاش «کمیته اجرائیه مؤقت

سرپرست»⁶ (ک.ا.م.س.)، برای برپایی نخستین کنفرانس نمایندگان منتخب⁷ سازمان، به منظور نیل به اهداف ذیل برگزار شده بود:

6 - پس از قیام جوزای 1354 درواز و مدتی بعدتر دستگیری و زندانی شدن رهبران و اشتراک‌کنندگان آن، مولانا باعث و حفیظ پنجشیری و همراهان‌شان در سرطان همان سال در شینگان راغ، پس از مدت کوتاهی از محبس فیض‌آباد به زندان دهمزنگ کابل انتقال داده شدند. تقریباً همزمان با آغاز قیام، محمدطاهر بدخشی و شماری از فعالین و اعضای سازمان از جمله محمدبشیر بغلانی (آن‌زمان تخلصش «کثیرزاده» بود. در سال 1362 هنگام تقررش به حیث وزیر عدلیه، تخلص وی به «بغلانی» تغییر یافت) و محبوب‌الله کوشانی در کابل تحت تعقیب (24 ساعته) قرار گرفتند (در این پیوند هرکدام سرگذشت تجربی خاص خود را دارد). پس از دستگیری و محبوس‌شدن محمدطاهر بدخشی، محمدبشیر بغلانی، استاد جمشید خاوری و محمد موسی و شماری دیگر در کابل و دستگیرشدن دولت حکیم در شبرغان و تعدادی از فعالین در بدخشان و جاهای دیگر، در شرایط اختناق نظام استبدادی و استخباراتی سردار محمد داوود، به‌ویژه در غیبت شخصیت محوری رهبری، محمدطاهر بدخشی، طبیعی است که وضع سازمان می‌توانست به‌سوی نابسامانی بیشتر پیش‌برود. چنانچه برخی از چهره‌های شاخص سازمان از قیام درواز صریحاً ابراز ناخشنودی نموده و با دید انتقادی جدی و حتا اعتراضی به‌آن نگاه کردند. از جمله ظهورالله ظهوری که در این وقت در ولسوالی جرم بدخشان وظیفه رسمی داشت، طی نامه نسبتاً شدیدالحنی به بدخشی، آن حرکت را نسنجیده و ماجراجویانه خواند و ظاهراً به‌رسم اعتراض از سازمان فاصله گرفت! (من ابراز نظر صادقانه همراه با احساس مسئولیت و استدلال منطقی را، موافق یا مخالف، از سوی هرکسی باشد، همیشه می‌ستایم. اما فاصله‌گرفتن آقای ظهوری در آن شرایط دشوار، از نگاه من چندان پایه منطقی استوار نداشت!) بدخشی از این نامه و محتوایش با لحن کمی خشم‌آلود به من روایت کرد***.

در وضعیت تازه پدیدآمده، دو - سه وظیفه مبرم و تأخیرناپذیر در برابر کدرها و فعالین بیرون از زندان بخصوص در شهر کابل مقرر رهبری مرکزی سازمان، قرار گرفته بود:

- 1- حفظ و تقویة روحیة سازمانی و خنثاکردن اثرات منفی سرکوب قیام درواز بالای روان اعضای سازمان؛
- 2 - تأمین رابطه با زندانیان سازمان و رسیدگی به حال آنها؛
- 3 - ساماندهی روابط تشکیلاتی با توجه به وضعیت جدید؛

...

پیشبرد این وظایف با توجه به وضعیت پیش‌آمده، در غیاب چهره‌های صف اول رهبری، بدون ایجاد یک کمیته اجراییه مؤقت نمی‌توانست مقدور باشد.

با راه‌اندازی شور و بحث طی چندین نشست کدرها با اشتراک کدرهای بخش حرفه‌ای و نظامی، من پیشنهاد ایجاد چنین کمیته‌ای را کردم که مورد تأیید قرار گرفت.

تعدادی از کدرهای برجسته این جلسه‌ها و شماری در بعضی جلسات، این‌ها بودند: از بخش ملکی -- استاد محمد بخش فلک، انجنیر عبدالرشید فرخاری، محمدرفعی، انجنیر بدیع‌الزمان، عبدالاحمد خان، محمدمسعود، عبدالقدیر حسینی، حبیب‌جان جرمی، خلیل‌الله رستاقی، محمدهسن رستاقی، ... از بخش نظامی: سید مبین خان افسر هوایی، محمدمیر بقایی، ظفرجان چپایی، صابرجان خوست و فرنگی، عبدالرحیم بهارکی، کمین شهربزرگی ... از بخش حرفه‌ای: انجنیر محمدهسن، قربان محمد پساکوهی، محمندنسیم، مولاداد، امام نظر روستا، محمدطاهر حاتم، محمداسماعیل با نام مستعار اکبر، ... [عجالتاً نام‌هایی که به‌ذهن آمد، درج گردید؛ در حالی‌که شمار اشتراک‌کنندگان هر بخش به‌خصوص بخش‌های ملکی و نظامی بسیار بیشتر ازین است].

با نظرداشت شرایط نظام دیکتاتوری داوود، کمیته اجراییه مؤقت سرپرست، متشکل از 5 عضو باید می‌بود. سه تن از میان افراد و کارمندان ملکی و نظامی، دو تن از میان رفقای حرفه‌ای؛ و پیشنهاد شد که چند تن از کدرهای رده اول حرفه‌ای می‌توانند در صورت ضرورت و غیبت، همدیگر را تعویض کنند. (این پیشنهاد همراه با حسن نیت اما بسیار نسنجیده من بود که با اعتراض بسیار جدی انجنیر رشید خان فرخاری مواجه شد، ولی از سوی اکثریت تأیید گردید! نظر انجنیر رشید این بود که تنها دو تن مشخص انتخاب شوند. در صورت حضور، هر دو و در غیر آن یک تن از آنها نمایندگی کند، کافی است! اما رشید خان دوست بسیار نزدیک و ارجمندم که واقعاً نگرانی‌اش از، به گفته او «امتیاز بخشی بی‌لزوم» من، توجیه منطقی خاصی داشت و جریانات بعدی گهگاه بر آن مهر تأیید نیز می‌گذاشت، ظاهراً تا آخر این گناه را بر من نبخشید و گاهی برای اندکی آزاده‌ی، شوخی‌آمیز آن‌را به رُحَم می‌کشید!).

در نشست‌هایی که باید 5 عضو کمیته مؤقت سرپرست انتخاب می‌شدند، انجنیر محمدهسن و قربان محمد پساکوهی از حرفه‌ی‌ها مورد توافق قرار گرفتند؛ از بخش «شاهین» سید مبین آغا عضویت یافت؛ در بخش ملکی من دو تن را پیشنهاد کردم: انجنیر عبدالرشید و محمدرفعی، در صورتی که سفر تحصیلی‌اش به انگلستان زودرس نباشد، در غیر آن استاد محمدبخش فلک. اما محمدرفعی که به‌زودی عازم لندن بود و تا پیش از زندانی‌شدنش پس از کودتای 7 ثور 1357 (و شکنجه‌شدن وحشیانه از سوی جنایتکاران و جلدان اکسا بشمول اسدالله سروری رئیس آن دستگاه مخوف جرم و جنایت)، یکی از خصوصیات خوب

وی صراحت کلامش بود (اگرچه «کلامش» مانند هر جایز الخطایی نمی‌توانست همیشه سنجیده و منطقی باشد!) با پنداشت نادرست، پیشنهاد مرا گریز از زیر بار مسئولیت تلقی کرد و گفت در این مسئولیت خودت هم باید شریک شوی! او با این توجیه و تبصره، عملاً نامزدی مرا نیز به عضویت کمیته اجراییه موقت پیشنهاد کرد! بدین‌گونه در نخستین کمیته اجراییه موقت سرپرست که پس از قیام جوزای 1354 درواز و دستگیر و زندانی شدن باعث و حفیظ و همراهان و سپس به‌زندان رفتن بدخشی و شماری دیگری از کدرها و فعالین سازمان، بنا بر ضرورت در شهر کابل ایجاد شد، از جمع «غیر حرفه‌یی» ها انجنیر عبدالرشید و محبوب‌الله کوشانی، از جمع «حرفه‌یی» ها انجنیر محمدحسن و قربان‌محمد پساکوهی و از بخش نظامی «آغای سید مبین» عضویت یافتند. اما در صورت عدم حضور یکی از رفقای حرفه‌ای و یا ضرورت کاری، امام‌نظر روستا، حاجی نسیم و بعضاً مولاداد و به‌ندرت اسماعیل اکبر در کابل می‌بودند، نیز در جلسات ک.ا.م.س. اشتراک می‌کردند.

*** — مدتی بعد از قیام درواز و زندانی شدن بدخشی در تابستان 1354 خورشیدی، سوگمندان حادثه دلخراش و المناک مرگ نابهنگام دوست بسیار نزدیک و گرمی ام انجنیر زیدالله زید، پسر کاکا، «بچه» و نزدیک‌ترین یاور و همراه خانوادگی زنده‌یاد بدخشی که در حال سپری کردن دوره چند ماهه «فیلولوشیپ» ملل متحد در خارج کشور بود، در شهر لندن اتفاق افتاد.

در غیاب بدخشی و هم بنا به خواهش (برای من فرمایش بود) روان‌شاد صوفی عبدالرشید خان، شاعر و شخصیت خیراندیش و بسیار محترم بدخشان که هم جایگاه برادر بزرگ و هم حیثیت کاکا را برایم داشت، دین و وظیفه سازماندهی تشییع و انتقال جنازه مرحوم زید که تا یک هفته دیگر از لندن به کابل آورده می‌شد، به‌دوش من افتاده بود. در آن روزها که فضا بیش از پیش استخباراتی می‌شد و همچنان تحت تعقیب قرار داشتیم و به‌مصادق مثل «روز بد برادر ندارد»، بیشتر احساس تنهایی می‌کردم، ناگزیر به آموزگار بزرگوار و مهربانم جناب محمد هاشم واسوخت مراجعه و مزاحمت کردم و ضمن خواهشی از وی، رهنمایی و مدد طلبیدم.

زنده یاد شهید محمد هاشم واسوخت یکی از درخشان‌ترین و صادق‌ترین خادمان معارف، وکیل پارلمان، سناتور انتخابی ولایت بدخشان، از شخصیت‌های ملی کشور و از نخستین قربانیان تیغ جهالت و شرارت جلادان، دشمنان دانش و روشنایی و تاجران خون و ایمان ... است. او در آن لحظه‌های ناگوار خواهشم را پدران و معلمان پذیرفت؛ و در رأس کاروان تشییع جنازه مرحوم انجنیر زیدالله زید قرار گرفت. و من از برکت همراهی، بلند همتی و حمایت معنوی و اخلاقی جناب واسوخت که در هر توقفگاه کاروان جنازه، از کابل (میدان هوایی، کوتل خیرخانه، معدن کرکر پل خمی، علی‌آباد قندز، میدان هوایی قندز، میدان هوایی فیض‌آباد، دشت میرشکاران) تا قریه کورخو، در جمع دوست‌داران مرحوم زید و پیشوازگیرندگان و تشییع‌کنندگان، بیانیه‌های آموزنده و روشنگرانه ایراد می‌کرد، و به لطف سهم‌گیری و همکاری بسیار فعال تعدادی از دوستان و «وطن‌داران» مانند مرحوم مرزا عبدالحنان در کابل، زنده‌یاد عاشور محمد ناخوان در قندز، توانایی یافتن انتقال جنازه را از میدان هوایی کابل الی میدان هوایی فیض‌آباد، سپس تا زادگاه زیدجان مرحوم، روستای «کورخو» (واقع در دره زیبای زردیو)، به‌طور شایسته و ابرومند، سازماندهی کنم ...

این کاروان جنازه که در مسیر راه در هر توقف‌گاه از طرف مردم محل و در پایان از سوی هزاران تن اهالی شریف بدخشان، با حضور والی و محاسن سفیدان و بزرگان شهر فیض‌آباد ... با شکوه‌مندی بسیار، بدرقه شد، به‌ویژه در میدان هوایی فیض‌آباد هنگام انتظار رسیدن جنازه از قندز توسط طیاره و در دشت میرشکاران زمان حرکت از فیض‌آباد به سوی بهارک، بدون سازماندهی مخفی و زیرکانه رفیقان سازمانی و به‌ویژه بدون سازماندهی آشکار و بی‌پروای دوستان بزرگوار و بسیار محترم و ارجمند شخصی‌ام و متحدان سازمانی زنده یاد عبدالودود خان مشهور به شاروال، زنده‌یاد قاری عبدالشکور و زنده‌یاد ملاعبدالصمد، که از دوستان بسیار نزدیک و علاقمندان ارادتمند بدخشی نیز بودند ... تجمع چنان جمع غفیری از مردم در هردو محل ذکرشده، با آن نظم عالی و آراسته هرگز قابل تصور نمی‌بود. این عزتمندان که از بزرگان فرزانه قوم، خادم و دلسوز به مردم و مورد احترام بسیار در جامعه بودند و بنابراین خار چشم تاریک‌اندیشان سیاه‌دل و اجیر بیگانه، پسان‌ها همگی از نخستین قربانیان راه عدالت‌خواهی بدخشی بودند که به شیوه‌های بسیار ناجوانمردانه از سوی آدمکشان جاهل دین‌فروش به جاودانگی پیوستند.

در تشییع جنازه انجنیر زیدالله زید، از فیض‌آباد تا روستاها و ولسوالی‌های همجوار بهارک، از طایفه‌های شیخ و شهنه، ملا و میرزا، ارباب و رعیت، پیر و جوان سهم گرفته بودند؛ آقای ظهوری نیز در معیت جمعی از مردمان جرم به «کورخو» آمده بود. و ما که هم رفیق بودیم و هم یکدیگر را گاهی «بچه کاکا» می‌گفتیم، در لب دریای زیبای زردیو، دقایقی دوبه‌دو با هم نشست خصوصی برپا کردیم!

به «بچه کاکا» گفتم مناسب نیست که در لحظه‌های دشوار حیات سازمان، خود را کنار بکشد! از وی خواهش کردم تا در مراسم تدفین جنازه در زمره سخن‌رانان باشد و به‌گونه‌ای از جمع و خط فکری مان نمایندگی کند! او با شیرین‌کلامی همیشگی و آشنایش، با ظرافت خاصی که هنوز هم آن را به‌خاطر و دوست دارم، حرف‌های شوخی‌آمیزی به‌من گفت که اینجا جای مناسب روایت آنها نیست!

[در میان دوستان ظریف و شیرین‌سخن بدخشانی ما، تنها یک چهره استثنایی، «محبوب‌القلوب» و مورد احترام همه وجود داشت که ظهوری نیز به جایگاه ممتاز و منحصر به‌فرد او، معترف و به اصطلاح به‌وی پُشت دست گذاشته بود. او آموزگار توانا، ادیب و فرهنگی برجسته و از فرزندان بی‌بدیل دیار و دوران خود، عبدالغنی فکرت بود. در باره زنده‌یاد غنی‌جان فکرت (او از برادرزاده‌های دوست‌داشتنی مادرم نیز بود) که از دوران کودکی رفیقان همبازی، دوستان همراز و یار و یاور بسیار نزدیک و صمیمی هم‌دیگر بودیم؛ و او را از سرمایه‌های معنوی بسیار ارجمند زادگاه مألوفم می‌شناسم، در فرصت مناسب بیشتر سخن خواهم داشت. اما اکنون این اشاره را بسنده می‌دانم که او نیز از قربانیان راه آزادی، آگاهی و عدالت‌خواهی است که در یکی از نیمه‌شبان نحس نخستین روزهای ماه جنوری سال 1994 ترسایی، جنایتکاران تاریک‌اندیش خردگریز و دانش‌ستیز، او را با فریب و نیرنگ از خانه بیرون کشیده بدون دلیل، تحقیق و حکم محکمه، در فاصله نه‌چندان دور از محل زیستش، به‌زندگی باعزت و بی‌آزارش، دزدانه و نامردانه اما بسیار بیرحمانه و وحشیانه پایان بخشیدند و جنایت نابخشودنی ضدبشری و ضداسلامی را، علی‌رغم ادعای اسلام‌پاوری ریاکارانه‌شان، بی‌شرمانه مرتکب گردیدند]

الف - استماع و ارزیابی گزارش کمیته اجراییه مؤقت سرپرست (ک.ا.م.س.) پیرامون اوضاع عمومی کشور و وضع سازمان و ماجراهایی که پس از قیام دلیرانه ولی بدعاقبت اواخر جوزای سال 1354 درواز بر آن گذشته است، همراه با پیشنهادهای مشخص برای بهبود کارها و اتخاذ تصمیم و فیصله‌های لازم در رابطه؛

ب - ایجاد کمیته رهبری منتخب، برای انسجام امور سازمانی از طریق انتخابات سری و مستقیم تا روشن شدن سرنوشت بدخشی، باعث، حفیظ و همراهانشان، پس از آن که کار و موجودیت ک.ا.م.س. با ارائه گزارش اساسی به کنفرانس، مختومه اعلان می‌شود؛

ج - جلوگیری از توسعه بیشتر گرایش‌های انحرافی اختلاف‌برانگیز، ناشی از ارزیابی‌های متفاوت از قیام درواز؛

آقای ظهوری واقعاً پرت و پلا می‌گوید. باورم نمی‌شود که این همه تحریف واقعیت، تنها به علت فراموشی و ضعف حافظه باشد. ظهوری و هر کسی دیگر اگر به هر دلیلی، به صحت گفتار خود مطمئن نیست، حق ندارد در باب تاریخ یک سازمان سیاسی چنین سطحی، بی‌پروا، من‌درآوردی و سبک‌سرانه سخن‌پرانی کند و دروغ بیاورد! (این مثال نیز گواه روشن دیگری است بر تحریف واقعیت و دروغ‌پردازی در مورد تاریخچه س.ا.ز.ا. توسط آقای ظهوری!) [م.ک.]

«... این کنفرانس که در 3 شبانه روز به گرداننده گی "ظهورالله" ظهوری" ادامه یافت؛

[در اینجا، آن عطش فروکش ناشدنی‌اش به «رهبری»⁸ را به «گردانندگی» اصلاح کرده است! اما واقعیت این است که وظیفه «گردانندگی» به دلیل حضور نداشتن طولانی‌اش در

اما از ظهورالله ظهوری به حساب آن روز، سپاسگزارم که خواهش‌م را رد نکرد و بر سر گور آن عزیز رفته، سخن گفت و دل‌نشین سخن گفت و بدین‌گونه بود که قهرش فرونشست و از نو به جمع دوستان سیاسی و سازمانی‌اش پیوست! یکبار با همه لغزش‌ها، برجسپزدن‌های ناروا و اتهام‌بستن‌های بیهوده گذشته، یکبار دیگر و لو در آخر خط، برای تلافی مافات، جرأت و تکرار احسن کند، از مرکب خودخواهی فرود آید و فروتنانه و صمیمانه در کنار دوستان سیاسی و رفیقان سازمانی سابقش قرار گیرد. مطمئناً جز آنکه شأن سیاسی، پاداش معنوی و آرامش وجدانش فزونی یابد، از منزلت کنونی‌اش چیزی کاسته نخواهد شد! در غیر آن حیف که کج‌روی‌های زیانبار بیشترش را شاهد خواهید بود!

7 - کمیته اجراییه مؤقت سرپرست (ک.ا.م.س.) با توجه به شرایط نظام استبدادی و پلیسی جمهوری سردار محمد داوود و امکانات منازل مسکونی دوستان، مرز چهل تن را برای تعداد اعظمی اشتراک‌کنندگان کنفرانس تعیین کرده بود؛ و متناسب به آن سهمیه نمایندگان تشکیلات و لایت‌ها و شهر کابل را مشخص ساخته بود. فیصله ک.ا.م.س. بر انتخابی بودن نمایندگان هر بخش تشکیلاتی تأکید می‌کرد تا در آن حالت دشوار و استثنایی بیشتر نمایندگان شایسته و صاحب‌نظر بتوانند اشتراک کنند. علی‌الظاهر، نمایندگان همه انتخابی بودند اما در واقع مداخله‌هایی در آن، از جانب کسانی که آگاهانه و ناآگاهانه به گرایش فرکسیون دامن می‌زدند، صورت گرفته بود. نمونه برجسته آگاهانه آن مداخله اسماعیل اکبر بود در جلوگیری از انتخاب شدن رسول جرأت از تشکیلات پوهنتون کابل با تحریب وی و تبلیغ اینکه او شعله‌ای است. من که از تلاش‌های اسماعیل اکبر اطلاع یافته‌م و تا آن هنگام علت ترسش از رسول جرأت، یعنی بیم از آشکار شدن دروغ‌هایش و شاید سرانجام افشاء شدن چهره واقعی‌اش، چندان برایم روشن نشده بود، از اسماعیل اکبر جدی خواهش کردم تصمیم ک.ا.م.س. را احترام و رعایت کند و در کار انتخابات حوزه پوهنتون مداخله نکند؛ بگذارد انتخابات دموکراتیک که اصل پذیرفته‌شده تشکیلاتی است در عمل پیاده و معمول گردد! اما سوگمندانه او با مداخله غیراصولی خود از راهیابی یکی از شایسته‌ترین کدرهای سازمان و جامعه فرهنگی و سیاسی کشور به کنفرانس، جلوگیری کرد و دلسردی شدیدی را در وی برانگیخت!

8 - حدود 8 — 9 سال پیش، کاپی دست‌نوشته‌ای به خط آقای ظهورالله ظهوری زیر عنوان «فراخوان: نهضت دموکراسی افغانستان و پسمنظر تاریخی آن» در ده صفحه به دست‌رسم گذاشته شد که توسط خود وی در بدخشان و برخی جاهای دیگر تکثیر و توزیع شده بود. آنچه در سایت (ندا) تحت عنوان «ندا و پسمنظر تاریخی آن» بعداً به نشر رسیده و موضوع بحث ماست، در واقع بخشی از همان «فراخوان...» است. آن «فراخوان...» نسبت به آنچه در سایت آمده دروغ‌های خیلی بیشتر را در خود گنجانیده بود و بناء سزاوار ارزیابی منفی‌تری در مقایسه با «مملو از بی‌دقتی، اشتباه، جعل، اتهام و دروغ» بود که به مقاله «ندا و پسمنظر...» منتشره در سایت «ندا»، از جانب من نسبت داده شده است!

کابل و بیخبریش از بسا فعالیت‌ها و جریان‌های مهم پیش و پس از قیام نافرجام 1354 درواز و جنجال‌های فرکسیونبازانه ... و درگیر نبودن وی در این ماجراها بود که با توافق همگانی به وی سپرده شد ... م.ک.]

«توانست مشی سیاسی و ایدیالوژیک سازمان و استحکام تشکیلاتی آنرا تثبیت کند.»

[این ادعا لافزنی و گزافه‌گویی است! اصول «مشی سیاسی و ایدیالوژیک» یک «سازمان» سیاسی در برنامه، و اصول «استحکام تشکیلاتی» در اساسنامه آن، نخست خود را «تثبیت» می‌کند ... سازمان دو بار برای طرح این دو سند مهم (برنامه و اساسنامه) اقدام کرده بود که در جایش بیشتر به آنها اشاره خواهد شد.

دومین طرح این اسناد به شمول رهنمودهای کار در محلات و روستاها، در اواخر حمل سال 1354 تکمیل شده بود و برای تصویب شدن نهایی آنها از سوی ارگان ذیصلاح پیشبینی شده در طرح اساسنامه، مهلت آزمونی 6 ماهه تعیین گردیده بود که قیام زودرس درواز (جوزای 1354) و پی‌آمدهای آن، همه را برهم زد!

اما از جانب ک.ا.م.س. کمیسیونی متشکل از انجنیر رشید، انجنیر حسن و من که بعداً با پیشنهاد من رسول جرأت نیز به آن پیوست، توظیف گردید تا با توجه به اوضاع و احوال پیش‌آمده، بالای طرح برنامه و اساسنامه بیشتر کار کند. این کمیسیون الی تدویر کنفرانس به وظیفه‌اش ادامه داد.

در واقع قیام درواز خود بر نبود «مشی سیاسی و ایدیالوژیک» واحد و همه‌پذیر و فقدان ضوابط تشکیلاتی مشخص که «استحکام تشکیلاتی» را سبب شود، دلالت می‌کرد (درباره آن در آینده باید بحث اختصاصی‌تری داشته باشیم).

این مسایل در گزارش تحلیلی ک.ا.م.س. که توسط انجنیر رشید خان تسوید و در آن کمیته تصویب شد و با لحن متین و افاده آرام خودش به کنفرانس ارایه گردید، بازتاب گسترده و روشن داشت.

آقای ظهوری بر همه این واقعیت‌ها چشم می‌بندد و چشم‌پسته و کلیشه‌یی شعار می‌دهد! بر من دشوار است که دلیل این همه خطاکاری او را، تنها نسیان او بپندارم! م.ک.]

در آن زمان من با خواندن «فراخوان» و مواجه شدن با آن همه جعل و تحریف و دروغ که از زبان ظهوری، شنیدن و باورکردنش برایم دشوار بود، در آغاز کاملاً شگفت‌زده شدم و لحظاتی به سلامت ... حافظه ظهوری شک کردم! اما آهسته آهسته متوجه شدم که نه، ضعف حافظه در کار نیست؛ همه آگاهانه، حساب شده، عمدی و در سلامت کامل عقلی جعل، تحریف و دروغ‌پردازی شده است؛ زیرا هدف نه دوام مبارزه سیاسی که از آن، نه یکبار در روزگاران دور و نزدیک، ابراز خستگی کرده و کنار کشیده بود، بلکه هدف بازکردن دکان سیاسی یا کم از کم غرفه‌گک سیاسی برای معامله‌گری سیاسی است! همان وقت من در حاشیه و پشت اوراق فراخوان خودش که یک رُویه هر برگ آن سفید بود، دلایل جعل، تحریف، اتهام و دروغ‌بودن ادعاهایش در رابطه با س.ا.ز.ا. را نوشتم و آن یادداشتهای را در جلسه هیأت اجرائیه س.ا.ز.ا. مطرح کردم تا با تعدیل و تصویب آن، صورت تایپ‌شده آن تکثیر و به علاقمندان توزیع گردد. هیأت اجرائیه با این استدلال از تصویب و نشر آن جلوگیری کرد که آقای ظهوری با این کارهایش فقط به اعتبار خودش آسیب می‌رساند، کاری بیشتری با دروغ‌هایش از وی ساخته نیست و ما را بیهوده مصروف می‌سازد که باعث خوشنودی بدخواهان و رقبای سیاسی ما می‌شود؛ بنابراین بهتر است خطایش اغماض گردد تا شاید کمک کند که خودش متوجه اشتباهاتش شود. در همین «فراخوان» که از نظر زمانی مقدم‌تر بر «... پس‌منظر...» است، در عین مطلب و بافت یکسان جمله، او به جای «گردانندگی ظهورالله ظهوری»، «رهبری زیر» («زبیر» نام مستعار سازمانی‌اش بود) نوشته است که از نظر حالت روانی نویسنده آن قابل تأمل است؛ زیرا ظهوری یقیناً کسی نیست که فرق بین «رهبری» و «گردانندگی» را تمییز ندهد، اگرچه یک بدعت دیگرش در همان کنفرانس که به‌زودی از آن آگاه خواهید شد، می‌تواند در این مورد هم تردید بیافریند!

«کنفرانس شخص اغواگر را با دو، سه تن از همراهانش به جزای انضباطی محکوم کرد.»

[منظور ظهوری از «شخص اغواگر»، محمداسماعیل اکبر است. کسی که توانسته است چنین دروغ‌هایی را بنویسد با آن ظهورالله ظهوری که می‌شناختم صادقانه می‌گویم هیچ‌گونه شباهتی ندارد! باور کردن به این که انسانی با آن همه اوصاف خجسته، این چنین بیهوده و بی‌پروا، در گنداب دروغ خود را غرق می‌کند، کار آسان نیست!

من در باره جریان و نتایج کار کنفرانس، در زمان دیگر توضیحات بیشتری خواهم داد. اما در این مورد مشخص، ذکر چند نکته را لازم می‌دانم:

- در این کنفرانس به اسماعیل اکبر و «دو، سه تن از همراهانش» که مجهول‌الهویه گذاشته شده اند یا کسی دیگری، هیچ‌گونه «جزای انضباطی»⁹ داده نشده است. چنین ادعایی دروغ زشت است!

- در کنفرانس، پیشنهاد من (که بر پایهٔ ایجابات شرایط اختناق رژیم پلیسی داؤود خان مستدل شده بود)، در مورد ایجاد کمیتهٔ رهبری 3 عضوی، متشکل از اعضای صرفاً حرفه‌ای (تا روشن شدن سرنوشت بدخشی، باعث، حفیظ و همراهان که در کابل و دولت در شبرغان زندانی بودند و با حفظ جایگاه آن‌ها در رهبری) از طریق انتخابات سری و مستقیم به اکثریت آراء تأیید شد.

- در میان کدرهای حرفه‌یی شامل کنفرانس، چهره‌های برجسته‌تر این‌ها بودند: انجنیر محمدحسن، محمدنسیم، قربان محمد پساکوهی، امام نظر روستا، محمدظاهر حاتم، مولاداد، اسماعیل اکبر ...

- فیصله شد در هنگام رأی‌گیری، هر رأی‌دهنده حق دارد تنها نام 3 رفیق حرفه‌ای را که شایستهٔ عضویت کمیتهٔ رهبری می‌داند، بنویسد.

- در نتیجهٔ رأی‌گیری سری و مستقیم، انجنیر محمدحسن با کسب بیشترین آرا و محمد نسیم (مشهور به حاجی نسیم) پس از وی، به‌حیث اعضای کمیتهٔ رهبری، انتخاب شدند. برای انتخاب عضو سوم شمارش مکرر، آرای قربان محمد پساکوهی و محمداسماعیل اکبر را مساوی نشان داد و دیگران کمتر از آنها رأی آورده بودند.

- من پیشنهاد کردم که برای گزینش عضو سوم، تنها برای پساکوهی و اکبر که آرا برابر دارند، از نو به‌صورت مستقیم و سری رأی‌گیری شود. راه اصولی و خواست اکثریت نیز همین بود. اما ظهورالله ظهوری که گردانندگی کنفرانس را به عهده داشت، بر اصول پا گذاشت و بدعتی با چنین مضمون و تعارف روا داشت که در تاریخ احزاب و سازمان‌های سیاسی هرگز سابقه نداشت: «چون من ریاست جلسه را دارم پس حق دو رأی دارم! یک رأیم را قبلاً استفاده کردم. حالا که آراء دو رفیق مساوی شده، یک رأی دیگرم را به «رفیق اکبر» علنی می‌دهم تا همه اعضای کمیته از بدخشان نباشد! بناءً نیازی به رأی‌گیری مجدد

9 - پس از تدویر «کنفرانس» ماه قوس 1355 خورشیدی در تخار که گویا به ابتکار محمد اسماعیل اکبر، تنها تعدادی از رفقای حرفه‌ای در آن اشتراک داشتند و افشاشدن نقش سازمان شکنانه و فرکسیون‌بازانهٔ وی در آن «کنفرانس» که با واکنش جدی تعدادی از رفقا به‌ویژه انجنیر حسن مواجه می‌شود و کم‌کم چهرهٔ استخباراتی اسماعیل اکبر علامت‌های از خود بروز می‌دهد ...

انجنیر حسن نقش خاینانهٔ «رفیق اکبر» را به حال و آیندهٔ سازمان بسیار زیانبار می‌داند و در صدد افشا و مهار آن می‌برآید. بنابراین جریان کار «کنفرانس» تخار را که بر بنیاد توطئه شکل یافته بود به کمیتهٔ رهبری منتخب که ماه قبل در کنفرانس نمایندگان انتخابی ماه عقرب 1355 (در منزل محترم انجنیر بدیع‌الزمان، واقع قلعهٔ زمان خان، کابل) برگزیده شده بود و انجنیر حسن، حاجی نسیم و اسماعیل اکبر اعضای اصلی و محمدرفیع و ظهوری اعضای علی‌البدل آن بودند مفصل گزارش می‌دهد و این کمیته «اسماعیل اکبر» را به «جزای انضباطی» محکوم می‌کند که کاملاً داستان دیگری دارد! هوش آقا ظهوری سر جایش است، آگاهانه مغالطه می‌کند!

نیست!». این شهکاری ظهوری هم اکثریت را که بدخشانی بودند در رودر بایستی عجیبی قرار داد و مخالفانی هم که بودند، دم فرو بستند و هم موجب خنده همگانی در مجلس شد! حتا «رفیق اکبر» که تا آن دم خود را کم و بیش به گنگی ولی به کری مطلق زده بود، نتوانست جلو خنده اش را بگیرد!

- بدین گونه آشکارا می بینید که در جریان کار کنفرانس، اسماعیل اکبر برای ظهوری نه تنها «شخص اغواگر» نبود، بلکه برای کسب عضویت در کمیته رهبری سه عضو منتخب، بجای یک رأی، مستحق «دو رأی وی» (!؟) هم شناخته شد و از برکت همین «حق» یک رأی «اضافی» خودخوانده ظهوری عضویت کمیته رهبری را کمایی کرد!

- بدعت و تعارف آقای ظهوری به طور غیرمنتظره ای با همان شیوه غیر اصولی، با تعارف متقابل مواجه شد. در میان تبریک گویی ها، که کمابیش با شور و شوق همراه بود، ناگهان صدایی بلند شد که رفیق ظهوری و رفیق رفیع (رفیع نیز نسبت مسافرت تحصیلی در خارج کشور در ماجراهای پس از حوادث 54 درواز درگیر نبود) هم به حیث اعضای علی البدل کمیته رهبری منتخب باشند و حاجت رأی گیری هم نیست! این صدا با سرجنابانی تأییدی تعدادی به شمول «رفیق اکبر» و بی تفاوتی اندوهگین قربان پساکوهی که از بدعت و بی اصولی ظهوری سخت ناراض و افسرده می نمود، همراه گردید. و دیگر در آن فضایی که «شور و شوق» تبریک گویی بیشتر و بلندتر شده بود، صدای من که: این «تصمیم»، خلاف فیصله قبلی «حرفه ای بودن» اعضای کمیته است، چندان خریدار و گوش شنوایی نداشت! م.ک.]

«... در حوت 1359 شمار اندکی از فعالینی که از زندانها جان سالم بدر برده بودند؛ در کابل گرد هم آمدند تا به بازسازی و احیای مجدد سازمان بپردازند. از شمار 9 تن، چهار تن آنها در همان روزهای نخستین به حاکمیت تازه پای پرچم و شوروی پیوستند و کار با 5 تن از اعضای باقیمانده با دشواری پی ریزی گردید. آنها در توالی دوسال با کار مستمر و پیگیر توانستند سازمان را احیا کنند. در کنفرانس حمل 1362 خیرخانه کابل نماینده گان منتخب از مرکز و ولایات گرد هم آمدند. آنها نه تنها کمیته مرکزی و دفتر سیاسی؛ بلکه سایر رهبری بخشهای سازمان را با رایگیری مخفی انتخاب و تعیین نمودند. ...»

[اشتباهات ناشی از بی دقتی کم نیستند که بر شمردن همه ضیاع وقت است! م.ک.]

[لطفاً برای س.ا.ز.ا. تاریخ غلط ننویسید آقای ظهوری! تاریخ پر افتخار آن را این گونه با دروغ آلوده نکنید! اگر می توانید در درست نویسی آن کمک کنید! در این صورت من نیز با آنچه در توانم باشد، صادقانه در خدمت خواهم بود. در غیر آن، در مواردی که من می دانم و شاهدم، هرگونه تلاش برای کج نویسی و اتهام و دروغ که بالذات بسیار نکوهیده است، اگر مهلت بود و ضرورت، بی پاسخ و بی تصحیح نخواهد ماند! پس چه بهتر که این شیوه نامیمون جعل و تحریف در حق س.ا.ز.ا. کنار گذاشته شود، تا افتضاح ازین بیشتر نشود! م.ک.]

اکنون در پیوند با دو موضوع اصلی مورد ادعای آقای ظهوری 1- چگونگی تسوید و تصویب طرح و نشر «اصول کلی نهضت دموکراسی افغانستان (ندا)»، 2 - «انحلال سازا»، ناگزیرم توضیحات بیشتری داشته باشم که شنیدن همه آن حوصله می خواهد! اما پیش از آن بایستی آن بخش از «ندا و پسمنظر تاریخی ...» نگاشته آقای ظهوری که به موضوع ارتباط دارد، پیش چشمان خوانندگان قرار گیرد:

«همزمان با تحولات جهانی و تغییر در تناسب نیروهای در گیر داخلی، پیش از فروپاشی اتحاد شوروی 3 تن از شمار چهارتن از اعضای اصلی دفتر سیاسی سزا به شمول یکی از منشیان کمیته مرکزی با تحلیل از وضع جهانی به ویژه اتحادشوروی که فروپاشی قریب الوقوع آنرا پیشبینی نموده بودند؛ با درک از انکشاف اوضاع داخلی و جهانی بدین امر باورمند شده بودند که دیگر نمیتوان با شعارها و سیاستهای دوران جنگ سرد، استراتژی و تکتیکهای خود را عیار نمود. ازینرو فیصله کردند تا با طرح برنامه و آیین نامه و تغییر نام سزا به " نهضت دموکراسی افغانستان" (ندا) و نشر آن در شماره 25 سال سوم مؤرخ حمل 1369 خورشیدی مطابق مارچ 1990 میلادی این طرح مرا می را به نظرخواهی گذارند. طراحان این اندیشه بدین باور بودند که با این اقدام میتوانند متحدین تازه ای را در میان جنبش مقاومت داخلی و نیروهای فعال سیاسی در کشورهای همسایه، منطقه و جهان بدست آورند و افقهای تازه ای را در کار و پیکار آن بکشایند. اما تنی چند از اعضای علی البدل دفتر سیاسی به شمول منشی آنوقت سازمان؛ تغییر در برنامه، آیین نامه و نام سازمان را توطئه علیه خود پنداشتند و با آن از در مخالفت درآمدند. آنها با استفاده از نیروی عادت و کمبود آگاهی فعالین شرکت کننده در پلنوم کمیته مرکزی که به نسبت نبود امکانات ارتباطی و فرصت لازم آگاهی بخشی و روشنگری - که بیشتر شان از ولایات و جبهات آمده بودند و با طرح های تازه آشنایی لازم و کافی نداشتند؛ توانستند فضای پلنوم را مغشوش و طرح را با مخالفت اکثریت رد نمایند. بدین ترتیب طراحان نهضت دموکراسی که بیشتر از دوتلث اعضای اصلی دفتر سیاسی را تشکیل میدادند؛ و دیگر بامشی و سیاستهای قبلی باور نداشتند؛ از سازمان بریدند؛ ولی نخواستند در آن برهه زمانی علیه آن به تخریب و توطئه دست یازند. سزا که از آن پس از رهبری سالم و با ابتکار تهی گردیده بود؛ روز به روز تضعیف گردید و در مدت کوتاهی نیروهای سیاسی و نظامی خود را از دست داد. سرانجام با فروپاشی رژیم روانشاد داکتر نجیب الله و پیروزی تنظیمهای اسلامی در 8 ثور 1371 خورشیدی نخست به انزوا و سپس رسماً به انحلال مواجه گردید. سند انحلال آن که از جانب رهبری آنوقت در نشست فوق العاده اعضای باقیمانده کمیته مرکزی که به تاریخ 13-14 سرطان سال 1371 در شهر مزار شریف تصویب گردیده است موجود میباشد.

...

سزا پس از انحلالش به شاخه های چند تجزیه شد. شماری از فعالینش بدنبال تنظیمهای اسلامی رهکشود. تعدادی اندکی از اعضای به حزب آزاده گان که از اندیشه های پیشین سزا حرفی هم در خود ندارد پیوست. شماری از هواخواهانش به کنگره ملی چشم دوخت. اما بدنه اصلی آن با سازماندهی مجدد نهضت دموکراسی خود را پاسدار اندیشه ها و سنن مبارزاتی هم سزا و هم سفز میداند...» [تمام نقل قول مطابق اصل است. در آغاز سعی به ویراستاری آن ها شد، اما با مشاهده انبوهی و وفرت اشتباه، اتلاف وقت تلقی شده از آن صرف نظر گردید. پس ازین نیز نقل قول ها همهجا مطابق اصل خواهد بود! م.ک.]

حالا از روی متن بالا، ادعاهای آقای ظهورالله ظهوری را ردیف می کنیم:

1 - «طراحان نهضت دموکراسی» چهارتن بوده اند: «3 تن [منظورش: ظهورالله ظهوری، محمدبشیر بغلانی، محمداسحاق کاوه است. م.ک.] از شمار چهارتن از اعضای اصلی دفتر سیاسی سزا [چهارمی منم: محبوبالله کوشانی که توسط ظهورالله ظهوری از آن جمع جدا ساخته شده ام تا مبادا و خدای ناخواسته در «افتخارها» و شاهکاری های بعضاً خنده داری که در ادامه به «چهارتن» بعدی نسبت می دهد، کسی به غلط مرا نیز شریک بیندارد! م.ک.] به شمول یکی از منشیان کمیته مرکزی [منظورش غلامسخی غیرت است که آن «3 تن» با این یکی بعداً می شود چهارتای مورد ادعای وی به حیث «طراحان نهضت دموکراسی» به طور انحصاری و لاغیر و لاشریک ... و چشم بد دور بسا «افتخارات» دیگر که به دنبال خواهد آمد! م.ک.]»

2 - این چهارتن «فروپاشی قریب الوقوع آن [اتحاد شوروی م.ک.] را پیشبینی نموده بودند»

- 3 - این چهار تن «باورمند شده بودند که دیگر نمیتوان با شعارها و سیاستهای دوران جنگ سرد، استراتژی و تکنیکهای خود را عیار نمود.»
- 4 - این چهار تن «فیصله کردند تا با طرح برنامه و آیین نامه و تغییر نام سزا به " نهضت دموکراسی افغانستان" (ندا) و نشر آن در شماره 25 سال سوم [جریده «میهن» از قلم مانده است و هم شماره 15 آن منظورش است که اشتباهاً 25 نوشته است. م.ک.] مؤرخ حمل 1369 خورشیدی مطابق مارچ 1990 میلادی این طرح مرامی را به نظرخواهی گذارند.»
- 5 - «اما تنی چند از اعضای علی البدل دفتر سیاسی (منظورش: جنرال محمد اعظم قاجمس و انجنیر محمد ابرار است. م.ک.) به شمول منشی آنوقت سازمان [منظورش منشی اول کمیته مرکزی آنوقت س.ا.ز.ا. محبوب الله کوشانی است. م.ک.] تغییر در برنامه، آیین نامه و نام سازمان را توطئه علیه خود پنداشتند و با آن از در مخالفت درآمدند.»
- 6 - «آنها [منظورش همان «تنی چند ... به شمول منشی آن وقت سازمان» است. م.ک.] با استفاده از نیروی عادت و کمبود آگاهی فعالین شرکت کننده در پلنوم کمیته مرکزی ... توانستند فضای پلنوم را مغشوش و طرح را با مخالفت اکثریت رد نمایند.»
- 7 - «طراحان نهضت دموکراسی که بیشتر از دوثلث اعضای اصلی دفتر سیاسی را تشکیل میدادند؛ و دیگر بامشی و سیاستهای قبلی باور نداشتند؛ از سازمان بریدند؛ ولی نخواستند در آن برهه زمانی علیه آن به تخریب و توطئه دست یازند.»
- 8 - «سزا که از آن پس از رهبری سالم و با ابتکار تهی گردیده بود؛ روز به روز تضعیف گردید و در مدت کوتاهی نیروهای سیاسی و نظامی خود را از دست داد.»
- 9 - «سرانجام با فروپاشی رژیم روانشاد داکتر نجیب الله و پیروزی تنظیمهای اسلامی در 8 ثور 1371 خورشیدی نخست به انزوا و سپس رسماً به انحلال مواجه گردید.»
- 10 - «سند انحلال آن که از جانب رهبری آنوقت در نشست فوق العاده اعضای باقیمانده کمیته مرکزی که به تاریخ 13-14 سرطان سال 1371 در شهر مزار شریف تصویب گردیده است موجود میباشد.»
- 11 - «سزا پس از انحلالش به شاخه های چند تجزیه شد... تعدادی اندکی از اعضایش به حزب آزاده گان که از اندیشه های پیشین سزا حرفی هم در خود ندارد پیوست ... اما بدنه اصلی آن با سازماندهی مجدد نهضت دموکراسی خود را پاسدار اندیشه ها و سنن مبارزاتی هم سزا و هم سفر امیداند ...»

در پیوند با 11 ادعای فوق مدعی «انحلال سزا» (ظهور الله ظهوری)، نظر و تبصره من صاف، ساده و صریح است: این ادعاها، بدون استثنا همه «غلط» و دروغ اند و هم با ابراز تأسف ناگزیرم بگویم که گاهی کمسوادى سیاسى تر حمبر انگیزی را نیز گواهی می دهند!

اما با پیروی از اصل زرین «چو گفتی سخن دلش بیار» پیش از ارائه دلیلها، نیاز است تا خواننده وارد فضایی شود که طرح های جدید زیر نام «اصول کلی نهضت دموکراسی افغانستان (ندا)» و اصول تشکیلاتی، در آن شکل یافته بودند:

پس از انفاذ «قانون احزاب» برای اولین بار در تاریخ افغانستان در دوران ریاست جمهوری داکتر نجیب الله، س.ا.ز.ا. نیز برای نخستین بار در حیات سیاسی خویش، به خاطر آغاز فعالیت قانونی و رسمی، می بایست برنامه خود را در مطابقت با قوانین نافذ آن زمان و با توجه به تحولات در جهان، منطقه و کشور طرح و تدوین کند.

کمیسیون به نام «کمیسیون طرح و تدوین برنامه و اساسنامه» مؤلف شده بود تا مطابق فیصله های پلنوم ماه سرطان 1367 کمیته مرکزی س.ا.ز.ا. طرح هایی را آماده بسازد. این کمیسیون متشکل بود از تعدادی از اعضای بوروی سیاسی و یک عضو دارالانشای کمیته مرکزی که کار تسوید آنرا به دوش داشت و یک عضو دیگر کمیته مرکزی و زیر نظر من به حیث منشی اول کمیته مرکزی س.ا.ز.ا. (پس ازین به خاطر اختصار تنها «منشی اول» نگاشته خواهد شد) به کار آغاز کرد.

شیوه کار این کمیسیون پس از جمع آوری اسناد مورد نیاز و توجه به پیشنهاد های کمیته های ولایتی و اعضای صاحب نظر، راه اندازی شور و بحث های رفیقانه و مسؤولانه در باره

موضوع‌های برنامه‌ی بود و کار تسوید آن توسط منشی مؤظف تسوید مطابق رهنمودهای توافق شده، پیش‌برده می‌شد.

در جریان پیشرفت کار هیچ‌گونه مشکلی وجود نداشت. در مواردی که تفاوت و یا گاهی اختلاف نظر پدید می‌آمد که کاملاً طبیعی بود، با بحث جدی و دوستانه راه حل می‌یافت. بدین شیوه، کار بالای «طرح» برنامه با همکاری مشترک همه اعضای کمیسیون پیش می‌رفت.

اما پس از یک سفر رسمی من به بلغاریا در زمستان 1368 و به دنبال آن مسافرت شخصی‌ام به آلمان که بنابر ضرورت‌های تداوی، بیشتر از دوماه را در بر گرفت، در غیاب من کار این «طرح» با همت و پشت‌کار دیگر اعضای کمیسیون پیش‌برده شده و گویا شکل نهایی به‌خود گرفته بود.

من پس از بازگشتم از سفر که چند روزی از آن سپری نشده بود و هنوز فرصت کافی برای آشنایی بیشتر با چگونگی پیشرفت کار کمیسیون «طرح و تسوید برنامه و اساسنامه» در ایام غیابتم را نیافته بودم و متن «طرح» برنامه را نیز شتابزده مرور کرده بودم؛ با آن هم بسیار دور از انتظار متوجه درج مطالبی شدم که قبلاً پیرامون آن‌ها صحبت نشده بود و بعضی از آن‌ها از نگاه من اهمیت بسیار جدی و اصولی داشت.

ناگهان در نیمه‌روزی، که هنوز در دفتر کار رسمی‌ام در صدارت بودم از طریق تلفون، توسط استاد حکیم خان (خواجه الف) منشی کمیسیون تشکیلات مرکزی به دفتر مرکزی س.ا.ز.ا. احضار گردیدم. هنگامی که به اتاق کار استاد حکیم خان داخل شدم، ظهورالله ظهوری با یک تن دیگر از اعضای بوروی سیاسی (محمداسحاق کاوه) و یک عضو دارالانشای کمیته مرکزی مؤظف تسوید «طرح» (غلامسخی غیرت)، نشسته بودند.

پس از سلام و احوال‌پرسی، ظهورالله ظهوری لب به سخن گشود و با لحن جدی که هیجان‌زدگی خاصی در آن آشکار بود، ضرورت تصویب شدن عاجل «طرح» و به دست نشر سپردن آن طی یکی - دو روز آینده را مطرح کرد.

من که در آن لحظه معنای این همه شتاب‌زدگی را نمی‌فهمیدم، گفتم متن هنوز خام است؛ شکل یک مقاله را دارد؛ در پیوند با موضوع‌های مطروحه هیچ‌گونه بخش‌بندی نشده است؛ چون سازمان ما برای نخستین بار، طرح یک برنامه‌ی علنی را در معرض دید و داوری مردم و «دوست و دشمن» قرار می‌دهد، باید کوشش شود تا جای ممکن عاری از نقص و عیب باشد؛ گذشته از آن برخی مطالبی در آن گنجانیده شده است که بحث بیشتر را می‌طلبد. گفتم دو - سه روزی مهلت بدهید به دفتر نمی‌روم، روی کار آن خود را متمرکز می‌سازم؛ بعد در مورد آخرین نسخه با هم تصمیم می‌گیریم.

ظهورالله ظهوری با لحن بی‌سابقه مرا به‌حیث مسبب اصلی تأخیر در این کار سرزنش کرد و حزب دموکراتیک خلق افغانستان (ح.د.خ.ا.) را مثال زد که برنامه و نام خود را تغییر داد و گویا ما پس ماندیم.

هنگامی که از من شنید «ما به دُم ح.د.خ.ا. که بسته نیستیم، ما باید کار خود را درست انجام بدهیم!» پاسخ نداشت؛ بیشتر برآشفته و چنگ به دامان «رأی‌گیری» زد.

اصرار من سودی نداشت، او به «اصول تشکیلاتی» متوسل شده بود. عضو دیگر بوروی سیاسی (محمداسحاق کاوه) نیز طرفدار تصویب نشر عاجل «طرح» بود. بین من و او نیز دیالوگ کوتاهی صورت گرفت. او هم بر رأی‌گیری تأکید کرد که اصولاً حق داشت. اما در این‌جا اسحاق کاوه طرف صحبت من نیست. طرف صحبت من ظهورالله ظهوری است.

ما سه تن اعضای بوروی سیاسی در این نشست حضور و حق رأی داشتیم. غلامسخی غیرت و استاد حکیم خان (خواجه الف) اعضای کمیته مرکزی حضور داشتند ولی حق رأی نداشتند. یک عضو دیگر بوروی سیاسی (محمدبشیر بغلانی) در آن هنگام در جلسه و شاید در کابل حضور نداشت.

نتیجه رأی‌گیری از قبل معلوم بود. «طرح» با دو رأی موافق (ظهورالله ظهوری و محمداسحاق کاوه) و یک رأی مخالف (محبوب‌الله کوشانی) به تصویب رسید که باید در جریده «میهن» نشر شود. اما من دلایل اینکه چرا به نشر آن به‌شکل موجود رأی مخالف

دادم را در پای سند نوشتم و امضا کردم. (امیدوارم سند تصویب از گزند روزگار مصون مانده نزد استاد حکیم خان و یا داوود جان موجود باشد)؛ همچنان ضابطه‌های تشکیلاتی مرا به تبعیت از فیصله اکثریت (تصویب طرح اصول کلی «ندا» برای نشر با دو رأی موافق در برابر یک رأی مخالف) وامی‌داشت که طبیعی‌ست من به آن احترام گذاشتم و مطابق آن عمل کردم.

پس از تصویب «طرح» غرض نشر، تصمیم بر آن شد تا اعلامیه‌ای از جانب بوروی سیاسی در پیوند با نشر «اصول کلی نهضت دموکراسی افغانستان (ندا)» و نظرخواهی در باره آن آماده شود و هم مطابق پیشنهاد من موضوع‌های مطروحه در «طرح» با دادن عنوان‌های کوچک به آن‌ها از هم جدا شوند.

در پایان نشست، من و غلام سخی غیرت، به منزل رفتیم و به تهیه اعلامیه بوروی سیاسی و بخش‌بندی متن «طرح» پرداختیم تا هر دو برای نشر و چاپ آماده شدند.

پس از نشر «طرح» در شماره پانزدهم جریده «میهن»، من که همیشه خود را به رعایت اصول تشکیلاتی پابند می‌دانم، در همه جلسه‌های توضیحی برای اعضا و کدرهای سازمان که بیشتر انجام این مسؤلیت به من سپرده شده بود، طرح مصوب بوروی سیاسی را تشریح و از آن دفاع می‌کردم و به پرسش‌ها مطابق روحیه آن پاسخ می‌دادم. هم‌زمان بر این نکته اصولی نیز تأکید می‌کردم که این طرح مصوب بیروی سیاسی ک.م.س.ا.ز.ا.، جهت نظرخواهی اعضای سازمان و سایر هموطنان، در جریده «میهن» نشر شده است. بناءً هر عضو س.ا.ز.ا. مانند هر هموطن دیگر حق دارد مطالب آن را به بحث بگیرد و پیشنهادها و نظرات تعدیلی و تکمیلی خویش را مطرح کند و یا به آدرس تعیین‌شده بفرستد، تا در پلینوم بعدی کمیته مرکزی س.ا.ز.ا. هنگام بحث پیرامون این «طرح»، در غنماندی بیشتر آن، سهم گرفته باشد.

اما در باره این‌که چرا چنان ناگهانی و غافل‌گیرانه احضار شدم و تصویب عاجل «طرح» مطرح و به رأی گذاشته شد، درک من این بود که شاید نگرانی وجود داشت، اگر برای فرصت دست دهد چند مطلب تازه‌ای را که در غیابم در مسوده «طرح» گنجانیده شده بود، بتوانم به بحث مجدد بکشانم، ممکن بعضی‌ها در مواردی نظرشان تغییر بیابد؛ و حتا شاید خود ظهورالله ظهوری نخستین کسی باشد که با من هم‌صدا شده نظرش را عوض کند! نمونه این‌گونه هم‌نوایی معقولش با من، پس از بازگشتم از سفر در همان چند روز پیش، و آگاهی از چگونگی آماده‌سازی و آشنایی لازم با اسناد «جبهه صلح» داکتر نجیب‌الله و سپس استدلال و پیشنهادم در مورد عدم اشتراک س.ا.ز.ا. در آن جبهه، به تازگی وجود داشت!

برگردیم به 11 مورد ادعای ظهورالله ظهوری که با افزودن کلمه «الف» در کنار هر شماره، به هر یک آن تا حد ممکن، فشرده و در صورت نیاز با تفصیل بیشتر خواهیم پرداخت:

1 الف - هیچ‌کدام از جمله «3 تن از شمار چهار تن از اعضای اصلی دفتر سیاسی سازا (محمدبشیر بغلانی، محمداسحاق کاوه، ظهورالله ظهوری، منفی محبوب‌الله کوشانی م.ک.) به شمول یکی از مذشیان کمیته مرکزی (غلام سخی غیرت م.ک.)» و یک عضو دیگر کمیته مرکزی (سیداحمد مهران) که از قید قلم مدعی «انحلال سازا» مانده است، هیچ‌گاه و در هیچ‌جا، به جز این یک تن یعنی (ظهورالله ظهوری) چنین تیکه‌دار مشربانه، خود را «طراح» نتراشیده و طرح «ندا» را به چهار تن «طراحان نهضت دموکراسی» مورد نظر وی محدود و منحصر ندانسته است.

چهار تن از اشتراک‌کنندگان پلینوم تاریخی ماه اسد سال 1369 (محمدبشیر بغلانی، محمداسحاق کاوه، غلام سخی غیرت و سیداحمد مهران) پس از «استعفا» در جریان کار پلینوم، به‌زودی اعلامیه مشترک استعفای چهار نفری خود را در یکی از شماره‌های ماه اسد

سال 1369 خورشیدی هفته‌نامه «اخبار هفته» (نشریه‌ای که ظاهراً مستقل و داکتر ظاهر طنین مدیر مسئول آن بود، اما در واقع وابسته به دولت و حزب حاکم بود) نشر کردند؛ آن‌ها خود را در طرح برنامه «سهیم» دانسته اند.¹⁰

گذشته از آن، افزون بر اعضای «کمیسیون طرح و تسوید برنامه و اساسنامه» که در رأس آن منشی اول سازمان قرار داشت، اعضای صاحب‌نظر دیگری نیز در طرح‌ریزی آن شرکت داشتند. در این میان سهم آقای ظهوری که عضو «کمیسیون طرح...» بود؛ و مانند دیگر اعضا گاهی کم و گاهی بیش در کار و جلسات آن اشتراک می‌ورزید، هرگز با ادعای تیکه‌دار مشربانه‌اش هم‌خوانی ندارد! و به هیچ‌رو به وی این حق را نمی‌دهد که 17 — 18 سال بعد، آن طرح را که بخشی از تاریخ یک سازمان سیاسی است «سلب مالکیت» کند و از نام و گذشته یکی — دو تن اعضای سابق رهبری س.ا.ز.ا. که بارها به من شخصاً و بعضی از طریق رسانه‌ها به تکرار، گفته اند که «عضو هیچ حزب و سازمان سیاسی» نیستند، سوء استفاده نماید. بهتر است از خود سخن بگوید که پس از گذشت سال‌ها، چگونه به خود حق داده است بخشی از تاریخ یک سازمان سیاسی را یک تنه به نفع خود مصادره کند.¹¹

بدین‌گونه طرح «اصول کلی نهضت دموکراسی»، هرگز «طراحان» انحصاری محدود به «چهار تن» آن‌گونه که آقای ظهوری ادعا دارد، نداشته است. بنابراین ادعای وی کاملاً دروغ و خلاف واقعیت می‌باشد.

2 الف - سوگمندان مدعی «انحلال سازا»، برای بزرگ‌نمایی‌های ساده‌لوحانه حتا از لاف‌زنی‌های مضحک هم باکی ندارد، ولی به‌خاطری که آن‌را مهم جلوه داده باشد، «3 تن» باقی‌مانده «طراحان» بی‌خبر را هم در «افتخار» آن لاف شریک ساخته است. مشکلات فراوان و روزافزونی که اتحاد شوروی، پس از تجاوز نظامی به افغانستان، با آن دست‌و‌گریبان بود برای اهالی خرد و سیاست پوشیده نبود. پس از گذشت بیش از 17 سال از فروپاشی اتحاد شوروی، از آن مایه‌ای برای لاف‌زنی «پیشبینی» «فروپاشی قریب‌الوقوع اتحاد شوروی» ساختن، آن‌هم از سوی «چهار تن» در یک زمان، در کنار مستحیل عقلی بودن، اندکی تُنک‌مایگی اندیشگی را هم به‌نمایش می‌گذارد! یقین دارم هیچ‌یک از «3 تن» دیگر مورد نظر مدعی «انحلال سازا»، در این «افتخار» دروغین و دیرهنگام که هیچ عاقلی آن‌را جدی نمی‌گیرد، شریک نخواهد شد!

3 الف - چه بهتر بود این رفیق دیروز ما که امروز نیز صادقانه می‌گویم نمی‌خواهیم دوستش نداشته باشیم (اگر اتهام به س.ا.ز.ا. را که مرحله دشوار و درخشانی از تاریخ با افتخار مبارزه مشترک ما در راه رهایی انسان از قید هر نوع اسارت و استبداد است، بس کند!) این ادعا را نمی‌کرد و به آن «3 تن» دیگر نیز تهمت نمی‌بست! چون آن‌ها هم رفیقان شخصی و سیاسی دیروز ما بودند و امروز نیز که هر کدام راه و رسم متفاوت زندگی را برگزیده است، با احترام به حق انتخاب‌شان، با هر یک از آن‌ها در حد امکان و فراهم‌شدن فرصت، کم و بیش نشست و برخاست‌های دوستانه و مناسبات حسنه شخصی و اجتماعی داریم. اکنون یک بار دیگر به ادعای وی در ماده (3) در بالا نگاه کنید.

10 - با همه تلاش خستگی‌ناپذیر حسن جان رستاقی که در همین‌جا از زحمات بسیارش برای دست‌رسی به چند سند مهم دیگر صمیمانه سپاس‌گزاری می‌کنم، این شماره «اخبار هفته» تا هنوز به دست نیامده است. هرگاه به دست آید، به‌حیث سند ارائه خواهد شد.

11 - یا اینکه آقای ظهوری هم در دوران حاکمیت فاسد، مافیایی و رهن پرور حامد کرزی که قاچاق، غصب و غارت‌داری‌های عامه و شخصی از جانب دار و دسته غدار و فسادپیشه‌اش به «فرهنگ دولتی» و در سطح جامعه نیز توسط زورمندان و وابستگان دربار و دولت‌گنبدیده و قانون‌گریزش به یک امر رایج و روزمره تبدیل شده بود، شوق کرده بود غنیمتی فراچنگ آورد!

در باره این که آیا مدعی «انحلال سزا» رابطه بین «شعار» و «استراتژی و تاکتیک» را درست فهمیده است و آیا واقعاً «استراتژی و تاکتیک‌ها» بر مبنای «شعارها»، «عیار» می‌شوند و یا کاملاً قضیه برعکس است...، کاری ندارم؛ زیرا مربوط می‌شود به سطح فهم و سواد سیاسی گوینده آن که دیگر برای من اهمیت چندانی ندارد؛ داوری را به خواننده می‌گذارم و می‌گذرم!

آنچه مرا شگفت‌زده ساخته است، اتهام بستن به س.ا.ز.ا. از سوی یکی از اعضای سابق رهبری آن سازمان با استفاده از ادبیات سیاسی بقایای ح.د.خ.ا. فروپاشیده است، که پس از سقوط حاکمیت آن‌ها بسیار رایج شده است؛ بیشتر به این امید واهی که بار جنایت‌ها و گناهان سنگین دوران حاکمیت حزب خود را با افکندن بار اصلی به‌دوش «جنگ سرد» سبک‌تر گردانند!

جمهورالله ظهوری می‌گوید: «... 3 تن از شمار چهارتن از اعضای اصلی دفتر سیاسی سزا به شمول یکی از منشیان کمیته مرکزی ... بدین امر باورمند شده بودند که دیگر نمیتوان با شعارها و سیاستهای دوران جنگ سرد، استراتژی و تکتیکهای خود را عیار نمود...»

معنای روشن سخن وی این است که س.ا.ز.ا. از آغاز فعالیت (تا آن‌زمانی که آقای ظهوری با «کشف» جدیدی «باورمند» شده است که «دیگر نمیتوان...» و چرایی این «دیگر نمیتوان» را هم ناگفته گذاشته است)، استراتژی و تاکتیک‌های خود را «با شعارها و سیاستهای دوران جنگ سرد»، «عیار» کرده بوده است!؟

بستن این اتهام به س.ا.ز.ا. آن هم از سوی کسی که تقریباً از بدو تأسیس آن از کدرهای پیش‌گام و دوران طولانی عضو رهبری آن بوده است، واقعاً وحشتناک است!

آقای ظهوری یا با اصطلاح «جنگ سرد» که پس از پایان جنگ جهانی دوم در مورد مناسبات تنش‌آلود بین دو ابر قدرت نوظهور یعنی ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی برای توسعه ساحت نفوذ خود و متحدانشان در جهان کاربرد پیدا می‌کند و رقابت‌های سیاسی، اقتصادی، علمی، ... و مسابقات تسلیحاتی، هسته‌ای، ایجاد پیمان‌های نظامی و جنگ‌های منطوقی، ... تجاوز آمریکا به ویتنام... و سرانجام تجاوز شوروی به افغانستان... را در پی دارد و در دوران گریباچف پایان می‌یابد، دقیق آشنا نیست. و یا آشنا هست ولی در اثر دوری درازمدت از س.ا.ز.ا. و معاشرت و مباشرت نسبتاً طولانی با «نهضت فراگیر ...»، ح.د.خ.ا. را با س.ا.ز.ا. عوضی گرفته است!...

آری «سویتیست‌ها» و «احزاب برادر» پیرو خط مسکو، خود را ملتزم می‌دانستند و یا مکلف بودند که به تعبیر آقای ظهوری «استراتژی و تاکتیک‌ها»ی خود را «با شعارها و سیاستهای دوران جنگ سرد» «عیار» کنند! آن‌ها مسکو را «کعبه» ایدیالوژیک و سیاسی خود می‌پنداشتند نه س.ا.ز.ا.!

فضای عمومی «جنگ سرد» آن زمان را برای طرح اندیشه‌های ملی و برابری خواهانه و عدالت‌طلبانه س.ا.ز.ا. که گذشت زمان و رویدادهای تا کنونی کشور، بر درستی آن‌ها روز تا روز مهر تأیید می‌زند یگانه عامل پنداشتن، نه عقلانی‌ست و نه از نگاه تاریخی توجیه‌پذیر می‌باشد.

س.ا.ز.ا. هرگز «استراتژی و تاکتیک‌ها»ی خود را باز هم به تعبیر غلط آقای ظهوری «با شعارها و سیاستهای دوران جنگ سرد» «عیار» نکرده است.

اصول رهنمای فکری س.ا.ز.ا. از آغاز با رویکردهای سیاسی و ایدیالوژیک ح.د.خ.ا. در تباين بوده است.

س.ا.ز.ا. هرگز مانند «دیگران» انکار نکرده است که از اندیشه‌های انقلابی و عدالت‌خواهانه سوسیالیستی به مثابه بخش عظیمی از معرفت و تجربه بشری نیاموخته و یا الهام نگرفته است؛ اما هم‌زمان س.ا.ز.ا. هرگز به هیچ «دگم» و فارمول سیاسی همیشه معتبر نیز باور نداشته است. س.ا.ز.ا. در هر زمان از دانش و معرفت و تجارب بشری آموخته است؛ اما آنچه را آموخته، کورکورانه و طوطی‌وار تکرار و نشخوار نکرده است؛ در پرتو آن‌ها با در نظر داشت واقعیت‌های تاریخی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، جامعه خود را تحلیل و مشکلات را تشخیص کرده و راه حل‌ها را نیز متناسب به فهم و دریافت خود نشان داده است.

متأسف هستیم که مدعی «انحلال سازا» آقای ظهوری در اثر فاصله طولانی از س.ا.ز.ا. این «اصل استقلال اندیشه و عمل» س.ا.ز.ا. را فراموش کرده است!

در طرح «ندا» نیز، اصول رهنمای فکری س.ا.ز.ا. خمیرمایه اصلی آن را می‌سازد. اما چاشنی‌های بی‌مزه‌ای که تحت تأثیر فضای متغیر سیاسی در اتحادشوروی و بالتبع اقمار و پیروانش از یک سو و تحت تأثیر فضای نزدیک شدن تپ‌تپ پای «تنظیم‌های جهادی» به کابل از دیگر سو، آن‌هم با تقلید نابجا از یکی از سازمان‌های سیاسی مشخص «پیرو خط امام» ...، ریاکارانه بر آن علاوه شد، برخلاف تصور فخرفروشانه آقای ظهوری که طعم «ندا» از برکت آن «چاشنی‌ها» ... به کامش بسیار گوارا آمده است، مزه آن‌را خراب کرد و خرد جمعی، باز هم برخلاف توقع نابجای وی، آن‌را به آن‌شکل، نپذیرفت؛ اما آن‌گونه که به دروغ ادعا کرده است، چنان‌که بعدتر سند ارائه خواهد شد، آن‌را رد نیز نکرد.

4 الف - آقای ظهوری گمان می‌کند با ادعاهای دروغین از قبیل: این چهار تن «طراحان نهضت دموکراسی» بودند ...، این چهار تن «پیشبینی نموده بودند» ...، این چهار تن «باور مند شده بودند» ...، این چهار تن «فیصله کردند» ... گپ تمام است، حرفش به کرسی نشسته است و گویا با وام‌گرفتن از «اعتبار» آن «3 تن» دیگر خواننده را مجاب کرده است! در حالی که هیچ‌کدام از آن «3 تن»، در دکان سیاسی «خالی» که آقای ظهوری باز کرده است، سهم ندارد!

این ادعا نیز مانند ادعاهای سابق مدعی «انحلال سازا» نادرست، غیرمنطقی و دروغ است. نادرست، غیرمنطقی و دروغ از آن جهت است که آقای ظهوری چند «فیصله» جداگانه و در زمان‌های متفاوت از سوی نهادهای مختلف ذی‌صلاح س.ا.ز.ا. را به دروغ شامل یک «فیصله» توسط «چهار تن» در زمان واحد، ساخته است.

«طرح برنامه ...»، آن‌گونه که پیشتر یاد شد، بر اساس فیصله پلینوم قبلی کمیته مرکزی س.ا.ز.ا. که بوری سیاسی را مؤظف انجام آن ساخته بود، باید تهیه و نشر می‌شد، نه مطابق ادعای دروغین آقای ظهوری که گویا «چهار تن» مورد نظر او، آن‌را «فیصله» کرده بود!

این مطلب در اعلامیه بوری سیاسی به مناسبت نشر «طرح اصول کلی ... (ندا)» منتشره شماره 15 جریده «میهن» نیز صراحت دارد. به پاراگراف سوم آن اعلامیه در صفحه اول آن شماره جریده نگاه کنید تا دروغ ادعا کننده برای‌تان ثابت شود.

تغییر نام سازمان نیز جزئی از همان «طرح اصول کلی ... (ندا)» می‌شود که نشر آن چنان‌که می‌دانیم به تصویب بوری سیاسی رسیده بود.

نشر «طرح برنامه» زیر عنوان «طرح: اصول کلی ... (ندا)» در شماره 15 جریده «میهن»، فیصله بوری سیاسی با اشتراک 3 تن اعضای اصلی آن بود، آن‌گونه که قبلاً روایت شد.

چنان‌که می‌بینیم آقای ظهوری از مغالطه عمدی و دروغ‌پردازی خسته نمی‌شود و این سلسله را ادامه می‌دهد!

5 الف - این ادعا آن‌قدر سطحی و بی‌معنا و با کذب اندر است که به تبصره نمی‌ارزد. مگر ادعاهای دیگر آقای ظهوری بهتر ازین بود؟! پس ناگزیریم به «دروغ‌شناسی» آن نیز وقت ضایع کنیم.

س.ا.ز.ا. پس از انفاذ «قانون احزاب» در دوران ریاست جمهوری داکتر نجیب‌الله، آن‌گونه که پیش‌تر روایت شد، به خاطر گذار قانونی برای آغاز فعالیت علنی، برنامه‌ای را برای نخستین‌بار در مطابقت با قوانین نافذ آن‌زمان می‌بایست طرح و تدوین کند.

اصولاً طرح برنامه یک سازمان در دوران فعالیت مخفی و «غیرقانونی» آن، نمی‌تواند در دوران گذار به فعالیت علنی و قانونی آن، دستخوش تغییر نگردد. پس این ادعای آقای ظهوری «... تنی چند از اعضای علی البدل دفتر سیاسی به شمول منشی آنوقت سازمان تغییر در برنامه، آیین نامه و نام سازمان را توطئه علیه خود پنداشتند و با آن از در مخالفت درآمدند» یک دروغ شاخ‌دار و عوام‌فریبانه است.

افزون بر آن هنوز مطابق آجندا نوبت به «آیین نامه» نرسیده بود که رد گردیده باشد. این دروغ ناشی از ضعف حافظه به حساب ضرب‌المثل مشهور است! گذشته از این‌ها کاشکی آقای ظهوری می‌توانست یک دلیل و لو بسیار ضعیف و یا حتا یک قرینه بسیار ناچیز را به این اتهام ناروا و کذب اندر کذب «تنی چند ... تغییر در برنامه، آیین نامه و نام سازمان را توطئه علیه خود پنداشتند» ارائه می‌کرد!

این آقای ظهوری که با این ادعاهای سخیف برای من کاملاً یک چهره جدید را به نمایش می‌گذارد و آن ظهوری که من می‌شناختم نیست! ادعای دروغین کردن و اتهام‌ناروا بستن را (شاید از کسی یا کسانی که در این ماجرا رهنما و استادش بوده ...) خوب فرا گرفته است، اما دلیل آوردن و لو ضعیف برای اثبات ادعاهایش را هنوز باید شاگردی و بیشتر تمرین کند!

6 الف - این‌جا مجبور لاجول ... باید گفت تا چیزی که با «وقاحت» هم‌ریشه باشد، بر زبان نیاید! اما تا این حد دروغ گفتن و تهمت بستن، «پُرروی» بسیار می‌طلبد!

آقای ظهوری با بافتن بی‌ربط کلمه‌های از قبیل «نیروی عادت»، «کمبود آگاهی فعالین شرکت‌کننده در پلینوم»، و «مغشوش» ... باهم، چنین جمله بی‌معنایی می‌سازد که سر و ته و مبتدا و خبر آن هیچ‌گونه رابطه منطقی باهم ندارند: «آنها با استفاده از نیروی عادت و کمبود آگاهی فعالین شرکت‌کننده ... توانستند فضای پلنوم را مغشوش و طرح را با مخالفت اکثریت رد نمایند.»

به یاد ندارم که در یک متن سیاسی جمله بی‌معناتر ازین را دیده و یا خوانده باشم. بین مجهول‌های رنگارنگ آن از قبیل «نیروی عادت»، «کمبود آگاهی فعالین شرکت‌کننده ...»، و «مغشوش» ... و آخر کار در حالی که «مخالفت اکثریت ...» نیز وجود داشته، چگونه «آنها (یعنی همان "تنی چند" م.ک.)» توانستند طرح را «رد نمایند»، هر که پیوند معنایی و منطقی پیدا کرد، لطفاً مرا نیز بفهماند و منت گذارد!

آقای ظهوری چون راست نمی‌گوید، آن جمله بی‌معنا نیز برایش ابزاری برای ترفند و نیرنگ است!

در حالی که کار پلینوم مطابق دستور کار آن، با شور و بحث نورمال و سپس روشن شدن نتایج رأی‌گیری در باره «طرح» اصول کلی مرامی و سپس تغییر نام سازمان کاملاً در فضای آرام و دموکراتیک پیش رفته بود.

فضای پلینوم پس از وقفه و نوبت گذار به ماده دیگر آجندا که بحث پیرامون اصول و مسایل تشکیلاتی بود، در روز چهارم کار پلینوم، با «استعفا دادن» ناگهانی و انفرادی 4 تن از اشتراک‌کنندگان (به ترتیب نوبت محمداسحاق کاوه، محمدبشیر بغلانی، غلام‌سخی غیرت، سیداحمد مهران)، با صحبت‌های مختصر و متفاوت و غالباً شخصی، بسیار کوتاه و زودگذر، اندکی «مغشوش» گردید؛ نه پیش از آن، آن‌گونه که آقای ظهوری دروغ می‌یافت.

البته در پایان همان روز دانستم که آقای ظهوری به دلیل عدم وفا به قول صبح همان روزش بوده است¹² که شاید به خاطر تسکین «عذاب وجدان»، نه به صورت آشکار در جلسه

12 - در پایان همان روز از زبان یکی از اعضای «مستعفی» شنیدم که تصمیم «استعفای جمعی» پنج تن با اشتراک آقای ظهوری صبح همان روز در منزل یک عضو دیگر بعداً «مستعفی» آن روز، اتخاذ شده، ولی آقای ظهوری در هنگام عملی شدن تصمیم در جریان کار پلینوم، بدعهدی نموده با آن‌ها همراهی نکرده است! از این بابت راوی کاملاً بجا و آشکارا، بسیار بر وی خشمگین بود!

رسمی پلینوم، بل در وقفه تفریحی ... ، به صورت انفرادی و گزینشی و به شکل «پسپسک» و «سرگوشی» برای «مغشوش» کردن اذهان اشتراک‌کنندگان، تلاش‌هایی به خرج داده بود و بازگشت یاران «مستغفی» را، به برآورده شدن خواستی از سوی آن‌ها (کنار رفتن محبوب‌الله کوشانی از رهبری!) مشروط دانسته بود (در حالی که من در ختم ارائه گزارش اساسی در آغاز کار پلینوم، وظیفه تمام اعضای منتخب قبلی در نهادهای مرکزی رهبری به شمول بوروی سیاسی و منشی اول کمیته مرکزی را پایان یافته اعلان کرده بودم که پس از تصویب و یا تعدیل اصول تشکیلاتی بر پایه فیصله‌های نهایی پلینوم و مطابق به آن باید از نو انتخابات صورت می‌گرفت؛ بناءً این ذهنیت‌سازی آقای ظهوری نیز اصلاً منطقی و بجا نبود).

با این وصف، من پس از اطلاع ازین تلاش‌های آقای ظهوری که فکر کردم صادقانه است، با ختم وقفه و ادامه کار پلینوم بی‌درنگ و آشکارا آن را در اجلاس مطرح کردم و از این که برای بازگرداندن رفیقان «مستغفی»، راه این اندازه که آقای ظهوری می‌گوید، سهل و هموار است، خوشنودی‌ام را ابراز کردم و داوطلب شدم که در پایان نشست کنونی، به منزل یکی از یاران «مستغفی» که دوست شخصی من نیز بود، بروم و تحقق صد در صدی خواست شان را در کنار کشیدنم از رهبری هرگونه که آرزو دارند، برای شان اطمینان بدهم تا فردا باز با هم به کار پلینوم ادامه بدهیم.

پس از ختم جلسه همان روز، به خانه یکی از آن یاران «مستغفی» رفتم و ضمن طرح مسایل دیگر، موضوع مطروحه از جانب ظهوری را با اعلام آمادگی عام و تام خود برای به کنار رفتن از «رهبری» به هر شکلی آن‌ها می‌خواهند، بیان کردم؛ ولی با شگفتی بسیار دریافتم که حرف‌های آن‌چنانی و آن‌زمانی آقای ظهوری، نیز «دروغ محض» بودند! در واقع وی منویات شخصی خود را با آن یار (که خوشبختانه زنده، سالم و سر حال است) و شاید یاران دیگر بدان‌گونه مطرح کرده بود و از جانب وی قاطعانه و با استدلال جواب رد شنیده بود!

اما از تفصیل آن می‌گذرم، مگر این که آقای ظهوری و یا علاقه‌مند دیگری به این ماجرا آن را بخواهد!

«فرصت لازم» برای «آگاهی‌بخشی و روشن‌گری» نیز کافی بود. طرح، در ماه حمل 1369 نشر شده بود و پلینوم در ماه اسد همان سال تدویر یافت. 3 - 4 ماه برای فهم و هضم یک طرح دو سه صفحه‌ای نه تنها بسنده که بیخی زیاد بود.

گذشته از این‌ها اعضای اصلی و علی‌البدل کمیته مرکزی س.ا.ز.ا. که از ولایات به کابل آمده بودند تا تدویر اجلاس پلینوم، بیش از دو هفته منتظر ماندند و در اقامتگاه مشترک شان، روی طرح‌ها شور و بحث بسیار کردند و حتا جمعی از آن‌ها طرح‌های الترناتیفی نیز آماده ساختند.

برچسپ «کمبود آگاهی فعالین» توهین به شعور اشتراک‌کنندگان پلینوم است. با این توجیه‌های غیر منطقی رأی و فیصله اکثریت را کم بهادادن، بی‌حرمتی به اصول ساختار تشکیلاتی یک سازمان سیاسی است.

افزون بر این‌ها این ادعا که «آنها (منظورش "نتی چند" است. م.ک) ... توانستند ... طرح را با مخالفت اکثریت رد نمایند» نیز هم خلاف واقعیت و هم غیر عقلانی است!

چون کلکسیون جریده «میهن» هنوز به دسترس همه‌گان قرار نگرفته است، من در پیوند با این موضوع، ماده‌های شماره 3 و 4 قطعنامه پلینوم وسیع ک.م. س.ا.ز.ا. مورخ ماه اسد سال 1369 منتشره در شماره 18 و 19 آن جریده را که آقای ظهوری در تسوید و تصویب آن نیز سهم فعال داشت، برای اثبات خلاف‌گویی خودش که معلوم نیست پس از گذشت سال‌ها، برای این همه دروغ‌بافی‌ها «کدام جن در پوستش درآمده است» در این‌جا نقل می‌کنم:

«3 - در مورد طرح مرامی س.ا.ز.ا. که با استفاده از اسناد مرامی گذشته سازمان و با نظر داشت دگرگونی‌های اوضاع ملی و بین‌المللی تحت عنوان «اصول کلی نهضت دموکراسی افغانستان» از طرف بیروی سیاسی کمیته مرکزی س.ا.ز.ا. تصویب گردیده جهت نظرخواهی در شماره «15» جریده میهن به نشر رسیده بود، پلینوم پس از شور و بحث جدی پیرامون آن، کمیسیون باصلاحیتی را توظیف نمود تا اصول مرامی سازمان را با

استفاده از طرح‌های دست‌داشته و نظرات اعضا و بخش‌های مختلف سازمان، سایر هموطنان و نظرات و پیشنهادات ارائه شده در پلینوم، غنی، تکمیل و نهایی ساخته جهت تصویب به کنگره که تا شش ماه دیگر دایر می‌گردد، آماده گرداند.

4 - در مورد تغییر نام سازمان پلینوم فیصله نمود:

چون نام هر سازمان سیاسی با محتوای اصول سیاسی و مرامی آن پیوند درونی و منطقی دارد لذا تا نهایی شدن طرح مرامی از سوی کمیسیون مؤظف، ضرورتی به تغییر نام سازمان دیده نمی‌شود. از سوی دیگر سازمان ضرورت مذاکره و مفاهمه را با سایر سازمان‌ها، محافل سیاسی به‌خاطر ایجاد حزب در دستور کار خود قرار داده است. در صورت برآورده شدن این مأمول بار ثانی به تغییر نام ضرورت پیدا می‌شود.

از این‌رو تغییر نام را پیش از وقت دانسته و تصمیم در باره آن را به کنگره محول نمود.»
داوری را به خوانندگان محترم می‌گذارم.

7 الف - من در باره «طراحان نهضت دموکراسی» و «بیشتر از دو ثلث اعضای اصلی ...» پیش ازین حرف‌هایی داشته‌ام.

در این‌جا تنها به «دیگر باورنداشتن» به «مشی و سیاست‌های قبلی»، بناءً «بریدن» از س.ا.ز.ا. و دست نیازیدن «به تخریب و توطئه» در آن برهه زمانی می‌خواهم اشاره‌هایی داشته باشم.

آقای ظهوری که همواره تلاش بیهوده دارد تا پشت کلمه‌ها و عباراتی مانند «طراحان» چهار تنه، «بیشتر از دوثلث اعضای اصلی» پنهان شده و سنگر بگیرد، این‌بار در مورد «باورنداشتن» به «سیاست‌های قبلی» و «بریدن» از سازمان باز راست نمی‌گوید.

ادعای «دیگر باورنداشتن» به «... سیاست‌های قبلی» از آن جهت دروغ است که: طرح و حل اصولی مسئله ملی، اصل سیاست عدم دنباله روی، نظام فدرالی، تجدید نظر بر ساختار اداری و ملکی کشور، اصل بی‌طرفی افغانستان، آزادی عقیده و بیان و بسیاری مسایل جدی دیگر مطروحه در «اصول کلی ...» از اصول اساسی و «سیاست‌های قبلی» س.ا.ز.ا. می‌باشند که جان‌مایه طرح «ندا» را نیز می‌سازند.

در مورد «بریدن» از سازمان نیز آقای ظهوری طوری افاده می‌دهد که همراه با «طراحان» دیگر این کار را کرده است. این ادعا با توجه به توضیحات ماده 6 الف و پاورقی شماره 4 نیز کاملاً دروغ است.

آقای ظهوری در پلینوم کمیته مرکزی که مدت شش روز را در برگرفت، سهم فعال داشت و پس از وارد شدن تعدیلات در اصول تشکیلاتی و تصویب آن، هنگام انتخابات در ارگان‌های رهبری، پس از انتخاب رئیس س.ا.ز.ا.، به حیث یکی از سه تن از معاونین رئیس (جنرال محمد اعظم قاچمس، انجنیر محمد ابرار، ظهورالله ظهوری) انتخاب گردید.

«بریدن» ظهوری از سازمان بسیار پسان‌تر و به دلایل دیگر است که از ذکر خیرشان می‌گذریم مگر آن که لازم افتد. اما در این‌جا برای رد ادعای دروغین آقای ظهوری مبنی بر «بریدن» وی در جمع «3 تن» دیگر «طراحان نهضت دموکراسی»، توجه خواننده محترم را به مطلبی تحت عنوان «گرد هم‌آیی کمیته رهبری جبهه شمالشرق س.ا.ز.ا.» در سند انکارناپذیر یعنی صفحه اول شماره 25 ماهنامه «میهن» منتشره ماه دلو 1369 خورشیدی معطوف می‌دارم: «اجلاس کمیته رهبری جبهه شمالشرق س.ا.ز.ا. به [با] اشتراک محترم محبوب‌الله کوشانی، محترم ظهورالله ظهوری، محترم دگروال محمد امیر بقایی، مسؤولان رهبری جبهه و شماری از کادرها و فعالین اخیراً در شهر خواجه غار ولایت تخار دایر گردید.» (لطفاً به فاصله زمانی میان ماه اسد، تاریخ «بریدن» گویا «طراحان ...» تا ماه دلو، تاریخ نشر آن شماره جریده، توجه کنید!). می‌پندارم برای اثبات دروغ بودن ادعاهای فوق آقای ظهوری، بیش از حد لازم کفایت کند!

8 الف - فکر می‌کنم که آقای ظهوری از مفهوم «رهبری سالم و با ابتکار» درک درست ندارد.

اگر منظور آقای ظهوری از یک نمونه «رهبری سالم و با ابتکار» خود وی باشد، مطمئنم آنقدر شاعر و ظریف است که ازین شوخی، زودتر از دیگران، لبخند بر لبان خودش نقش بسته است! اگر لازم شود نمونه‌های مشخص «رهبری سالم و با ابتکار»ش را ارائه خواهم کرد. این حرف به‌جای خودش.

این مطلب را نیز ناگفته نگذرم که از آغاز عضویت در س.ا.ز.ا. و پس از استحاله آن در حزب آزادگان افغانستان که افتخار عضویت آن را دارم، هیچ‌گاه از زبان یکی از اعضای رهبری، از جمله اعضای برجسته و بزرگ، به شمول بنیادگذار س.ا.ز.ا. (جاودان‌یاد محمدطاهر بدخشی) چنین ادعای بلندبالای محدود و مختص شدن «رهبری سالم و با ابتکار» در یک حزب و یا سازمان سیاسی به چند چهره را، نشنیده بودم.

نقش و تأثیرگذاری شخصیت و «فردیت» هر عضو حزب در هر سطحی که باشد، در پیشبرد کارهای حزبی و سیاسی، نظر به قابلیت‌های «فردی» وی متفاوت است؛ مطلق ساختن و انتظار همیشگی «سلامت و ابتکار» اعضا در کار حزبی و سیاسی، یاهوسرایی و پنداربافی است؛ محدود و مختص دانستن آن به یک و یا چند تن، غیر عقلانی است!

اما این طرز دید آقای ظهوری که در یک سازمان سیاسی با سابقه مانند س.ا.ز.ا. در آن زمان، با داشتن 65 تن اعضای کمیته مرکزی و صدها تن کدرهای ورزیده و مجرب، با ساختارهای وسیع تشکیلاتی در چندین ولایت و داشتن چندین هزار عضو، توقف همراهی به تعداد انگشتان یک دست اعضای کمیته مرکزی سابق آن به شمول خودش، گویا س.ا.ز.ا. را از «رهبری سالم و با ابتکار» تهی ساخته است، پس‌داوری (چون که 17 — 18 سال بعد داوری کرده است!) خدای‌ناخواسته دور از تعادل عقلی گوینده آن را به نمایش می‌گذارد!

البته هیچ جای شک نیست که فاصله‌گرفتن یک و یا چند عضو صادق یک حزب و یا سازمان سیاسی، به هر دلیلی ضایعه است برای آن حزب و سازمان؛ و رفتن اعضای مؤمن، صادق، بادانش، باخرد و با فرهنگ سیاسی ضایعه بزرگ‌تر و اما برعکس، رفتن آدم‌های ضعیف‌النفس، ابن‌الوقت، جاه‌طلب، بی‌خرد، خودخواه و منافق‌نه‌تنها ضایعه نیست که یقیناً شر را نیز کمتر می‌کند!

س.ا.ز.ا. هم از این قاعده مستثنا نمی‌تواند بود! اما در یک حزب و سازمان سیاسی که ساختارهای آن بر مبنای موازین دموکراتیک شکل بگیرد، خرد جمعی همواره تعیین‌کننده بوده و جبران ضایعات را سهل‌تر می‌سازد!¹³

پلینوم وسیع ماه اسد 1369 کمیته مرکزی س.ا.ز.ا. پس از آن که تغییرات معینی را در اصول تشکیلاتی تصویب کرد، در مطابقت با آن ساختارهای خویش را ایجاد و اعضای جدید کمیته مرکزی، رئیس سازمان، معاونین رئیس و رئیس و اعضای کمیسیون نظارت و بررسی مرکزی را از طریق انتخابات دموکراتیک، سری و مستقیم برگزید و با تصویب قطعنامه، رهنمودهای کار و فعالیت سازمان در استقامت‌های مختلف را مشخص ساخت.

تمام اسناد کار و پیکار س.ا.ز.ا.، پس از پلینوم وسیع ماه اسد 1369 س.ا.ز.ا. تا سقوط دولت داکتر نجیب‌الله نشان می‌دهد که س.ا.ز.ا. در پرتو تصمیم‌های آن پلینوم، با باور راستین و عزم متین به راه برگزیده و آماده‌گی برای تدویر کنگره و با دستاوردهای معین در عرصه سیاسی و ایجاد جبهه با بخشی از نیروهای ملی و دموکراسی‌خواه، با استواری به جلو گام گذاشته است. به استثنای فعالیت‌های مربوط به بخش پروتوکولی با ح.د.خ.ا. و ضمیمه نظامی آن که هم به دلیل عدم همکاری صادقانه و توطئه‌های رهبری ح.د.خ.ا. و هم پس از استعفای من از معاونیت صدارت در اواخر ماه اسد 1369 که در تاریخ دولت‌مداری در

13 - شاید اتفاقی نباشد که در این رابطه شباهت و قرابتی می‌بینم بین خزعبلات مدعی «انحلال سازا» آقای ظهوری و یاهوسرایی‌های شخص کم‌مایه و کذابی به نام داکتر محمدحسن شرق در مورد س.ا.ز.ا.؛ چون اراجیف و هرزه‌گویی‌های حسن شرق به بحث ما مناسبت مستقیم ندارد، در آخر بحث به آن باز خواهم گشت و مطالبی در پیوند با آن پیشکش خواهد شد.

افغانستان شاید نخستین استعفا از یک مقام بلند دولتی باشد، و معنایش عملاً فسخ پروتوکول همکاری با ضمیمه نظامی آن بود، و هم به علت بحران رو به افزایش درونی آن حزب و دولت، بیش از پیش رو به کاستی و سستی نهاده بود، سرانجام با اوج گرفتن و گسترش یافتن بحران سراسری در جامعه و آغاز فروپاشی حزب — دولت داکتر نجیب‌الله کاملاً متوقف گردید.

مروری بر کلکسیون جریده «میهن» و نگاهی گذرا به شماره‌های 18 الی 38 آن که پس از پلینوم اسد 1369 و گویا «تهی» شدن س.ا.ز.ا. «از رهبری سالم و با ابتکار» نشر شده اند، از نظر محتوایی به صورت عام و به ویژه از نگاه سیاسی، به نادرستی و بی اساس بودن ادعاهای «ماده 8» آقای ظهوری از جنس «سازا ... روز به روز تضعیف گردید ...»، آشکارا شهادت می‌دهد. قطعنامه پلینوم، پیام پلینوم «به احزاب، سازمان‌ها، تنظیم‌ها ... و همه مردم شریف افغانستان» که می‌تواند امروز نیز فعلیت داشته باشد، یادداشت بیرونی سیاسی به کنگره موسسان «جبهه صلح» و نشر آن، دوبار درگیری رسانه‌ای جریده «میهن» نشریه مرکزی س.ا.ز.ا. با روزنامه «پیام» نشریه مرکزی حزب وطن (ح.د.خ.ا.)، ایجاد «جبهه متحد مردم افغانستان برای آزادی و دموکراسی» از ترکیب چند سازمان سیاسی مستقل ملی، دموکرات و چپ و نشر طرح پلاتفورم و اعلامیه آن جبهه، انتشار نامه‌هایی از زندانیان سیاسی، انتشار زندگی‌نامه‌های برخی شخصیت‌های نامدار ملی و انقلابی مانند زنده‌یاد عبدالمجید کلکانی و بسیار مطالب سیاسی و فرهنگی دیگر ... اگر از روی انصاف نگریسته و داوری شوند، کارهایی نیستند که به «روز به روز تضعیف» س.ا.ز.ا. دلالت کنند!

همچنان پس از سقوط دولت داکتر نجیب‌الله و شروع انارشی حاکمیت احزاب و تنظیم‌های «اسلامی»، با وصف گذار س.ا.ز.ا. پس از پلینوم ماه سرطان 1371 مزار شریف به ساختار تشکیلاتی غیرعلنی و شیوه مبارزه مخفی، حضور سیاسی، معنوی و مستقلانه س.ا.ز.ا. در تعدادی از ولایت‌ها و شهرهای مهم کشور ... غیرقابل انکار است! حضور نماینده آن در کمیسیون شورای احزاب در مزار شریف، دید و وادیدها و ملاقات‌های چندین باره اعضای رهبری آن با برخی رهبران و فرماندهان نامدار جهادی و غیر جهادی، با چهره‌های مطرح سیاسی، با نمایندگان احزاب و سازمان‌های سیاسی و حلقه‌های روشنفکری - سیاسی ملی و دموکرات، در داخل کشور، ایفای نقش برجسته در ایجاد شورای رستاخیز ملی و طرح برنامه و اساسنامه آن در خارج هنگام جنبش مقاومت در برابر طالبان، سازماندهی و سهمگیری فعال در محفل بزرگداشت از بیستمین سالگرد شهادت زنده‌یاد محمدظاهر بدخشی در شهر دوشنبه، اشتراک نمایندگان آن در شماری از کنفرانس‌ها و گردهم‌آیی‌ها و سیمینارها پیرامون مسایل افغانستان پیش و پس از حوادث 11 سپتامبر 2001 ترسای و سقوط حاکمیت طالبان، برگزاری کنفرانس سازمانی و سهمگیری فعال و شایسته س.ا.ز.ا.، در مذاکرات و سیمینارها با گروه‌ها و حلقه‌های روشنفکری جانبدار آزادی و دموکراسی در داخل و خارج کشور که منجر به امضای "پیمان کابل" شد و ادامه مذاکرات طولانی با نمایندگان بیش از چهل حزب و سازمان سیاسی الی تشکیل حزب آزادگان در داخل، همه گواه بر این واقعیت است که فعالیت س.ا.ز.ا. با همه فراز و فرودهای سالهای توفانی بحران فراگیر در کشور هرگز درنگ و توقف پذیرفته است!

و اما: دلیل «از دست دادن نیروهای سیاسی و نظامی»، به «تهی گردیدن» س.ا.ز.ا. از «رهبری سالم و با ابتکار» آقای ظهوری هیچ نسبت و ارتباطی ندارد؛ بلکه تبانی آشکار اجزای فروپاشیده حزب و دولت (ح.د.خ.ا.)، با همزاد و «دوگانگی» اش یعنی تنظیم‌های اسلامی که هر دو وجوه اشتراک فراوان دارند و این‌جا جای بحث و بیان نیست، بر بنیاد علایق قومی — قبیله‌ای (که به دلایل روشن جانشین علایق «انترناسیونالیستی» شان شده بود) و وابستگی‌های بیرونی آن‌ها بود که منجر به تجزیه کامل آن حزب و سقوط دولت و فرار بدفرجام داکتر نجیب‌الله شد و با به قدرت رسیدن تنظیم‌های اسلامی جامعه دستخوش جنگ‌های تنظیمی، قومی و نیابتی و بحران‌های تازه و گسترده‌ای با ویژه‌گی‌های دیگر گردید.

طبیعی‌ست که س.ا.ز.ا. نیز نه تافتهً جدا بافته، بل بخشی از آن جامعه عمیقاً بحران‌زده، فاقد دولت و دستخوش انارشی همه‌گیر و سراسری ناشی از تداوم جنگ و رقابت‌های «تنظیمی - جهادی» بر سر قدرت و «غنیمت» بود که حتا در صورت برخورداری از «رهبری سالم و با ابتکار» آقای ظهوری هم ممکن نبود از اثرات ویران‌گر و ناگوار اوضاع جدید در امان بماند!

اما در حالی که این «رهبری سالم و با ابتکار» (آقای ظهوری) مانند هر هموطن دیگر حق داشت در فکر به‌در بردن گلیم خویش و رونق بخشیدن کار و بار تجارتي در یکی از کشورهای هم‌سایه باشد، و بسیاری دیگر به‌شمول شماری از اعضای رهبری و تعداد زیادی از کدرهای حزب حاکم قبلی (ح.د.خ.ا.) در آرزوی فرار از کشور در بندر حیرتان در مرز مسدودشده از پاکستان لحظه‌شماری می‌کردند، دو تن از اعضای «رهبری [نا]سالم و [بی]ابتکار» س.ا.ز.ا. (استاد جمشید خاوری و من) در همان شرایط کاملاً طوفانی از خارج به داخل کشور آمده (در حالی که به جز ما دو تن در مرز از پاکستان، حتا «پرنده‌ای پر نمی‌زد» که از خارج به داخل کشور بیاید!) و در کنار دیگر رفیقان، دوستان و اعضای «رهبری [نا]سالم و [بی]ابتکار» خویش قرار گرفتند.

«رهبری [نا]سالم و [بی]ابتکار» س.ا.ز.ا. با وصف آن که در آن اوضاع پیچیده و دشوار، از درون سازمان زیر فشار دو گرایش بسیار نیرومند «شورای نظاری» و «جنبشی» قرار گرفته بود، اما توانست با رعایت اصول تشکیلاتی، بیشتر از دوثلث اعضای اصلی و علی‌البدل کمیته مرکزی را به شهر مزار شریف دعوت نماید و با برگزاری پلینوم کمیته مرکزی به‌تاریخ 13 — 14 سرطان 1371 وضعیت جدید را به تحلیل و ارزیابی بگیرد و تصامیم سرنوشت‌سازی اتخاذ نماید که هیچ‌گاه در عقل و باور متعارف آماتوران، معامله‌گران و کوتاه‌اندیشان سیاسی نمی‌گنجد!

پلینوم با برپایی شور و بحث‌های بسیار جدی و مسؤولانه با اتکا به خرد جمعی، گرایش‌های انحرافی یادشده را طرد کرد و در شرایط جدید با ارائه رهنمودهای نو، الغای ساختارهای تشکیلاتی قبلی دوران فعالیت علنی و قانونی و ایجاد ساختارهای جدید تشکیلاتی مطابق نیازهای دوام مبارزه به شکل مخفی در اوضاع تازه پدیدآمده، س.ا.ز.ا. را برای ادامه فعالیت سیاسی و انجام رسالت ملی و روشنگرانه‌اش مجدداً بسیج کرد!

بناءً این ادعای مدعی «انحلال سازا» مانند ادعاهای ردیف‌شده دیگرش پا در هوا و بی‌اساس است.

9 الف - «سرانجام ... در 8 ثور 1371 خورشیدی نخست به انزوا و سپس رسماً به انحلال مواجه گردید.»

دروغ آگاهانه و عمدی به هدف شانتاژ و فریب دیگران که حتا در سیاست هم کار غیراخلاقی ست. سندی (قطعنامه پلینوم کمیته مرکزی س.ا.ز.ا. سرطان 1371 مزار شریف) که خواهید دید این دروغ را نیز رسوا می‌سازد!

10 الف - «سند انحلال ... موجود می‌باشد.» آری سند موجود است، اما نه سند انحلال، آن‌گونه که مدعی «انحلال سازا» دیده و دانسته دروغ می‌گوید، بلکه سند دوام مبارزه و ادامه حیات سیاسی با افتخار س.ا.ز.ا.!

11 الف - «سازا ... تجزیه شد ... تعدادی اندکی از اعضای به حزب آزاده گان ... پیوست. شماری ... اما بدنه اصلی آن ... نهضت دموکراسی ...» را «مجدد» سازماندهی کرد!

در پیوند با ماده های 9 الف، 10 الف و 11 الف: پلینوم کمیته مرکزی س.ا.ز.ا. در مزار شریف در سال 1371 برگزار شد. مدعی «انحلال سازا» (ظهوری) در سال 1388 «ندا

و پس منظر...» می نویسد و ادعا می کند که س.ا.ز.ا. در سال 1371 در همان پلینوم «منحل» شده است و پس از آن زمان دیگر وجود ندارد.

سوال خلق می شود این رفیق ظهوری پس از گذشت بیش از 17 سال از تاریخ «انحلال سازا»، به جان کدام س.ا.ز.ا. (ی) خیالی چسبیده است؟

وی ادعا دارد که س.ا.ز.ا. در سال 1371 «منحل»، تجزیه شد... «شماری از هواخواهانش به کنگره ملی چشم دوخت...» (در حالی کنگره ملی در آن زمان وجود نداشت و بسیار پسان ها ده — دوازده سال بعد، نخست در خارج پایه گذاری گردید و سپس در داخل راجستر شد. این چگونه منطقی است؟)، «تعداد اندکی از اعضایش به حزب آزادگان که از اندیشه های پیشین سازا حرفی هم در خود ندارد پیوست». (در حالی که حزب آزادگان 15 سال و اندی بعد، در عقرب سال 1386 در کابل تأسیس گردید! یعنی حزب آزادگانی در آن وقت وجود نداشت که «تعداد اندکی» «پس از انحلال» و «تجزیه سازا» به آن پیوندند. منطق مدعی «انحلال سازا» اینجا باز می لنگد!) و «اما بدنه اصلی آن با سازماندهی مجدد نهضت دموکراسی» با خودش رفته است! نهضت دموکراسی افغانستان نیز بخشی از تاریخ س.ا.ز.ا. است و در آن هنگام هیچ گونه تشکیلی غیر از س.ا.ز.ا. با این نام وجود نداشت که «بدنه اصلی سازا» پس از «انحلال» به آن پیوندند. این ادعاهای باطل، همه هذیان، خیالبافی و پریشان گویی های آقای ظهوری به هدف مغالطه است به این امید واهی که پس از لغزیدن چندباره سیاسی، بتواند از هیچ و دروغ برای قلب هویت و ماهیت «اصول کلی نهضت دموکراسی افغانستان (ندا)» به مثابه یکی از طرح های مرامی س.ا.ز.ا. با آن پیشینه روشن و مشخص آن، «پس منظر» و تاریخ جعلی بسازد و با این چال های خام اما ظاهراً «زیرکانه»، مفت ببری سیاسی بکند و هویت باخته را باز یابد! تلاش و امید بستن به بازیابی «هویت باخته» اگر از روی ندامت و صادقانه باشد امر نیکویی ست و راه های شرافتمندانه ای دارد که نمونه هایش را قبلاً یادآور شده ایم. اما اگر همراه با جعل و دروغ به هدف باز کردن غرفه گک سیاسی باشد، راهی که آقای ظهوری برگزیده، نه تنها ناپسند که بسیار زشت و درخور نکوهش نیز می باشد!

با وجود همه این «کج و پیچ» رفتن ها و «بد و بی راه» گفتن ها اما، بهتر است آقای ظهوری، حالا که «ندا» را با این همه هزینه آبرو، برای خودش «سرمایه سیاسی» ساخته است، بسازد! چشم حسود و بدخواهش کور باد!

اما توصیه من به وی این است: فقط یک کار را نکند که برایش آبروریزی تمام در پی خواهد داشت و همان «بدنه اصلی سازا» ی خیالی را هم از دست خواهد داد! (از س.ا.ز.ا. ی واقعی با وجود شکست و ریخت در همه احزاب و سازمان های سیاسی در همه جوامع به ویژه در جامعه های بحران زده مانند افغانستان که کاملاً طبیعی و قابل فهم است، حتا یک تن، تأکید می کنم حتا یک تن با این آقای «مدعی انحلال سازا» با همه تلاش های مذبحخانه و اغواگرانه اش همراهی نکرده است چه رسد به «بدنه اصلی» که از جنس همان دروغ های شاخدار و خنده دار بسیار دیگرش است) و آن این که در باره تاریخچه س.ا.ز.ا. دروغ نگوید! آبروی رفته سیاسی با دروغ پردازی، دوباره به دست نیاید که برخلاف به آبروریزی بیشتر نیز می انجامد! آبروی رفته سیاسی تنها با شهادت سیاسی و اخلاقی اعتراف صادقانه به اشتباه، می تواند تا حد زیادی جبران پذیر باشد!

آقای ظهوری در فاصله زمانی 17-18 سال بین پلینوم و نگارش «ندا و پس منظر...» نه تنها از زبان من بلکه از زبان کسانی دیگر هم، از جریان کار آن اجلاس کمیته مرکزی س.ا.ز.ا. که در خانه زنده یاد خلیفه نظر در شهر مزار شریف در ماه سرطان سال 1371 برگزار شده بود، بارها به تفصیل شنیده است.

خوب خبر دارد که اجلاس به خاطر گذار از حالت یک «ساختار تشکیلاتی» قانونی و علنی و گسترده به حالت یک «ساختار تشکیلاتی» مخفی، مضبوط و فشرده و هم به خاطر امنیت جان اعضای خود، بخشی از تصمیم هایش را در «ابلاغیه» بازتاب نداده است.

این را نیز نیک می داند که تشکیلات سازمان در شرایط اختناق، جنگ و وحشت حاکمیت احزاب و تنظیم های که همه پسوند اسلامی داشتند ولی به خاطر قدرت و غارت به کشتار

«ملت مسلمان» و ویرانی کشور مصروف، ناگزیر دوباره به حیات مخفی باید رو می‌آورد و ساختار تشکیلاتی خود را مطابق نیازمندی‌های مبارزه مخفی کوچک می‌ساخت. خوب خبر دارد که س.ا.ز.ا. این کار را با قبول رییسک و خطر در همان پلینوم کمیته مرکزی سرطان 1371 باید انجام می‌داد که چنین کرد؛ چون مطابق ضابطه‌های تشکیلاتی در اساسنامه آن، یگانه راه همین بود.

خوب آگاه است که همان پلینوم مورد نظرش، تعداد اعضای کمیته مرکزی جدید را 9 تن تصویب کرد که در همان اجلاس، از طریق انتخابات آزاد با رأی‌گیری مستقیم و سری از میان کاندیدهای متعدد برگزیده شدند و کی‌ها بودند. (هم برای ثبت تاریخ و هم جهت معلومات علاقه‌مندان یک بار دیگر نام‌های‌شان را در این جا می‌نویسم: جنرال محمد اعظم قاجمس، انجنیر محمد ابرار، استاد سیف‌الدین سیحون، استاد خواجه محمد نیستانی، استاد حکیم خان (خواجه‌الف)، استاد بسم‌الله خان میمنه‌گی با نام مستعار سازمانی «توردی» بعداً با تخلص مطبوعاتی «توردی‌قل»، محمد موسی، قیام‌الدین قیام مشهور به پهلوان، محبوب‌الله کوشانی). و این را هم می‌داند که در پاراگراف اخیر ابلاغیه، کلمه‌ها عمداً همان‌گونه بافت و چیدمان یافته‌اند، با این سنجش که اعضای سازمان در صورت دستگیر شدن برای نجات شانس بیشتر بیابند و لو بسیار اندک باشد!

با این همه آگاهی باز هم مصرانه و مزورانه فریاد «انحلال سزا» را سر می‌دهد!

طرفه این‌که در همین پلینوم سرطان 1371 مزار شریف که آقای ظهوری ادعا دارد «انحلال سزا» برآیند کار آن می‌باشد، موضوع چگونگی عضویت سازمانی خود وی که در پلینوم قبلی عضو منتخب کمیته مرکزی بود و به حیث یکی از معاونین رئیس س.ا.ز.ا. نیز برگزیده شده بود، مطرح گردید. و مطابق اساسنامه س.ا.ز.ا. باید پلینوم در موردش تصمیم می‌گرفت؛ بنا بر ضابطه‌های تشکیلاتی موضوع اخراجش را از سازمان مطرح کردند. اما با این امید که شاید روزی متوجه اشتباهاتش شود ... از اخراجش صرف‌نظر گردید!

اینک متن قطعنامه پلینوم کمیته مرکزی س.ا.ز.ا. مؤرخ 13 — 14 میزان 1371 را که مورد استناد آقای ظهوری قرار گرفته است، یکی به شکل اصلی و پ. دی. اف و دیگری تایپ‌شده از روی آن، از سوی وی است، از سایت انترنیتی خودش به‌نام «ندا» در این جا نقل می‌کنم:

ابلاغیه کمیته مرکزی سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان

اجلاس کمیته مرکزی سازمان انقلابی افغانستان به تاریخ ۱۳-۱۴ سرطان سال ۱۳۷۱- برگزار گردید. در اجلاس اوضاع ملی و بین المللی بطور مبسوط و همه جانبه تحلیل و ارزیابی شد و اثرات دگرگونی ها و تحولات در سطح جهانی و منطقه بالای اوضاع سیاسی - نظامی کشورمان مورد بررسی دقیق قرار گرفت و همچنان پیرامون طرحها و وسمنظر فعالیت های سازمان بحث جدی و نقادانه صورت گرفت و چنین ارزیابی گردید:

بیست و چهار سال پیش در کشور کثیرالمله و استعمارزده ما با موجودیت حاکمیت سیاسی استبدادی تک ملیتی و تسلط نظام ارباب رعیتی و فقر و بیسوادی و نابرابری های اجتماعی ناشی از آن از یکسو و گسترش سیاستهای توسعه طلبانه قدرتهای استعماری و استکباری از سوی دیگر که عوامل بازدارنده رشد سالم اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی جامعه را تشکیل میدادند. تعدادی از روشنفکران ملی به ایجاد تشکل سیاسی دست یازیدند که با انکشافات اوضاع ملی و جهانی مشابه سازمان مستقل سیاسی (س.ا.ز.ا.و) به فعالیت خویش تاکنون ادامه داده است.

س.ا.ز.ا.و. بمنظور مبارزه با عوامل فوق از تجارب انقلابی مردمان و کشورهای جهان استفاده نموده و اما هیچگاه مقصد مقلد نبوده و متکی بر اراده و تفکر مستقل خود و خصوصیات ملی - تاریخی و فرهنگی کشور را در نظر داشته است.

س.ا.ز.ا.و. با ویژه گیهای معین سیاسی و ایدئولوژیک زیرین پی ریزی شده است:

س.ا.ز.ا.و. برای نخستین بار علیه سبطر جوشی قبیله‌ای و شوونزم تک ملیتی به مشابه بقایای استعمار صدهای اعتراض خود را بلند کرد و برابری حقوق سیاسی و اقتصادی و فرهنگی ملیت ها و اقوام کشور را شرط اساسی برای تأمین و تحکیم همبستگی ملی و قرار گرفتن جامعه در مسیر پیشرفت و تکامل سالم اجتماعی اعلام نمود. سازمان برای اولین بار مؤثرترین و منطقی ترین راه حل این معضله بفرنج اجتماعی را از طریق ایجاد نظام دولتی قدرتی برپا کرد و ویژه گیهای ملی - تاریخی و جغرافیایی و تجدید نظر بر ساختار اداری - سیاسی کشور مطرح کرد.

س.ا.ز.ا.و. اصل عدم دنباله روی و عدم وابستگی را مشابه سیاست رسمی خویش مطرح نمود. اصل عدم دنباله روی یعنی پیروی از سیاست قضاوت آزاد و استقلال اندیشه و عمل و اتکاب خود و توجه اصلی و اساسی به منافع ملی و ارزشهای تاریخی و معنوی و فرهنگی جامعه. یعنی مبارزه فعال علیه جزم گرایی و کلیشه سازی و تقلید کورکورانه و تحجراندهشی است. کشور ما از ناحیه وابستگی رژیمها و احزاب سازمانهای وابسته و دنباله رو در گذشته بخصوص دوران حاکمیت مزدور منشانه (۱۴) سال اخیر زیانهای جانگاه را متحمل شده است. و هم اکنون وابستگی برخی از تنظیمها و احزاب جهادی و دشواریهای زیادی را در کار تشکیل و تحکیم دولت اسلامی و تأمین امنیت سراسری بوجود آورد است.

س.ا.ز.ا.و. همواره بدین باور بوده است که طی چهارده قرن و خراسان در پیروز افغانستان امروز کشور اسلامی بود و وطنی این مدت در رجوع معنویت اسلامی و در برتو تعالیم رهائی بخش اسلام جنبشهای سیاسی و فرهنگی و ملی بزرگی بوقوع پیوسته است که نتایج

آن بمشابه میراث عظیم معنوی فرهنگی باعث افتخارماست . این میراث بزرگ معنوی هم چنانسی که در سیچ همگانی مردم متدین ماعلیه توسعه طلبان و تجار و زگران اجنبی در جهت دفاع از آزادی استقلال و هویت ملی و انسانی نقش اساسی داشته است . میتواند بمشابه عامل نیرومندی در جهت رهایی کشور از شرایط قرون وسطائی و عقب مانده گی سده ها و طرد مظالم و مفاسد و جهل و بیسوادی عمل کند و زهرا آیین اسلام باستمگری و زورگویی و استعمار بیگانه است . و از مظلومان و سهره دهان و زحمتکشان دفاع میکند . امامیان اسلام واقعی و جوهر عدالت پسندانه و انقلابی آن که آیین سن ستگاری و سرچشمه سعادت است با روحانیت قشری و محافظه کار که آرایشگر رژیم های استبدادی و مزد ور بود و اسلام را وسیله پرده پوشی ظلم ظالمان و استمگری ستگران قرار میدهند تفاوت گذاشت . روحیه پرخاشگری سازمان ماعلیه روحانیت قشری و طفیلی و آنانی که با استفساد و از معتقدات دینی مردم متدین ولی ساده دل ما مقاصد خود خواهانه واهداف آزمندانه و سبطره جوانه قومی و ملی خود را تحت شعار اسلام کتمان میکنند ولی حاضرند با شیطان همدست شوند از یکطرف و اعتراض برحق سازمان ماعلیه استمگری ملی و استبداد تک ملیتی و اتخاذ سیاست عدول پرستی و دنباله روی از سوی دیگر کین تیزی محافل حاکمه شورونستی و رقبای سیاسی را که اکثراً مشی د دنباله روانه داشته اند علیه سازمان ما برانگیخت و اتهامات ناروایی از قبیل " مسمی " و " سکتاریست " تجزیه طلب " و " ملحد " و " ناسونالیست " تنگ نظر " بر سازمان ما وارد نمودند .

س ۱۰ ز ۱۰ . باللهام از اصول و اندیشه های فوق به مبارزه خویش ادامه داد و بعد از کودتای فاشستی و فاجعه آمیز (۷) ثور (۱۳۵۲) که منجر به غصب قدرت توسط م. خ ۱۰ و ایجاد رژیم مزدور و وابسته اجنبی و سرانجام تجار و قشون اشغالگرو شوروی بر حرم مقدس وطن ما گردید . سازمان ما در کنار سایر نیروهای جهادی و ملی از نخستین قربانی های رژیم بود و مهلت تریسین ضربات را متحمل گردید . این سازمان بمشابه سازمان ملی و مستقل و غیر وابسته که همواره در کنار ملت و میان مردم خود زیستن و مبارزه کردن و مردن را آموخته بود و مورد حمایت هیچ قدرت اجنبی قرار نداشت ، با احیاء و بازسازی دوباره خود در شرایط اختناق و بیگردد شبکه های جاسوسی رژیم و حامیان خارجی آن به مبارزه جسورانه خویش ادامه داد و تا آنجائیکه برایش مقدور بود از یکسو در جنبش مقاومت ملی سهم گرفت و از سوی دیگر در برابر فشارهای رژیم مقاومت کرد .

سازمان در مرحله معین از مبارزات خویش زمانیکه رژیم و حامیان خارجی آن عمدتاً از اثر جنبش آزاد یخواهانه مردم به عقب نشینی های اجباری و شکلی زیر نام سیاست مصالحه ملیسی و آزادی و دموکراسی و آزادی فعالیت احزاب و سازمانهای سیاسی تن در داد و این سازمان با اتخاذ مانور ها و تاکتیک های خاص و امضای پروتوکول که پیامد های مثبت و منفی را در رقبال داشت علی الرضف انواع توطیه ها و دسیسه های دستگاه جهنمی خاد با استفاده از قانون احزاب بنه حیات علنی گذار کرد و از این طریق بخاطر افشای سیاست های عوامفریبانه حاکمیت ضد ملیسی و وابسته و تحلیل ها و موضوعیگری های سازمان و دفاع از جنبش جهادی و مقاومت ملی از تریبونهای که بدست آورد و بود استفاده نمود و تحلیل ها و موضع گیریهای سازمان در رقبال حوادث پس از کودتای (۷) ثور پیرامون اوضاع کشور و جهان در نشرات تقریباً سه سال و نیم جرید و میهن بازتاب گسترده و روشن یافته است .

سازمان ما در مبارزه علیه رژیم وابسته اگر به دلایل روشن سلاح گرم و کافی به اختیار نداشت اما بوسیله تریبون های بدست آمده در افشای ماهیت وابستگی و ضد ملی رژیم مزدور و رطرتجراوز روس ها و روشن ساختن نهیت هاد سطح ملی و بین المللی علیه آن سهم کوچک ولی افتخار آمیز داشته است .

سازمان مابعدین باور است که تجاوز نظامی روس ها و رژیم پوشالی تحمیل شده جز مصیبت تیره روزی و بدبختی به کشورمان ارمغان دیگری نداشته و مقاومت دلیبرانه و جانبازانانه مردم مسلمان و ذهنیت مجامع بین المللی باعث شده که ارتش متجاوز باسرافکننده گی کشور را ترك نماید و متعاقب آن باگذشت زمان رژیم باوصف برخورداری از حمایت بیدریغ باداران خارجی و اتخاذا سیاست های محیلانه و عمدتاً استفاده از اختلافات تنظیم های جهادی و تقلاهای گونه گون نتوانست به عمرننگین خویش ادامه دهد و سرانجام به برکت اتحاد وسیعی که بین نیروهای جهادی به رهبری فرمانده شهید احمد شاه "مسعود" و قوت های مسلح شمال به فرماندهی قوماندان دلیبر و نام آور سرتاجرال عبدالرشید "دوستم" و سهمگیری فعال و آگاهانه جنرال عصیانگر و عبدالمومن و همکاری به موقع رهبر روحانی فرقه اسماعیلیه الحاج سید منصور "نادری" سقوط کرد و انقلاب اسلامی و ملی به پیروزی رسید. بابه پیروزی رسیدن انقلاب اسلامی در کشوری صعببندی های نویسی با مضمون ملی پدید آمده است. از یکسو چه به شوونزم که بخاطر حفظ امتیازات سیطره جویانه و تسلط "قبیله برتر" پافشاری میکند و حاضر نیست خواست های برحق و عادلانه ملیت های محکوم را برسمیت بشناسد و دوسوی دیگر چه به شوونستی در وجود جنبش ملی اسلامی و حزب وحدت اسلامی و جمعیت اسلامی و سایر نیروهای جهادی که همسویی گسترده ملیت های مستضعف در جهت هویت طلبی ملی آنها را بازناب میدهند و تقویت مییابند. وضعیت کنونی بیانگر آنست که مشی سیاسی سازمان ها بر شناخت درست عللی از واقعیت های جامعه استوار بود و حقانیت آن روز تا روز مهرتائید یافته و صراحت بیشتر کسب میکند.

اجلاس کمیته مرکزی تصریح نمود که با نظر داشت واقعیت های نوین یعنی فراگیر شدن مشی سازمان در روجه جنبش ملی اسلامی و احزاب و تنظیم های جهادی و تودهای ملیونسی بخشی از اهداف آن برآورد شده است. با نظر داشت این وضعیت نوین و غنی شدن مضمون کار و سازمان با اهداف وظایف و شیوه ها و سبک کار قبلی محدود میماند و ازین رو لازم است شیوه ها و روش های جدید را در مطابقت باحالت کنونی بکارگیرد تا از یک سازمان عمدتاً با خصلت روشنفکری به یک نهاد وسیع و فراگیر شود. بی که زمینه عوضی آن فراهم گردیده است و استقامت و استحالته نمایانند.

در این استقامت اجلاس تاکید نمود که بخاطر تقویت روند فعلی روابط و تماس های اعضا و ارگانهای مؤلف سازمان در جهت تائید بین وحدت و اتحاد و تنظیم همکاری های صادقانه با نیروهای ملی و اسلامی و غیر وابسته ادامه و گسترش یابد.

اجلاس ساختار تشکیلاتی سازمان را مورد ارزیابی قرار داد و بدین نتیجه رسید که ساختار تشکیلاتی موجود در پیشبرد وظایف و اهداف فوق مؤثریت ندارد. بنابراین با ارائه رهنمود های مشخص در زمینه فیصله نمود که تمام ساختار تشکیلاتی قبلی به شمول کمیته مرکزی لغو گردد.

این هم متن تایپ شده سند فوق از سوی آقای ظهوری در سایت ندا (نقل مطابق اصل است که اشتباهات تایپی در آن کم نیست!):

«ا بلاغیه کمیته مرکزی سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان در مورد انحلال این سازمان در سال 1371 خورشیدی

اجلاس کمیته مرکزی سازمان انقلابی [زحمتکشان] افغانستان به تاریخ 13-14 سرطان سال 1371 برگزار گردید. در اجلاس اوضاع ملی و بین المللی بطور مبسوط و همه جانبه تحلیل و ارزیابی شدو اثرات دگر گونی ها و تحولات در سطح جهانی و منطقه بالای اوضاع سیاسی - نظامی کشورمان مورد بررسی دقیق قرار گرفت و همچنان پیرامون طرحها و پسمنظر فعالیتهای سازمان بحث جدی و نقادانه صورت گرفت و چنین ارزیابی گردید: بیست و چهار سال پیش درکشور کثیر الملّه و استعمار زده ما با موجودیت حاکمیت سیاسی استبدادی و تک ملیتی، نظام ارباب رعیتی، فقر، بیسوادی و نابرابری های اجتماعی ناشی از آن از یکسو و گسترش سیاستهای توسعه طلبانه قدرتهای استعماری و استکباری از سوی دیگر که عوامل بازدارنده رشد سالم اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی جامعه را تشکیل میداد [میدادند]؛ تعدادی از روشنفکران ملی به ایجاد تشکل سیاسی دست یازیدند که با انکشافات اوضاع ملی و جهانی به مثابه سازمان مستقل سیاسی (س،ا،ز،ا) به فعالیت خویش تا اکنون ادامه داده است. س،ا،ز،ا به منظور مبارزه با عوامل فوق از تجارب انقلابی مردمان و کشورهای جهان استفاده نموده و اما هیچگاه مقلد نبوده و متکی بر اراده و تفکر مستقل خود، خصوصیات ملی اسلامی - تاریخی و فرهنگی کشور را در نظر داشته است. س،ا،ز،ا با ویژه گیهای معین سیاسی و ایدیالوژیک زیرین پیریزی شده است:

س،ا،ز،ا برای نخستین بار علیه سیطره جویی قبیلوی و شوینیزم تک ملتی به مثابه بقایای استعمار صدای اعتراض خود را بلند کرد و برابری حقوق سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ملیتها و اقوام کشور را شرط اساسی برای تأمین و تحکیم همبسته گی ملی و قرار گرفتن جامعه در مسیر پیشرفت و تکامل سالم اجتماعی اعلام نمود. سازمان برای اولین بار مؤثر ترین و منطقی ترین راه حل این معضله بغرنج اجتماعی را از طریق ایجاد نظام دولتی فدرالی بر پایه ویژه گیهای ملی - تاریخی، جغرافیایی و تجدید نظر بر ساختار اداری - سیاسی کشور مطرح کرد.

س،ا،ز،ا اصل عدم دنباله روی و عدم وابسته گی را به مثابه سیاست رسمی خویش مطرح نمود. اصل عدم دنباله روی یعنی پیروی از سیاست قضاوت آزاد، استقلال اندیشه و عمل، اتکاء به خود و توجه اصلی و اساسی به منافع ملی، ارزشهای تاریخی، معنوی و فرهنگی جامعه؛ یعنی مبارزه فعال علیه جزمگرایی، کلیشه سازی، تقلید کور کورانه و تحجر اندیشی است. کشور ما از ناحیه وابسته گی رژیمها، اجزاب و سازمانهای وابسته و دنباله رودر گذشته بخصوص دوران حاکمیت مزدور منشانه 14 سال اخیر، زیانهای جانکاهی را متحمل شده است. هم اکنون وابسته گی برخی از تنظیمها و احزاب جهادی، دشواری های زیادی را در کار تشکیل و تحکیم دولت اسلامی و تأمین امنیت سراسری بوجود آورده است.

س،ا،ز،ا، همواره بدین باور بوده است که طی چهارده قرن، خراسان دیروز، افغانستان امروز کشور اسلامی بوده و طی این مدت در جو معنویت اسلامی و در پرتو تعالیم رهایی بخش اسلام جنبشهای سیاسی، فرهنگی و ملی بزرگی بوقوع پیوسته است که نتایج آن به مثابه میراث معنوی فرهنگی باعث افتخار ماست. این میراث بزرگ معنوی همچنان که در بسیج همگانی مردم متدین ماعلیه توسعه طلبان و تجاوزگران اجنبی در جهت دفاع از آزادی، استقلال و هویت ملی و انسانی نقش اساسی داشته است؛ میتواند به مثابه عامل نیرومندی در جهت رهایی کشور از شرایط قرون وسطائی و عقب مانده گی سده ها و طرد مظالم و مفساد، جهل و بیسوادی عمل کند. زیرا آیین اسلام با ستمگری، زورگویی و استعمار بیگانه است و از مظلومان و بهره دهان و زحمتکشان دفاع میکند. اما میان اسلام واقعی و جوهر عدالت پسندانه و انقلابی آن که آیین رستگاری و سرچشمه سعادت است؛ با روحانیت قشری

و محافظه کار که آرایشگر رژیمهای استبدادی و مزدور بوده و اسلام را وسیله پرده پوشی ظلم ظالمان و ستمگری ستمگران قرار میدهد باید تفاوت گذاشت. روحیه پرخاشگری سازمان ماعلیه روحانیت قشری، طفیلی و آنانی که با استفاده از معتقدات دینی مردم متدین ولی ساده دل ما مقاصد خودخواهانه و اهداف آزمندانه و سیطره جویانه قومی و ملی خود را تحت شعار اسلام کتمان میکنند؛ ولی حاضرندبا شیطان همدست شوند از یکطرف؛ و اعتراض بر حق سازمان ما علیه ستمگری ملی و استبداد تک ملیتی و اتخاذ سیاست عدم دنباله روی از سوی دیگر کین توزی محافل حاکمه شوینستی و رقبا سیاسی را که اکثراً مشی دنباله روانه داشتند؛ علیه سازمان ما بر انگیخت و اتهامات ناروایی از قبیل "ستمی"، "سکتاریست"، " تجزیه طلب"، "ملحد" و "ناسیونالیست تنگنظر" بر سازمان ما وارد نمودند.

س،ا،ز،ا با الهام از اصول و اندیشه های فوق به مبارزه خویش ادامه داد و بعد از کودتای فاشیستی و فاجعه آمیز 7 ثور 1357 که منجر به غصب قدرت توسط ح،د،خ،ا و ایجاد رژیم مزدور و وابسته اجنبی و سرانجام تجاوز قشون اشغالگر شوروی بر حریم مقدس وطن ما گردید.

سازمان مادرکنار سائرنیروهای جهادی و ملی از نخستین قربانیهای رژیم بود و مهلک ترین ضربات را متحمل گردید. این سازمان به مثابه سازمان ملی، مستقل و غیر وابسته که همواره درکنار ملت و مردم خود زیستن، مبارزه کردن و مردن را آموخته بود و مورد حمایت هیچ قدرت اجنبی قرار نداشت؛ با احیا و باز سازی دوباره خود در شرایط اختناق و پیگردشبهک های جاسوسی رژیم و حامیان خارجی آن به مبارزه جسورانه خویش ادامه داد و تا آنجایی که برایش مقدور بود از یکسو در جنبش مقاومت ملی سهم گرفت و از سوی دیگر در برابر فشارهای رژیم مقاومت کرد.

. سازمان در مرحله معینی از مبارزات خویش زمانیکه رژیم و حامیان خارجی آن عمدتاً از اثر جنبش آزادیخواهانه مردم به عقب نشینی های اجباری و شکلی زیرنام سیاست مصالحه ملی و آزادی و دموکراسی، آزادی فعالیت احزاب و سازمانهای سیاسی تن در داد؛ این سازمان با اتخاذ مانورها و تکتیک های خاص و امضای پروتوکول که پیامدهای مثبت و منفی رادر قبال داشت؛ علی الوصف انواع توطئه ها و دسیسه های دستگاه جهنمی "خاد" (خدمات اطلاعات دولتی) با استفاده از قانون احزاب به حیات علنی گذار کرد و ازین طریق بخاطر افشای سیاستهای عوامفریبانه حاکمیت ضد ملی و وابسته، تحلیلها و موضعگیریهای سازمان، دفاع از جنبش جهادی و مقاومت ملی از تریبونهایی که بدست آورده بود؛ استفاده نمود و تحلیلها و موضعگیریهای سازمان در قبال حوادث پس از کودتای 7 ثور پیرامون اوضاع کشور و جهان در نشرات تقریباً سه و نیم سال جریده میهن بازتاب گسترده و روشن یافته است.

سازمان ما در مبارزه علیه رژیم وابسته اگر به دلایل روشن سلاح گرم کافی در اختیار نداشت؛ اما به وسیله تریبونهای بدست آمده در افشای ماهیت و وابسته گی و ضد ملی رژیم مزدور و طرد تجاوز روسها و روشن ساختن ذهنیتها در سطح ملی و بین المللی علیه آن سهم کوچک ولی افتخار آمیز داشته است.

سازمان ما بدین باور است که تجاوز نظامی روسها و رژیم پوشالی تحمیل شده جز مصیبت، تیره روزی و بدبختی به کشورمان ارمغان دیگری نداشته است. مقاومت دلیرانه و جانبازانه مردم ما و ذهنیت مجامع بین المللی باعث شد که ارتش متجاوز با سر افکنده گی کشور را ترک نماید و متعاقب آن با گذشت زمان، رژیم با وصف برخورداری از حمایت بیدریغ با داران خارجی و اتخاذ سیاستهای محیلانه و عمدتاً استفاده از اختلافات تنظیمهای جهادی و تقلاهای گوناگون نتوانست به عمر ننگین خویش ادامه دهد و سر انجام به برکت اتحاد وسیعی که بین نیروهای جهادی به رهبری فرمانده شهیر احمد شاه " مسعود " قوتهای مسلح شمال به فرماندهی قومندان دلیر و نام آورستر جنرال عبدالرشید " دوستم " و سهم گیری فعال و آگاهانه جنرال عصیانگروباشهامت عبدالمومن، سید حسام الدین حقین همکاری و مشوره های به موقع و سودمند رهبر روحانی فرقه اسماعیلیه الحاج سید منصور " نادری " سقوط کرد و انقلاب اسلامی

وملی به پیروزی رسید. با به پیروزی رسیدن انقلاب اسلامی در کشور صفت‌بندی‌های نوینی با مضمون ملی پدید آمده است. از یکسو جبهه شوینیزم که به خاطر حفظ امتیازات سیطره جویانه و تسلط "قبیله برتر" یا فشاری میکند و حاضر نیست خواستهای برحق و عادلانه ملیتهای محکوم را برسمیت بشناسد و در [از] سوی دیگر جبهه ضدشوینستی در وجود جنبش ملی — اسلامی، حزب وحدت اسلامی، جمعیت اسلامی و سائر نیروهای جهادی که همسویی گسترده ملیتهای مستضعف در جهت هویت طلبی ملی آنها را باز تاب میدهد، تقویت می یابد.

وضعیت کنونی بیانگر آن است که مشی سیاسی سازمان ما بر شناخت درست از واقعیت‌های جامعه استوار بوده و حقانیت آن روز تا روز مهر تأیید یافته و صراحت بیشتر کسب میکند. اجلاس کمیته مرکزی تصریح نمود که با نظر داشت واقعیت‌های نوین؛ یعنی فراگیر شدن مشی سازمان در وجود جنبش ملی اسلامی، احزاب و تنظیمهای جهادی و توده های ملیونی بخشی از اهداف آن برآورده شده است. با نظر داشت این وضعیت نوین و غنی شدن مضمون کار سازمان با اهداف، وظائف، شیوه ها و سبک کار قبلی محدود میماند و ازینرو لازم است شیوه ها و روش‌های جدید را در مطابقت با حالت کنونی به کار گیرد. تا از یکطرف سازمان عمده باخصلت روشنفکری به یک نهاد وسیع و فراگیر توده ای که زمینه عینی آن فراهم گردیده است؛ تکامل و استتعاله **نموده است.** درین استقامت اجلاس تأکید نمود که بخاطر تقویت روند فعلی روابط و تماسهای اعضا و ارگانهای مؤظف سازمان در جهت تأمین وحدت، اتحاد و تنظیم همکاریهای صادقانه با نیروهای ملی اسلامی و غیر وابسته ادامه و گسترش یابد.

اجلاس ساختار تشکیلاتی سازمان را مورد ارزیابی قرار داده بدین نتیجه رسید که ساختار تشکیلاتی موجود در پیشبرد وظائف و اهداف فوق مؤثریت ندارد؛ بناً بر ارائه رهنمودهای مشخص در زمینه فیصله نمود که تمام ساختار تشکیلاتی قبلی به شمول کمیته مرکزی لغو گردد.

ومن الله توفیق»

راستش در آغاز منظور از متقبل شدن زحمت تایپ از سوی آقای ظهوری را نفهمیدم، زیرا اصل متن به استثنای آنچه بعد با قلم افزود شده است که اعتبار ندارد، با همه کاستی‌های تایپی به اندازه کافی خواناست.

اما پسان‌تر برایم آشکار شد که هدف دستکاری «کوچکی» بوده است در متن اصلی، تا اگر کسی متوجه نشد، به‌پندار مدعی به ادعای «انحلال سازا» کمک شده است و اگر کسی متوجه شد، انکار کردن و اشتباه تایپی خواندنش برای شخصی که آن‌همه دروغ‌بافی در مورد تاریخچه س.ا.ز.ا. را، حال به هر دلیلی، نیت کرده است، که دشوار نیست! من آنچه را که از سوی آقای ظهوری جعل و دستکاری شده، به رنگ سرخ نشانی کرده‌ام که خوانندگان در مقایسه با اصل آن، خودشان داوری بکنند!

در این پیوند، چند نمونه زیر نیز برای اثبات حقه بازی مدعی «انحلال سازا» گمان کنم «کافی و شافی» باشد:

1 - تایپ کردن از روی نسخه اصلی باید با امانت‌داری همان‌گونه که در اصل متن آمده است، صورت گیرد. آقای ظهوری آگاهانه چنین نکرده است. و همین متن تایپی «اندک» دستکاری شده را در روی سایت خود در معرض دید قرار داده است. اصل متن را پشت صفحه گذاشته است.

2 - آقای ظهوری به‌خود اجازه داده است برخی فرو گذاشت‌ها و یا اشتباه‌های تایپی که در متن اصلی «قطعنامه پلینوم کمیته مرکزی س.ا.ز.ا.» رخ داده، در متن تایپ شده خود، آن‌ها را ویراستاری و اصلاح کند و در اینجا امانت‌داری را دقیق رعایت کرده و نشان داده است که متن را بسیار با دقت و موشگافانه خوانده است. و آنچه را که افزوده یا تعدیل کرده در میان قوسین جا داده است. این کارش را می‌ستاییم و سپاس می‌گوییم.

اما در پاراگرافی که بلافاصله پس از آخرین ویراستاری اش شروع می‌شود، دیگر از این‌گونه کار خیر سراغی نیست. با نوع دیگری از دقت و کار مواجه می‌شویم؛ دقت در ظرافت دست‌کاری و تحریف متن تا آن‌را از پیام اصلی اش تهی سازد؛ ورنه مشقت بسته‌اش باز می‌شود و ادعایش مبنی بر «انحلال سزا» باد هوا!

اما این‌جا دیگر خود را مکلف به امانت‌داری نمی‌داند که این‌گونه «ویراستاری» هایش را نیز در بین قوسین جا دهد! این‌سان «دقت» جعل‌کارانه مدعی را نکوهش می‌کنیم و آن‌را صاف و ساده دغلبازی می‌دانیم.

لطفاً شما خواننده عزیز نیز به سطرهایی نگاه کنید که دو بار آن‌را نقل می‌کنیم، یک‌بار با شماره «2 - الف» از روی نسخه اصلی پ.دی.اف.

بار دوم با شماره «2 - ب» از روی نسخه تایپ‌شده توسط آقای ظهوری که در روی صفحه انترنیتی اش (ندا) آن‌را جا داده است.

در سطرهای شماره «2 - ب»، جاهای را که دست‌کاری و تقلب شده با رنگ سرخ نشان داده ایم:

2 - الف: با در نظر داشت این وضعیت نوین و غنی شدن مضمون کار، سازمان با اهداف، وظایف، شیوه‌ها و سبک کار قبلی محدود می‌ماند و ازین‌رو لازم است شیوه‌ها و روش‌های جدید را در مطابقت با حالت کنونی به‌کار گیرد تا از یک سازمان عمدتاً با خصلت روشنفکری به یک نهاد وسیع و فراگیر توده‌ای که زمینه عینی آن فراهم گردیده است، تکامل و استحاله نماید.

2 - ب: با نظر داشت این وضعیت نوین و غنی شدن مضمون کار، سازمان با اهداف، وظایف، شیوه‌ها و سبک کار قبلی محدود می‌ماند و ازین‌رو لازم است شیوه‌ها و روش‌های جدید را در مطابقت با حالت کنونی به‌کار گیرد تا از یک **سازمان عمدتاً با خصلت روشنفکری** به یک نهاد وسیع و فراگیر توده‌ای که زمینه عینی آن فراهم گردیده است؛ تکامل و استحاله **نموده است**.¹⁴

14 - مدعی «انحلال سزا»، با این تقلب‌هایش روی «امرخیل» را سپید کرده است. امرخیل آگاهانه در یک پروسه بسیار با اهمیت و سرنوشت‌ساز ملی، برای تداوم حاکمیت قبیلوی و قومی تن به خیانت داد، «گوسفندها» را به‌گونه رمز به‌کار برد و در «فربه‌سازی» آن‌ها موفق هم بود! اما تقلب‌کار ما که شاید می‌پنداشته کارش با ظرافت شاعرانه همراه است و هر عامی مانند من به آن پی نخواهد برد، باز به کجراه رفته است! ولی مهم‌تر از آن، تفاوت آقای ظهوری با امرخیل با وصف شباهت در «تقلب‌کاری»، در یک نکته ظریف دیگر نهفته است؛ امرخیل با خودخواهی و زرنگی در راستای نیل به آرمان خود که «تداوم حاکمیت قبیلوی» است، دست به تقلب می‌زند. اما متقلب ما آقای ظهوری با خودخواهی ولی ناشیانه، با استفاده از همان شیوه، تیشه به ریشه آرمان و سازمان خود س.ا.ز.ا. می‌زند! تفاوت بسیار است، مانند تفاوت راه و چاه!

به تاریخ همه احزاب و سازمان‌های سیاسی نیم سده اخیر در کشور توجه کنید! بدون شک در خواهید یافت که اکثریت سیاسیون و «سیاست‌زده‌های ما، آماتوران و کاسبکارانی بوده‌اند که «سیاست» را وسیله‌ای برای «امرار معاش» و ابزاری برای نیل به اهداف کوچک «جاه‌طلبانه» و دسترسی به منفعت‌جویی‌های شخصی می‌پنداشته‌اند.

احزاب، سازمان‌ها و آن‌هایی که سیاست را بخشی از دانش، معرفت و فعالیت آگاهانه انسان به خاطر تغییر جامعه در راستای رهایی، تعالی، شگوفایی و تأمین شرایط زندگی درخور شأن و شرف انسانی ... دانسته‌اند و با آگاهی و احساس مسئولیت، وجدان به‌این راه سپرده‌اند، پیوسته پایدار می‌مانند. چنان‌که س.ا.ز.ا. به برکت رهروان مؤمن و صادق خویش با همه سرکوب و توطئه پایدار ماند؛ حزب آزادگان نیز به همت رهروان صدیق و جوانان آگاه و متعهد وطن پایدار خواهد ماند! اما کاسبکاران سیاسی و آن‌هایی که بینش «علمی» و «دینی» را تا حد ابزار سودجویانه فروکاستند، شاهد بودیم که چپ و راست شان با همه جولان‌های ستم‌کارانه و یکه‌تازی‌های «فخرفروشانه» و برخورداری از پشتیبانی همه‌جانبه اربابان بیرونی، پس از انجام کشتار و جنایات بی‌شمار و ویرانی‌های بسیار در حق هموطنان و وطن خود ... با اقتضاح بساط برچیدند! ته‌مانده‌هایی بانسب و بی‌نسب، ریشه‌دار و بی‌ریشه‌شان که در پناه شعارهای آزادی و دموکراسی و «مردم‌سالاری» و حمایت اربابان جدید، شکل و شمایل تازه اختیار کردند و یا از خارج «دیسانت» شدند و با غارت هستی ملت و انواع مافیابازی، از جمله مافیابازی تباری، «آزادانه»

می‌بینید که در این نسخه تاپ‌شده، مدعی «انحلال سازا» محیلانه کلمه «طرف» را از چننه خود به متن اضافه کرده و کلمه «نماید» را در اصل متن که رو به آینده یعنی به بقای حیات و فعالیت سازمان دلالت دارد، به «نموده است» تغییر داده است، تا جمله را از معنا و پیام خالی کند!

و با این جعل‌کاری، در واقع هوش کسانی را که می‌خواهد به «انحلال سازا» مجاب و به «ندا» ی خیالی خودش جذب کند، به‌شکل تحقیرآمیزی دست کم گرفته است!

راستی اگر به موضوع جدی‌تر نگاه کنیم این پرسش چگونه پاسخ خواهد یافت: کسی که چنین بی‌پروا، جعل، تصرف و دست‌کاری در سند رسمی یک سازمان سیاسی را به خود اجازه می‌دهد، آیا با روان یا وجدان خود مشکل ندارد!؟

3 - با آن‌که تمام متن ابلاغیه و به‌ویژه چهار پاراگراف اخیر آن بر درستی مثنی سازمان و مبتنی بودن آن بر شناخت دقیق از واقعیت‌های جامعه و به‌کار گرفتن شیوه‌ها و روش‌های جدید در مطابقت با وضعیت نو تأکید دارد که همه با بیان خاص بر دوام فعالیت سازمان دلالت می‌کند، مدعی «انحلال سازا» پس از جعل‌کاری در پاراگرافی که پیشتر به آن اشاره شد، پاراگراف اخیر را که راجع به ساختار تشکیلاتی سابق است، پررنگ و فربه می‌کند و با این کار گویا آن را به مثابه دلیل و دستاویز محکم برای اثبات ادعایش مبنی بر «انحلال سازا» به خوانندگان پیشکش می‌دارد.

من همین چهار پاراگراف آخر را بنا بر اهمیت و ارتباط موضوعی و بافت منطقی‌شان با یکدیگر، از روی اصل سند در این‌جا نقل می‌کنم و توجه شما را هم در کل و هم به‌صورت خاص به پاراگراف اخیر مورد استناد مدعی «انحلال سازا» معطوف می‌دارم:

«وضعیت کنونی بیانگر آن است که مثنی سیاسی سازمان ما بر شناخت درست علمی از واقعیت‌های جامعه استوار بوده و حقانیت آن روز تا روز مهر تأیید یافته و صراحت بیشتر کسب می‌کند. اجلاس کمیته مرکزی تصریح نمود که با نظر داشت واقعیت‌های نوین، یعنی فراگیر شدن مثنی سازمان در وجود جنبش ملی اسلامی، احزاب و تنظیم‌های جهادی و توده‌های ملیونی بخشی از اهداف آن برآورده شده است. با نظر داشت این وضعیت نوین و غنی شدن مضمون کار، سازمان با اهداف، وظایف، شیوه‌ها و سبک کار قبلی محدود می‌ماند و ازین‌رو لازم است شیوه‌ها و روش‌های جدید را در مطابقت با حالت کنونی به‌کار گیرد تا از یک سازمان عمدتاً با خصلت روشنفکری به یک نهاد وسیع و فراگیر توده‌ای که زمینه عینی آن فراهم گردیده است؛ تکامل و استحاله نماید.

دود از دمار «مردم» و «قوم» می‌کشند، دیر یا زود رخت بر خواهند بست! البته نه خود بخود و با میل و اراده خود، بل به‌همت نیرو و انسجام فکری و ساختاری جوانان آگاه و پیش‌گام وطن در راستای اهداف و منافع مشترک ملی، که با راه‌اندازی دیالوگ سازنده و سرتاسری با همدیگر و با جوانان آگاه همه اقوام افغانستان و شکستن جسورانه همه تابوهای تاریخ سراسر کذب و جعل سرکاری ... به یاری دانش، خرد و آموختن از تاریخ و به‌ویژه تجربه این همه خون و خیانت چهار دهه اخیر که هنوز و هر روز ادامه دارد، و صد البته با طرد و به حاشیه راندن همه تیکه‌داران جاهل مافیای قبیلوی - قومی و نظریه‌پردازان جاهل‌تر «فاشیست» و «فاشیست» مآب شان، (منافع مشترک ملی) را خود از نو باید تعریف کنند و ازین راه روحیه و حقوق شهروندی و «اندیشه ملی» را جای‌گزین «روحیه جماعتی» و «برترپنداری قومی و قبیلوی» بسازند و با استفاده از همه وسایل ممکن و ارتباط جمعی به آموزش، روشنگری و آگاهی‌بخشی وسیع مردم سراسر کشور پردازند و دوشادوش هم با برنامه روشن و کارآمد در راه تحقق این اهداف صادقانه بکوشند، تا ملت و فرهنگ ملی شکل گیرد، کشور خانه مشترک همه باشندگانش شود.

تنها و تنها ازین طریق است که دستان غرض‌آلود و آتش‌افروز بیگانه و عمال و مزدوران رنگارنگ داخلی‌شان می‌تواند کوتاه گردد، آرزوی همگانی مردمان بلاکشیده این سرزمین به صلح و آرامش زمینه تحقق بیابد و جامعه در مسیر پیشرفت و ترقی قرار گیرد و کشور باقی و پایه‌دار بماند و شانس یابد که آزاد، آباد و سرفراز شود!

درین استقامت اجلاس تأکید نمود که به‌خاطر تقویت روند فعلی، روابط و تماس‌های اعضا و ارگان‌های مؤلف سازمان در جهت تأمین وحدت، اتحاد و تنظیم همکاری‌های صادقانه با نیروهای ملی اسلامی و غیروابسته ادامه و گسترش یابد.

اجلاس ساختار تشکیلاتی سازمان را مورد ارزیابی قرار داده بدین نتیجه رسید که ساختار تشکیلاتی موجود در پیشبرد وظایف و اهداف فوق مؤثریت ندارد؛ بناءً با ارائه رهنمودهای مشخص در زمینه فیصله نمود که تمام ساختار تشکیلاتی قبلی به شمول کمیته مرکزی لغو گردد.

شما را با خدا و وجدانتان تنها می‌گذارم که بگویید آیا «ادامه» و گسترش یافتن «روابط و تماس‌های اعضا و ارگان‌های مؤلف سازمان در جهت تأمین وحدت، اتحاد و تنظیم همکاری‌های صادقانه با نیروهای ملی اسلامی و غیروابسته» انحلال سازمان را معنا می‌دهد؟

آیا لغو «ساختار تشکیلاتی قبلی به‌شمول کمیته مرکزی ...» آن‌هم پس از ارزیابی که دیگر «... در پیشبرد وظایف و اهداف فوق مؤثریت ندارد...» و پس از «ارائه رهنمودهای مشخص در زمینه» معنایش انحلال سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان است؟

واقعیت اینست که این رفیق دیروز ما بسیار خوب معنای این حرف‌ها را می‌فهمد و می‌داند که معنای الغای «ساختار تشکیلات قبلی» (تشکیلات دوران فعالیت قانونی و علنی) این می‌باشد که مطابق «رهنمودها» و برای «انجام وظایف و اهداف» تعیین شده در وضعیت جدید، «ساختار تشکیلاتی بعدی» (تشکیلات دوران فعالیت مخفی) جای آن را می‌گیرد. و دلیل این که چرا در «قطعنامه» از آن حرفی در میان گذاشته نشده است، نیز کاملاً برایش قابل درک است.

یعنی بسیار خوب می‌داند که «ساختار تشکیلاتی بعدی»، ساختار علنی و «قانونی» نیست و نباید در قطعنامه حتماً اشاره‌ای به آن شود. و زمانی که این «پسمنظر» را به نشر سپرده است 17 - 18 سال از آن تاریخ سپری شده است و با جزئیات از تمام تصامیم و فیصله‌های آن پلینوم که در قطعنامه به‌دلیل گذار س.ا.ز.ا. به‌حیات غیر علنی بازتاب نیافته است، خبر دارد. اما برای فریب دیگران باز هم هیاهوی «انحلال سازا» سر داده، «دید» و دانسته» دروغ می‌گوید!

سخن آخر من به همه منسوبان رنگارنگ طایفه «انحرافی و سنگرباخته» اینست که بیش ازین، در تحریف و جعل تاریخ (س.ا.ز.ا.) که جاودانیاد محمدطاهر بدخشی بنیادگذارش بود، مودیان لجاجت نکنند. س.ا.ز.ا. به مثابه یک سازمان سیاسی از بدو تأسیس الی پایه‌گذاری حزب آزادگان افغانستان و یکی از ارکان عمده متشکله آن، تاریخ روشن دارد.

س.ا.ز.ا. صرف یک بار با تطبیق پروژه استخباراتی دم‌دستگاه‌های حکومت‌های خودکامه پولیسی، با انشعاب مواجه شده است که در نتیجه آن تلفات دردناک و هزینه‌های سنگین انسانی بر آن تحمیل گردیده است. اما عنصر نفوذی استخبارات و «رهبر» آن گروه انشعابی (اسماعیل اکبر) پس از پایان تمثیل درامه‌های «انقلابی‌گری» برای فریب و اغوای جوانان پرشور و نجیب، و فرستادن صدها جوان انقلابی صادق «هم‌سنگر» اما بی‌خبر به کشتارگاه رژیم آدمی‌خوار حزب دموکراتیک خلق افغانستان و زمینه‌سازی برای سرکوب وحشیانه س.ا.ز.ا.، سرانجام با نشر اعلامیه ننگین پیوستن به آن حزب (ح.د.خ.ا.)، ماهیت خود را آشکار کرده، فرجام نکبت‌بار و سرنوشت شرم‌آگینی را برای خود رقم زد.

پس از ایجاد «فرکسیون» و تحمیل انشعاب، با نقش‌آفرینی ماهرانه و رد پای درشت آن عنصر معلوم‌الحال استخباراتی و پی‌آمدهای بسیار ناگوار و خونبار آن، دیگر هیچ انشعابی در س.ا.ز.ا. تا تشکیل حزب آزادگان افغانستان رخ نداده است. شکست‌ورخت‌های ریز و پراکنده در س.ا.ز.ا. نیز همچون پاره‌ئی از جامعه نزدیک به چهار دهه دستخوش بحران و جنگ و خشونت، امر کاملاً طبیعی است که نباید آن را با انشعاب عوضی گرفت. تعدادی که حوصله و یا شهامت دوام مبارزه را در اوضاع دشوار از دست می‌دهند و کنار می‌کشند،

انشعاب نیست. شمار اندکی با انحراف از مسیر و تن دادن به معامله، در خدمت حاکمان و صاحبان قدرت قرار می‌گیرند، نیز انشعاب گفته نمی‌شود. کسی هم پس از استراحت طولانی و «خسته‌شدن» و دوری‌گزینی «از سیاست» و تشبیه چندین‌باره خستگی خود به کوفتگی آن بی‌زبان «قلبه‌یی» سراپا فیض و برکت «...!»، باز دوباره شوقی سیاست می‌شود که دلیلش هرچه باشد اما احساس مسئولیت نخواهد بود، چون دستش خالی است، در اثر محاسبه و یا شاید مشوره غلط، ناگهان برای غصب بخشی از تاریخ س.ا.ز.ا. یورش می‌برد؛ از آنجا که عجزین‌سازی امر شریف با دروغ و خطاکاری، هم افتضاح دارد و هم دوام نیاورد، مطمئن باشید که دستش همچنان خالی مانده است و انشعابی مصداق نیافته است!

و نیز اگر کسی ولو زمانی پرورده خانواده فکری و دامان سازمان سیاسی بدخشی بوده است، اما این نیز آفتابی شده باشد که روزی به هر دلیلی از آن جدا شده به عضویت ح.د.خ.ا. درآمده است یا به عضویت شورای نظار و جمعیت اسلامی یا به عضویت جنبش ملی — اسلامی ... و یا به نرخ روز چند صباحی به دور دسترخوان هر کدام از این‌ها چارزانو زده، ارتزاق کرده باشد و یا حتا از بلندگویی فاشیستکان شناخته‌شده و نه‌چندان هشیوار ابا نورزیده باشد! ... گناه و ثواب، خطا و صواب و حلال و حرامش نصیب خودش باد! ... کاری به کارش نداریم! اما زمانی که چهره‌هایی از این بافت و تار و پود، با قیافه حق به جانب و با پُرویی باورنکردنی، برای سازمان بدخشی (س.ا.ز.ا.) شجره می‌سازند و شاخ و پنجه می‌تراشند و تاریخ آنرا تخطئه می‌کنند، افزون بر آن که همه این «صحنه»ها بسیار مضحک و مسخره جلوه می‌کند، حتماً سوء نیتی در کارشان نیز وجود دارد! حرف و سخن چنین چهره‌هایی مانند کرکتر سیاسی لرزان و مزاج متلون سیاسی‌شان هرگز نمی‌تواند و نباید قابل اعتماد باشد. این‌ها در بهترین حالت و با حسن نیت ترین داوری، اگر نگوییم به دلچکان، بیشتر به آماتوران سیاسی مانند استند تا آدم‌های جدی و با تفکر سیاسی! و اصلاً تفکر!؟ اگرچه برای سودجویی‌های شخصی شاید در ردیف بالای «متفکران درجه‌دار!» قرار بگیرند!

برای آنانی که ادعای «خانواده مشترک فکری» با مکتب بدخشی و همفکران نزدیکش باعث، حفیظ، دولت، انجنیرحسین، ... دارند، یگانه راه درست ایجاد فضای اعتماد، راه اعتراف به اشتباه است همراه با نگاه جدی انتقادی به گذشته، بدون تابوسازی و تقدس‌گرایی! در غیر آن، هم‌چنانی که بارها تجربه نشان داده است، ده‌ها نشست مدعیان منسوب به این «خانواده فکری» تا هنگامی که به این دروغ استخباراتی که گویا باعث در برابر سازمان بدخشی (س.ا.ز.ا.) سازمان دیگری به‌نام (سفرزا) داشته است، باور دارند، با وصف درک درست ضرورت و نیاز زمان به انسجام مجددشان و حتا گاهی تعهدهای غالباً شفاهی و بعضاً کتبی‌شان، منجر به ایجاد فضای اعتماد نشده و در فقدان فضای اعتماد، همه تلاش‌ها بی‌نتیجه و ضیاع وقت بوده است.

بنابراین به این تصور ناجور و کذب محض که گویا بدخشی و باعث به دو سازمان جداگانه تعلق داشتند، باید برای همیشه نقطه پایان گذاشته شود. این سخن باطل از جانب غرض‌ورزان، آگاهانه و از سوی بیخبران، ناآگاهانه‌القاء و تبلیغ شده است. (در باره چگونگی انشعاب و ایجاد «فرکسیون» که بعداً «سفرزا» نام گرفت، به‌مثابه پروژه استخباراتی با نقش‌آفرینی عنصر نفوذی معلوم‌الحال به‌نام محمداسماعیل اکبر، قبلاً اشاره‌هایی شده و حرف‌های بیشتری نیز در پی خواهد آمد.)

اما با توجه به نیاز زمان و اوضاع پیچیده سیاسی در کشور، به‌ویژه بالا گرفتن تب عصبیت‌های قومی و عربده‌کشی‌های شووینستی ... و دامن زدن بیگانگان به آن، برای مبارزه علیه این گرایش‌های انحرافی و هستی‌برانداز، نیاز شدید احساس می‌شود تا پیش از همه پرورش‌یافته‌گان مکتب سیاسی و باورمندان خط فکری بدخشی با هم نزدیک و منسجم شوند.

اما هم‌اکنون ما «هم‌زمان» نسل بدخشی و باعث و حتا یک نسل بعدتر، به‌صورت طبیعی در حالت میرندگی و انقراض قرار داریم. بیش ازین، از نسل ما نباید انتظار زیادی داشت که سرعقل بیابیم و آماده اعتراف به اشتباهات‌مان باشیم. برعکس آن بیشتر متصور است، چون پیری غالباً با خرفتی و لجاجت بیشتر همراه است! از نگاه تولید اندیشه و زایش فکری نیز

اگر کسی از این نسل قابلیت و توانایی داشته، به صورت طبیعی رو به افول و سترونی نهاده است!

از سویی دیگر این هم واقعیت است که خط فکری بدخشی، با وصف سپری شدن نزدیک به نیم سده از طرح‌های ویژه و جسورانه‌اش در پیوند با اوضاع پیچیده، ناهمگون و نامتوازن ساختار اقتصادی — اجتماعی و بافت انتیکی و فرهنگی جامعه و پاسخگو نبودن نظام و ساختار قدرت سیاسی با نیازمندی‌های رشد و توسعه سالم چنین جامعه‌ای به رغم کهنه شدن مواردی از آن، اما برخی دیگر در متن حوادث اجتماعی و سیاسی امروز، جلوه‌های بسیار روشن و مصداق فراگیر یافته است. اهمیت و ارزش جامعه‌شناختی و تاریخی برخی دیدگاه‌های بدخشی در همین است که وی را نه تنها از دیگر «رهبران» احزاب و سازمان‌های سیاسی زمانش متمایز می‌سازد، بل در تاریخ نهضت «روشنفکری» در افغانستان (که بود و نبودش بحث دیگر است)، نیز به وی به حیث یگانه «روشنفکر ملی‌اندیش» جایگاه ویژه می‌بخشد. از همین روی، انسجام بهتر و بیشتر پرورده‌شدگان «خط فکری» بدخشی با توجه به نقش برگزیده وی در تاریخ سیاسی و روشنفکری کشور، اهمیت خاص و استثنایی می‌یابد. اما آن‌گونه که گفته شد «همرزمان» نسل بدخشی و نسل بعدی آن، توانایی انسجام بیشتر را هم به دلیل کهولت و نازایی روزافزون فکری و هم به نسبت فقدان فضای اعتماد، از دست داده اند و امیدبستن بسیار به آن‌ها کار بیهوده است.

با همه شگفتی و شگفت‌زدگی، این کار به دوش نسل جوان افتاده است! نسل جوانی که نه بدخشی را دیده است و نه همفکران و هم‌زمان صاحب‌نام رفته‌اش را! وظیفه بزرگان و مسن‌تران تشویق، همکاری و حمایت از همین نسل است.

این نسل جوان می‌بیند که اندیشه‌های عدالت‌خواهانه بدخشی روز تا روز فراگیرتر می‌شود و از حنجره‌های مختلف بلند و بلندتر به گوش می‌رسد. این اندیشه‌ها در ندای برابری‌خواهی و عدالت‌طلبی و نه‌گفتن به سیاست‌های تبعیضی و برتری‌جویی قومی که از موانع اصلی تشکل ملت و ایجاد فضای اعتماد ملی، تکامل و توسعه سالم اجتماعی است، و ارائه شیوه‌ها و مکانیزم‌های تحقق این اهداف، پیهم و پیوسته بازتاب روشن‌تر و گسترده‌تر می‌یابد! اما کسانی که این صداها را بلند می‌کنند دو دسته اند:

الف - گروه‌های معامله‌گر که خاستگاه ایدیالوژیک «فراملی» و «انترناسیونالیستی» چپ و راست و تجربه حاکمیت دارند و پس از شکست و رنگ‌باختن ایدیالوژی‌های‌شان، برای حفظ امتیازهای شخصی و گروهی در ساختار قدرت، از صدای برابری‌خواهانه و عدالت‌طلبانه بدخشی، ریاکارانه استفاده ابزاری می‌کنند و برای باج‌گیری و امتیاز طلبی‌های شخصی و گروهی، نوعی مافیای قومی را سامان داده اند.¹⁵

ب - گروه‌های عدالت خواه راستین که عمدتاً و بیشتر به نسل جوان تعلق دارند. غالباً نسل جوان آگاه و تحصیل‌کرده‌ای که سیاست‌های تبعیضی را دیگر بر نمی‌تابد و در صدد تغییر وضعیت است. (اما این گروه‌ها هنوز به علت‌های گوناگون به اندازه کافی متشکل نیستند)

15 - اکثریت بقایای رهبری فروپاشیده پس از دوران حاکمیت توتالیتار و وابسته ح.د.خ.ا. و اغلب رهبران سنتی احزاب و تنظیم‌های اسلامی و اعوان و انصار نزدیک‌شان که دین و جهاد مردم افغانستان را به وسیله‌ای برای رسیدن به قدرت و ثروت از راه غارت‌گری و تجارت خون، تقلیل دادند، شامل این گروه می‌باشند. همین‌ها برای حفظ «قدرت» و فریب‌کردن بیشتر «ثروت»، پس از سقوط «امارت طالبان»، از کنفرانس «بُن» به بعد، با کوتاه‌اندیشی و معامله‌گری‌های شخصی و محلی خفتبار، گام به گام زمینه را برای احیای دوباره «فاشیزم خزنده قومی» تیپ محمدگلخانی — نادرخانی مساعد ساخته و به شکل شرم‌آوری به «درجه‌بندی» اقوام افغانستان، که آرزوی برآورده‌ناشده حلقه‌های فاشیستی «برتری‌جو» در طول دوران حاکمیت قبیلوی‌شان بود، خاینانه تن‌دردادند (و این خود «داستانی است پر از آب چشم» که در جایش بیشتر به آن خواهیم پرداخت). منسوبین این گروه از «تشکل» نسبی و سهم در قدرت و ثروت بر پایه معامله‌گری و منفعت‌جویی شخصی برخوردار می‌باشند.

همین جاست که انسجام بهتر جوانانی که در خط اندیشه‌ی بدخشی پرورده شده اند، بیش از پیش اهمیت می‌یابد. از همین جاست که نقش و رسالت نسل جوان‌تر س.ا.ز.ا.ی.ی‌های سابق و حزب آزادگان افغانستان بایستگی ویژه پیدا می‌کند.

در این‌جا، باید اشاره بکنم که برخی مدعیان پرورده‌شده مکتب فکری بدخشی، به‌صورت آشکارا، ازین خط عدالت‌خواهانه انحراف کرده، تحت تأثیر عصبیت‌های قومی قرار گرفته و به آن دامن می‌زنند و برداشت‌های کاملاً نادرست خود را به حساب اندیشه‌های بدخشی قلمداد می‌کنند که باعث گمراهی نسل جوان می‌شود. یکی از شاخص‌های بارز این طایفه انحرافی این است که در خدمت مافیای تیکه‌داران قومی یعنی دسته «الف» قرار دارند.

در حالی که یکی از شرط‌های اساسی و الزامی تشکل ملت، تقویۀ روحیۀ شهروندی و جانشین‌ساختن روحیۀ ملی به‌جای روحیۀ جماعتی در مناسبات اتنیکی، و در گام نخست طردکردن روحیۀ تفوق‌طلبی و «فاشیستی» در قوم و جماعت اتنیکی «خودی» و طرد و به حاشیه راندن «تیکه‌داران قومی» همه اقوام افغانستان می‌باشد که در منافع مافیایی همه با هم شریک اند و به‌خاطر همین منافع مشترک و نامشروع‌شان به عصبیت‌های قومی دامن می‌زنند و اقوام را به‌جان هم می‌اندازند.

دسته «ب» که داعیه‌داران اصلی آن را جوانان آگاه تشکیل می‌دهند مطمئناً از همین راه یعنی طرد و یا به حاشیه راندن دسته «الف» و قبول مسؤلیت به‌عهدۀ خود و با کاربرد راه‌کارهایی که بدان‌ها اشاره شد و ارائه راه‌کارهای قدیم و جدید ساختاری به‌شمول تجدید نظر بر ساختار نظام دولتی، به هدف خواهد رسید!

تاریخ گواه است که دم و دستگاه‌های حاکمیت‌های گذشته، به‌ویژه حلقه‌های فاشیستی و برتری‌جو، همواره رهروان خط فکری بدخشی را که یکی از چند ویژگی‌های منحصر به فرد آن‌ها در جامعه کثیرالاقوام افغانستان، به‌حیث نخستین منادیان برابری و عدالت، نپذیرفتن تفوق‌طلبی قومی بوده است، آماج کین‌توزی و سرکوب قرار داده اند و حلقه‌های فاشیستی حاکمیت مافیایی کنونی و سلف آن با همکاری مشمولین (دسته الف) که در بالا اشاره شد، از انسجام آن‌ها به‌ویژه نسل جوان در یک تشکل سیاسی هراس داشته و با همه امکانات دست‌داشته از آن جلوگیری کرده و می‌کنند. از همین چشم‌انداز است که اهمیت نقش منفی و اثرات تخریبی کار جاسوسان حرفه‌ی تیپ اسماعیل اکبر و گمراهان چندی دیگر، بیشتر برملا و آشکار می‌شود. و از همین زاویه نگاه است که این چنین مهره‌ها، از دوران حاکمیت ح.د.خ.ا.، تا دوران حاکمیت مافیایی دار و دسته حامد کرزی و غنی — عبدالله از سوی چهره‌های شاخص حلقه‌های فاشیستی و برتری‌جوی آن‌ها، به پاداش پیش‌برد و انجام وظیفه‌های استخباراتی به‌ویژه انجام ماهرانه دو وظیفه مشخص و مهم: 1 — تخریب شخصیت‌های ملی و صاحبان اندیشه ملی چون جاودانیاد محمدطاهر بدخشی، 2 — جلوگیری از انسجام جوانان آگاه و نیروهای ملی‌اندیش و دموکراسی‌خواه در یک تشکل کلان سیاسی، همواره مورد توجه، تفقد، تحسین و پاداش قرار گرفته و می‌گیرند!

تحریف و جعل تاریخ یگانه سازمانی که بدخشی بنیادگذارش بود یعنی س.ا.ز.ا.ی سابق، نیز در راستای چنین اهداف نامیمون صورت می‌گیرد.

به‌خاطر درک آن نیازمندی‌ها و برای هشدار به همین خطر هاست که من به پرسش‌های شما جوانان با صداقت و صراحت و رُک و راست پاسخ می‌دهم تا بدانید، راه طی‌شده تا تأسیس حزب آزادگان راه همواری نبوده است. محصول کار سخت‌کوشانه، پیگیرانه و تجربه‌درازدت همه بنیادگذاران آن بوده است. هم‌چنان نگرانی آن در برابر فشارها و آفت‌های چند سویه، جلوگیری از آسیب‌پذیری‌های بیشتر و رشد و توسعه نسبی پایگاه اجتماعی آن، با دستان خالی و با داشتن این‌همه مخالفان رنگارنگ که تقریباً همه دستان پر از زر و افکار پر از زهر داشته اند، نه تا امروز کار سهلی بوده و نه در آینده جاده هموار و آسان‌گذری خواهد بود!

اما چشم‌داشت و امید من از شما جوانان این‌است، همان‌گونه که ما در شرایط بسیار دشوار با همه کمبودها و ناتوانی‌ها، در برابر همه‌گونه توطئه‌ها برای نابودی س.ا.ز.ا.، ایستادگی کردیم و با همه ضعف‌ها و کمی و کاستی‌هایی که داشتیم هرگز به خفت، معامله‌گری و

سرافکندگی در برابر هیچ قدرت و قلدری تن درندادیم و هر گامی که برداشته‌ایم اگر اشتباه هم بوده باشد، مسؤولیتش را با شهامت به‌دوش می‌گیریم، ولی با این همه، ساختار تشکیلاتی و «هسته سالم» فکری و سازمانی را با وصف هزینه بسیار تحمل رنج و شکنجه و زندان و تلفات سنگین انسانی، از نابودی نجات دادیم و حفظ کردیم؛ در اوضاع پیچیده‌ای کنونی که حرف اول را زر و زور و تزویر می‌زند و بازار معامله، به‌ویژه بازار معامله برای «روشن‌فکر» نمایان مداح و یاهوگو که برخی چهره‌های شاخص‌شان، هم تفاله‌خوار، هم‌کاسه، مزدور و آرایشگر مافیای قدرت اند و شریک و توجیه‌گر جرم و جنایت و غارت‌گری آنها و هم با بی‌شرمی تمام و عریان، در سنگر عوام‌فریبی «روشنفکرانه» نشسته اند، بسیار گرم می‌باشند؛ شما جوانان نیز پیش از همه حزب آزادگان را از نفوذ و آفت این قماش خودفروختگان بی‌آزم در امان نگهدارید و شورای جوانان آن را به مثابه «هسته سالم» ساختار فکری و تشکیلاتی آن، پاسداری و تقویت کنید. و این یکی از شرط‌های اصلی بقا و تا حدی زیادی، راه پیش‌گیری از رخنه «نفوذی» های استخباراتی و وقایه از تکرار نقش‌آفرینی‌های خاینانه «اسماعیل اکبر» های بالقوه دیگر نیز می‌باشد.

این را نیز ناگفته نگذارم، آنچه را در برابر پرسش‌های خود از من می‌شنوید، دانسته‌ها، اندیشه‌ها، برداشت‌ها و دریافت‌های تجربی من می‌باشند که در مواردی می‌توانند اشتباه‌آمیز و حتا نادرست باشند. شما این گفته‌ها را به سنجش بگیرید، با دید جدی انتقادی به آنها بنگرید، با اسناد و فاکت‌ها در مقایسه بگذارید تا بتوانید در مورد صحت و سقم آنها، واقع‌بینانه‌تر ارزیابی و داوری نمایید. نیت من از بیان صریح، بی‌پرده و بی‌پروای مطالب آن است تا تجارب خوب و بد ما با شما نسل جوان، صادقانه در میان گذاشته شود، تا شما از این تجربه‌ها بیاموزید و اشتباه‌های ما را تکرار نکنید!

...

- بایسته می‌دانم به پرسش‌های شما در باره «محفل انتظار» و چگونگی دگرگونی و استحاله آن به سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان (س.ا.ز.ا.) و برخی مسایل دیگر مربوط به حیات و فعالیت س.ا.ز.ا. در دوره‌های مختلف که از جانب شما نسل جوان هر گاه و ناگاه مطرح می‌شوند، آنچه را اطلاع دارم ولو به‌صورت پراکنده و نامنسجم، در میان بگذارم. البته در رابطه به «محفل انتظار» حرف اول و شاید مستند و دقیق‌تر را کسانی می‌توانند گفت که پیش از فاصله‌گرفتن محمدظاهر بدخشی از ح.د.خ.ا. با وی همراه بوده اند و در ایجاد «محفل انتظار» یکجا با وی نقش داشته و در آن شرکت ورزیده اند که خوشبختانه شمار بیشتر آنها هنوز زنده اند.

من از تابستان 1342 ه. ش. / 1963 ع. تا تابستان 1349 ه. ش. / 1970 ع. در خارج کشور مصروف تحصیل بودم و از ماجراهای سیاسی در داخل کشور عملاً فاصله داشتم. اما در هنگام رخصتی‌های تابستانی که هر دو سال بعد به وطن می‌آمدم، هنگام اقامت در کابل محل بودباشم منزل بدخشی صاحب¹⁶ بود و «سوء استفاده» از لطف و «مهمان‌نوازی» های مشفقانه خواهر مهربانم جمیله‌جان بدخشی با «حسن استفاده» از غذاها و دستپخت‌های بسیار لذیذ که مزه آنها را هنوز احساس می‌کنم و هرگز شکران آنهمه خوبی‌ها و مهرورزی‌ها، دلسوزی‌ها و مواظبت‌های خواهرانه‌اش را طور شایسته نتوانستم بجا آورم. در آنجا هم از زبان زنده‌یاد بدخشی و هم در اثر دید و وادیدها با دوستان دیگر، کم و بیش با جریان‌ها و

16 - من زنده‌یاد بدخشی را همیشه در فضای فامیلی و خودمانی «اکه طاهر جان» خطاب می‌کردم. در محافل وسیع‌تر و نیمه‌خودمانی تنها «اکه» مخاطب می‌ساختم. اما در محافلی که همه آشنا و خودمانی نبودند و در محافل رسمی‌تر و تشریفاتی‌تر غیر سازمانی «بدخشی صاحب» می‌خواندم. پس از آن که بدخشی به استقلال عمل سیاسی و سازمانی اقدام کرد، اصطلاح «اکه» از سوی هم‌زمانش همچو اطلاق خاص برای وی، هم کاربرد رمزی و هم پسان‌ترها کاربرد عمومی یافت. اما در جلسه‌های سازمانی از کلمه زیبایی که رایج بود استفاده می‌شد.

گروه‌ها و چهره‌های مطرح سیاسی آن زمان، آشنایی پیدا می‌کردم و تا حدی در جریان ماجراهای سیاسی قرار می‌گرفتم. به‌ویژه هنگام سفرم به افغانستان در رخصتی تابستانی سال 1346 ه. ش. / 1967 ع. که عضویت نخستین کمیته رهبری منتخب اتحادیه محصلین در مسکو (این کمیته پنج عضو داشت: 1 - گل محمد نورزی بعداً «خلق» و رئیس اکادمی علوم پس از کودتای ثور 1357، 2 - گلداد بعداً «خلق» و وزیر ... در دوران پس از کودتا، 3 - زنده‌یاد شاه‌محمود بعداً استاد انستیتوت پولتخنیک و ... شهید بدون جرم و محاکمه پس از کودتای ثور 57، 4 - محمد اسحاق کاوه بعداً عضو س.ا.ز.ا. و وزیر معادن و صنایع در کابینه س.ع. کشتمند و داکتر محمدحسن شرق، 5 - محبوب‌الله کوشانی) را نیز داشتم و بنا به سفارش آن کمیته باید گزارش مفصلی از اوضاع کشور و چگونگی تشکیل و فعالیت احزاب و سازمان‌های سیاسی با گرایش‌های مختلف فکری و سیاسی آن‌ها را با خود می‌بردم، تقریباً با همه چهره‌های مطرح سیاسی چپ و راست آن روزگار ملاقات کردم و پرسش و پاسخ‌هایی با اکثر آن‌ها داشتم که خود داستان دراز و جالب دیگری دارد.

پس از ختم دوره تحصیل و بازگشت به وطن در سال 1349 ه. ش. / 1970 ع.، مدتی بعدتر که من در سازمان سیاسی تحت رهبری محمدطاهر بدخشی به دعوت دوست شفیق و مهربانم دولت حکیم «شفق»، از سطح همکاری به عضویت رسمی درآمد، با کدام «محل انتظار»ی سروکار نیافتم. من به «سازمان» سیاسی پیوسته بودم که اگرچه تا هنوز برنامه و اساسنامه مدون و تصویب‌شده‌ای را در اختیار اعضا نگذاشته بود، ساختار و اصول فکری و تشکیلاتی خود را تا حدودی معینی دریافته بود و وجوه تمایز خویش را با دو جریان عمده چپ آن روز یعنی جریان دموکراتیک خلق افغانستان، مشمول دو جناح «خلق» و «پرچم» و جریان دموکراتیک نوین مشهور به «شعله‌ای‌ها» که مانند «خلق» و «پرچم» این شهرت آن از نام نشریه‌شان به نام «شعله جاوید» برخاسته بود، مشخص کرده بود. هم‌چنان با جریان «اخوان المسلمین» یا به اصطلاح رایج آن وقت «اخوانی‌ها» که «اسلام سنتی» به‌مثابه دین و فرهنگ 99 فیصد مردم مسلمان ما را به «اسلام سیاسی» و «ایدئولوژی سیاسی» تبدیل کرده بودند، مرزهای فکری کاملاً معلوم و روشن داشت.

در این زمان تنها یک چهره پُرآوازه و پُر جاذبه انقلابی که زندگی مخفی داشت، با جمعی از یاران پاکباز و جوانمردش، با بدخشی و شماری از هم‌زمانش در نوعی همکاری و مناسبات ویژه‌ای قرار داشتند. حفیظ آهنگرپور و دولت حکیم از کدرهای پیشگام حرفه‌ای در برخی فعالیت‌های چریکی با آن‌ها عملی سهم می‌گرفتند. این چهره استثنایی، شخصیت نام‌دار ملی و انقلابی، عیار گردن‌فراز، جاودانیاد عبدالمجید کلکانی بود که پس از کودتای 7 ثور 1357، «سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما)» را بنیادگذاری و رهبری کرد.

تا جایی که من شاهد و می‌دانم این مناسبات تا کودتای 7 ثور 1357 ادامه داشت و پس از کودتای 7 ثور نیز تلاش‌هایی صورت گرفت که در اوضاع جدید، همکاری‌های سیاسی و نظامی مشترک سامان یابد.

اما با آغاز و تطبیق مرحله دوم پروژه استخباراتی توسط جاسوس معلوم‌الحال محمد اسماعیل اکبر، س.ا.ز.ا. به گونه بسیار غافل‌گیرانه و ناگهانی مورد تهاجم وحشیانه و ضربات مرگبار رژیم سفاک و خون‌آشام ح.د.خ.ا. قرار گرفت و بدخشی و یارانش با صدها کدر و هزاران عضو و هواخواه و متحد سیاسی، روانه زندان‌ها و کشتارگاه‌های دم‌دستگاه فاشیستی و جنایتکار آن حزب گردیدند.

البته من از شخص بدخشی و دوستان دیگر پس از جداشدن از جناح تره‌کی و دوره انتظار مطالبی شنیده‌ام. اما در این رابطه بهتر است، هم به یادداشت‌های بدخشی که توسط خودش در یک جنگ توحیدی ناقص و ناتمام به نام «تلاشها» گردآوری شده است، مراجعه کرد و هم از دیگر اسناد سازمانی شواهدی به دست داد تا شاید بتوانند به رفع بخشی از ابهامات و افسانه‌پردازی‌ها در باره «محل انتظار» یاری رسانند. اینک در زیر به آن‌ها نگاه می‌کنیم:

1 - بدخشی در «دیباجه» جلد اول مجموعه «تلاشها» چنین می‌نویسد:

دبیاچه

»

فردا روز جمعه 21 مارچ 1969 مطابق اول حمل (فروردین) سال جدید شمسی [1348] است. ...

از سال ۱۳۴۰ (۱۹۶۲) به این طرف با عده‌ای مسؤولیت‌های مشترک سیاسی داشتم. دیگر یادداشت‌های روزانه‌ام را ننوشته‌ام ... درین سال جدید دیگر مسؤولیت مشترکی با کسی ندارم جز رفقای خودم.

چون می‌خواهم با مسؤولیت خودم مستقلانه حرکتی کنم، لذا خالی از فایده نیست که جریانات مهم آینده را یادداشت کنم.

ساعت هشت شام - شب نوروز

کارتۀ 4 - سرک اول - کابل

م.ط.ب. «

در این نقل قول، بدخشی بسیار روشن و واضح «درین سال جدید» یعنی سال 1348 خورشیدی از «مسؤولیت مشترک» تنها با «رفقای خود» ش حرف می‌زند و می‌خواهد با مسؤولیت خود «مستقلانه» حرکتی کند. اینجا از «انتظار» به کسی یا به چیزی حرفی در میان نیست!

اما در «جلد سوم» همین جُنگ، زیر عنوان «در راه انقلاب» چنین مطلبی آمده است:

»

اول می 1969

روز کارگران

۱۱ ثور ۱۳۴۸ - پنجشنبه

سال گذشته این روز را کارگران شهر کابل با تحریک و پیشاهنگی محصلین پوهنتون و روشنفکران مترقی و ملی برای اولین بار در تاریخ افغانستان تجلیل کرد[ند]؛ در آخر روز [مراسم] مذکور سه حصه شد: پرچمی‌ها، شعلی‌ها و ما. اگرچه من در آن وقت علایقم را کاملاً از گروه تره‌کی - امین جدا نکرده بودم اما در پارک زرنگار طرف دیگر یک خطابه ۷۰ دقیقه‌یی داده بودم که مورد توجه محافل مختلف [واقع] شده بود؛ زیرا نسبتاً عمومی و مستقل در باره نهضت دوره هفت شورا و مسئله اتحاد بود.

امسال روز اول می از طرف پنج گروه تجلیل شد: پرچمی‌ها، تره‌کی‌ها، شعلی‌ها، متعلمین اطراف لیلیه‌های اکادمی، صنایع و غیره و بصورت یک میتینگ پارکی از طرف ... [اینجا منظور بدخشی خودش در رأس «گروه» جداشده‌اش از جناح «تره‌کی» است که وضعش با سال پار کاملاً فرق کرده است و دیگر هیچ «علایق» و پیوندی با «گروه تره‌کی - امین» ندارد. م.ک.] .

میتینگ پارک چارراهی پل باغ عمومی

در اول می ۱۹۶۹

ساعت ۲ بجۀ بعد از ظهر رفقا در حدود ۵۰ نفر آهسته آهسته از هر طرف رسیدند. در ابتدا کمی تردد داشتند. به کمیت می‌اندیشیدند. من بدیع [منظورش انجنیر بدیع الزمان است که آن زمان محصل انستیتوت پولی‌تخنیک بود؛ خوشبختانه اکنون همچنان سالم و با انرژی و

عضو حزب آزادگان افغانستان است. م.ک.] را بالای سیتیج روان کردم. او شروع کرد به خواندن شیپور انقلاب:

شیپور انقلاب پرجوش و پرخروش

از نقطه‌های دور می‌آیدم به‌گوش

می‌گیردم قرار

می‌بخشدم امید

می‌آردم به‌هوش

...

بعد من بالای سیتیج رفته شروع به خطابه کردم. این خطابه ۳ ساعت ... دوام کرد.

...

اوت لاین خطابه چنین بود: ...»

بعد از معرفی مطالب «اوت لاین» به «نتیجه» می‌رسد و آن را چنین درج می‌کند:

«نتیجه:

خطرات ملی و بین [المللی] راست، تسلیم طلبی و سازش و ضرر زدن چپ‌ها بخود، تایید از کسانیکه در عمل و نظر انقلابی اند (زنده باد روحیه رزمندگی)

هوشیارباش از توطئه‌های ارتجاع، استبداد (بحیث گربه زاهد)

به انتظار حزب واحد طراز نوین انقلابی و کار برای حلقه‌های آن.»

به سطر آخر «نتیجه» توجه کنید که بدخشی از «به انتظار حزب واحد ... و کار برای حلقه‌های آن» سخن می‌زند.

2 - گزارش اساسی تحلیلی و تفصیلی کمیته مرکزی س.ا.ز.ا. که توسط محترم ظهورالله ظهوری پیش‌نویس و نظر به ضیقی وقت مجال «پاک‌نویسی» نیافت، به خواهش من همان مسوده قلمی، توسط خودش در کنفرانس تاریخی سراسری نمایندگان منتخب س.ا.ز.ا. مؤرخ 15-16 حمل 1362 (در منزل محمدمیر بقایی واقع خیرخانه، شهرکابل) قرائت گردید؛ در «رونوشت» بعدی آن به خط زیبای استاد عبدالحمید خان بهارستانی، در ارتباط با محفل انتظار چنین آمده است:

«پس از ایجاد جمعیت دموکراتیک خلق در سال 1343 روشنفکران منسوب به طبقات زحمتکش و ملیت‌های ستمکش ... زیر تأثیر شعارهای مترقی آن به این جمعیت پیوستند. در ایجاد آن نیز رفیق بدخشی با عده‌ای از این روشنفکران تلاش ورزیده بودند. این جمعیت که در آغاز به منظور مبارزه انقلابی ... پایه‌گذاری شده بود به زودی تغییر ماهیت داد. در سال 1345 پس از نشر جریده «خلق»، اختلاف روی مسأله رهبری میان کارمل و تره‌کی شدت گرفت. گروهی به رهبری کارمل در پایان همان سال از بدنه اصلی جدا شد که با نشر جریده «پرچم» به‌نام پرچمی یاد شدند. حفیظ‌الله امین در همین سال به این جمعیت راه یافت. پس از انشعاب پرچم اختلاف ایدیالوژیک روی طرح مسأله ملی در برنامه آینده و مبارزه با شووینیزم این جمعیت میان روشنفکران زحمتکش ملیت‌های غیر پشتون و شووینیست‌ها تره‌کی و حفیظ‌الله امین شدت یافت. تا آن‌که رفیق بدخشی که یکی از پایه‌گذاران و رهبران آن بود ... از پیکر این جمعیت شووینیستی جدا شد و در اسد 1347 محفلی را بنیاد نهاد که در آن زمان به نام محفل انتظار یاد می‌گردید. بدین ترتیب جمعیت دموکراتیک خلق بر حسب

اختلافات سیاسی و ایدیالوژیک سه تن از بنیادگذاران اصلی آن به سه دسته جداگانه منشعب گردید. ... دسته خلق و پرچم در مشی سیاسی و ایدیالوژیک خویش اختلاف اصولی نداشتند ... اما اختلاف سزا با هردو شاخه اختلاف اساسی و اصولی بود. این اختلاف در مشی، استراتژی و تاکتیک سزا با آنها تبارز می‌کرد. طرح و حل ... مسأله ملی، مشی عدم دنباله‌روی، باور به کار انقلابی توده‌ای و مبارزه مسلحانه و کار مخفی، مبارزه بی‌امان و آشتی‌ناپذیر علیه دولت‌های ارتجاعی و ... نکات اساسی بود که با برنامه و مشی هردو جناح از ریشه تفاوت داشت ... سزا که در سال 1349 با تطبیق این مشی و ... خطوط اساسی کار خود را در میان مردم و جامعه روشن کرده بود، به یک سازمان رزمنده انقلابی تبدیل شد.»

به سطر اخیر دقیق‌تر نگاه کنید: «سزا ... در سال 1349 با تطبیق این مشی و ... خطوط اساسی ... به یک سازمان رزمنده انقلابی تبدیل شد.»

3 - در شماره اول جریده «میهن» نشریه مرکزی س.ا.ز.ا. منتشره ماه عقرب سال 1367 خورشیدی مطابق اکتوبر 1988 ترسایی در زندگی‌نامه بدخشی زیر عنوان «محمد طاهر بدخشی بنیادگذار س.ا.ز.ا.» نگاشته شده توسط ظهورالله ظهوری از هم‌زمان بدخشی که با وی یکجا از جناح «خلق» جدا شده بود و در پی‌ریزی نهاد مستقل سیاسی با او همراه بود، چنین آمده است: «... پس از انشعاب حزب دموکراتیک خلق به دو جناح، وی [محمدطاهر بدخشی] با هم‌زمانش در صف «خلق» قرار گرفت. اما نسبت اختلافات اصولی با این جناح به ویژه بر سر مسأله عضویت حفیظ الله امین در رهبری آن بخش، بدخشی با هم‌زمانش در بهار 1347 از آن جناح جدا شد و در 15 اسد همان سال سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان را بنیاد گذاشت.»

4 - در مطلبی تحت عنوان «خاطره‌یی از نخستین کنفرانس س.ا.ز.ا.» به قلم «ظهورالله ظهوری عضو بیروی سیاسی ک.م.س.ا.ز.ا. معاون اول‌سی جرگه»، منتشره در شماره 10 جریده «میهن» در صفحه 2، به ادامه پاراگراف سوم چنین آمده است: «... در چنین شرایطی بود که بدخشی «محفل انتظار» را که چندی بعد به سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان مسمی گردید، بنیاد نهاد.»

در پاراگراف 4 به ادامه: «... در پانزدهم اسد 1347 در منزل بدخشی ... 21 تن از هم‌زمان ... گرد هم آمدند و سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان را بنیاد نهادند.»

عده‌یی از اشتراک‌کنندگان ... عبارت بودند از: 1 - شهید محمدطاهر بدخشی 2 - ظهورالله ظهوری 3 - شهید محمدبخش فلک 4 - شهید انجنیر عبدالرشید 5 - شهید عبدالاحمد 6 - محمدرفیع 7 - استاد جمشید خاوری 8 - خلیل‌الله رستاقی 9 - محمدحسن رستاقی 10 - فخرالدین 11 - بدیع‌الزمان 12 - باب‌صاحب طوفان 13 - سیدمحرّم غیاثی 14 - سیدسراج 15 - محمدمسعود 16 - عبدالوهاب آصفی 17 - عبدالقدیر حسینی 18 - عبدالغنی فکرت و غیره.»

در ادامه این مطلب که به صفحه 6 همان شماره انتقال یافته است، در دوام ستون سوم چنین می‌خوانیم:

«... بدخشی به امید آن که در آینده نزدیک دسته‌ها، محافل و جناح‌های گوناگون جنبش روشنفکری مترقی کشور را در یک حزب واحد سراسری میتوان گرد آورد، نام سازمان را محفل انتظار پیشنهاد نمود که از جانب اشتراک‌کنندگان کنفرانس مؤسس س.ا.ز.ا. به اتفاق آرا پذیرفته شد. در پایان محفل شهید بدخشی با جمع‌بندی از کار مجلس نکات آتی را به‌مثابه خطوط عمده‌مرامی محفل انتظار، استخراج نمود که سنگ‌پایه کار آینده س.ا.ز.ا. قرار گرفت:

- 1 - تجربه پیشرو عصر و تجارب انقلاب‌های جهانی عمیقاً مورد مطالعه قرار گیرد.
 - 2 - اصول دین مقدس اسلام رعایت گردد و به سایر ادیان احترام گذاشته شود.
 - 3 - برای ایجاد حزب واحد سراسری طراز نوین مجدانه مبارزه شود.
 - 4 - آن عده از کسانی که با ح.د.خ.ا. مقاطعه کرده اند سازمان داده شوند.
 - 5 - به‌منظور پیشبرد کار توده‌یی کادرهای حرفوی تربیت گردند.
 - 6 - با تحلیل و ارزیابی مشی و سبک کار جریان‌ات سیاسی انحرافی — اپورتونیستی کشور علیه آنها مبارزه ایدیولوژیک و سیاسی صورت گیرد.
 - 7 - در مبارزه علیه رقبای سیاسی، از فحش و ناسزاگویی جداً پرهیز شود.
 - 8 - طرح علمی و اصولی حل مسأله ملی در برنامه حزب سراسری آینده، در نظر گرفته شود.
 - 9 - در جریان پراتیک کار توده‌یی، قانونمندیهای رشد پروسه انقلابی در کشور جمع‌بندی شود.
 - 10 - با در نظر داشت خصوصیات تاریخی و ملی کشور و شناخت جهان، به حکم ضرورت سیاست عدم دنباله‌روی [این حرف از نظر محتوا بسیار نادرست نیست، اما از نگاه کاربرد تاریخی خلاف واقعیت است. فورمولبندی آزمانی بدخشی «سیاست هوشی‌مین — کاسترو» است. م.ک.] به مثابه سیاست خارجی پذیرفته شود.
- معنای این سخنان اینست که «محفل انتظار» در مراحل اولیه هنوز سازمان متشکل سیاسی نبوده و «محفل» بوده است و به تدریج به «سازمان» استحاله یافته است.
- 5 - در صفحه 2 همان شماره جریده «میهن» در نخستین پاراگراف مطلبی زیر عنوان «بیست سال پیکار دشوار» که مضمون آن مربوط به من است، چنین می‌خوانیم: «بیست سال از ایجاد سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان می‌گذرد. سازمان ما در ماه اسد سال 1347 توسط شهید محمدطاهر بدخشی و همزمانش ایجاد گردید. در جلسه مؤسس سازمان 21 نماینده اشتراک داشتند. این جلسه مؤسس به تأسیس «محفل انتظار» انجامید که هدف آن را مبارزه به خاطر وحدت جنبش مترقی که دچار انشعاب گردیده بود، تشکیل می‌داد. انکشافات بعدی اوضاع داخلی و بین المللی موجب گردید که «محفل انتظار» به مثابه سازمان مستقل سیاسی به فعالیت خویش ادامه دهد.»
- از همه این نقل قول‌ها یک مطلب کاملاً هویدا است که پایه‌گذاران «محفل انتظار» به زودی با «انکشافات بعدی اوضاع داخلی و بین المللی»، دیگر تا «تأمین وحدت جنبش مترقی و انقلابی در چارچوب حزب واحد...» انتظار نکشیدند، چون که انتظار عبثی می‌بود؛ و با طرح اصول رهنمای فکری و تشکیلاتی خود طی چندین مرحله و ایجاد بخش‌های حرفه‌ای و نظامی (شاهین)، با تلفیق شیوه‌های مبارزه مخفی و علنی، در چارچوب «سازمان» مستقل سیاسی، به مبارزه خویش ادامه دادند. و با تأسیس آن، اگرچه به غیر نام‌های «رایج»ی که دیگران بر آن گذاشته بودند، نام ظاهراً مشخصی جز «سازمان» نداشت، «محفل انتظار» به‌تاریخ سپرده شده‌بود.

آری همین «سازمان» ظاهراً بی‌نام «رسمی» بود که با الهام از اندیشه‌ها، آموزه‌ها و آزمون‌های علمی و انقلابی همان دوران، و با شناخت و توجه به ویژگی‌های تاریخی، اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی جامعه خویش، بدون نسخه‌برداری کورکورانه از دیگران، با

طرح‌های ویژه جسورانه، مستقلانه و منحصر به فردی، آزادی، برابری و عدالت اجتماعی را برای همه باشندگان این سرزمین و با مشارکت سیاسی آن‌ها بشارت می‌داد؛ تبعیض و برتری‌جویی قومی و ستم‌گری را زیر هیچ نام و عنوانی بر نمی‌تابید؛ ستم بر زحمت‌کشان و تهی‌دستان را و نیز وابستگی و دنباله‌روی را مردود می‌دانست؛ و با این طرح‌ها و سپس با طرح ایجاد دولت فدرالی برای نخستین بار در تاریخ افغانستان، به جان همه ستم‌پیشه‌گان و قبیله‌سالاران دولتی و غیردولتی و عناصر جزم‌اندیش وابسته و دنباله‌رو بیگانه ...، تابلرزه مرگ تولید کرد تا همه به جانش درآفتند و با اتهام‌بستن‌های دروغین و ناروا آماج کین‌توزی قرارش دهند.

همین «سازمان» ساختارهای تشکیلاتی خویش را در محل‌ها و ولایاتی که بیشتر زمینه‌های اجتماعی داشت، در میان طبقات و اقشار زحمتکش جامعه به‌ویژه کتله‌های وسیع توده‌های دهقانی ایجاد کرد؛ کنفرانس‌ها و نشست‌های وسیع را در شهرهای مختلف مانند کابل، تالقان، قندز، مزار شریف ... برای رأی‌زنی و تبادل نظر و انتقال تجارب برگزار نمود و با استفاده از این راه و روش، سعی می‌کرد تا اصول رهنمای فکری و مشی سیاسی خویش را بیش از پیش مشخص و مدون نماید¹⁷.

نخستین طرح تحلیلی و تفصیلی «اصول مرامی» و طرح «اصول تشکیلاتی» زیر نام «جبهه متحد خلق‌ها و ملیت‌های تحت ستم» در هفته‌های اول پس از کودتای سردار محمد داوود در 26 سرطان 1352 هجری خورشیدی، توسط عیار سرافرازی که پیل‌تن میدان اندیشه و رزم و قلم بود و یکی از درخشان‌ترین استعداد‌های این سرزمین و نجیب‌ترین چهره انقلابی، عبدالحفیظ «آهن‌گرپور» پنجشیری مشهور به عبدالله نگاشته شد. این نخستین طرح «اصول مرامی» از سوی «بابک» (محمدطاهر بدخشی) به «مازیار» (عبدالمجید کلکانی) برای نقد سپرده شد. نقد نیکو، آموزنده و بسیار پرمحتوای «مازیار»، با دست‌نویسی و خط بسیار خوش و زیبا و مرواریدی خودش عنوانی «بابک»، در منزل من که قرارگاه عبدالله نیز بود، با خط زیبای عبدالله و خط نه‌چندان بد من، نیم نیم نسخه‌برداری شد. (این رونوشت پس از حوادث درواز و شنگان راغ در تابستان 1354 خورشیدی، از بیم تلاشی‌شدن خانه من ناگزیر با اصل آن به جای دیگری انتقال یافت ...)

مسوده دومین طرح مرامی، یک سال و اندی پس از آن، در منزل من (واقع مکروریون اول بلاک 54 الف) در حالی که گرایش‌ها و سلیقه‌های متفاوت اندیشه و عمل انقلابی در درون سازمان بیشتر خود را آشکار می‌کرد، پس از شور و بحث‌های بسیار جدی میان بدخشی، باعث و عبدالله (حفیظ آهن‌گرپور)، با حضور و سهم‌گیری فعال دولت حکیم، انجنیر حسن

17 - من پس از عضویت در «سازمان» برای نخستین بار در یک کنفرانس سازمانی که در تخار (سنبله 1350 خورشیدی) برگزار شده بود، اشتراک ورزیدم. ویژه‌گی این کنفرانس برای من، نصیب شدن افتخار نخستین دیدار و آشنایی و همسفری با جاودانیاد مجید کلکانی در روز حرکت از کابل به سوی تخار غرض اشتراک در آن بود. بدخشی صبح همان روز به من گفت برو به منزل نورالله تالقانی (واقع کارته پروان)، کسی را که عاشق دیدارش استی (منظورش عبدالمجید کلکانی بود که علاقه‌مندی من به شخصیت انقلابی و حماسی وی را حتا زمان محصلی‌ام در مسکو می‌دانست) همانجا خواهی دید! من آنجا رفتم، مجید آغا با تالقانی در صحن حویلی ایستاده، منتظر بدخشی و آماده سفر بودند. بدخشی نیز به زودی آمد. هر چهارمان توسط تکسی لینی والگا که درپور آن خودی و مورد اعتماد بود، از کابل به سوی تخار حرکت کردیم. در آن زمان مجید آغا در اختفا به‌سر می‌برد؛ در جریان سفر این حالت او جداً مد نظر بدخشی و همراهان بود!

طی سالیان تحصیل در خارج با کتب فارسی کمتر سروکار داشتم. از برکت بیانیه جذاب مجید آغا در کنفرانس تخار که سخنوری قوی را به‌نمایش گذاشت، بار اول بود که کلمه «دریوزم‌گری» را شنیدم و یاد گرفتم!

بعداً چندین بار دیگر شانس نشستن پای صحبت «مجید آغا» نصیبم شد که جدا از جنبه‌های پر ابهت حماسی و انقلابی شخصیت شکوهمند وی، سیمای قدیس عیار فروتن و مهربان را همچو خاطره نجیب و ارجمند در ذهنم ماندگار و به‌یادگار گذاشت!

دروازی، بعضاً انجنیر رشید فرخاری و اشتراک من در بحث‌ها، با توافق همه‌گانی به‌دوش یکی از تابناک‌ترین چهره‌های حرفه‌ی سازمان، جوان دانشور، اندیشمند و قلم‌به‌دست توانمند، دولت حکیم «شفق» گذاشته شد.

شماری از دوستان هم‌نسل من و شاید تا ده سال جوان‌ترها نیز، کسانی که با باعث و حفیظ و دولت رابطه داشتند، می‌دانند که پاتوق سه تن از رفیقان حرفه‌ای: مولانا بحرالدین باعث، عبدالحفیظ پنجشیری و دولت حکیم زمانی که در کابل در اختفا می‌بودند تقریباً همیشه خانه من می‌بود. دومین طرح زیر نظر بدخشی و همین دوستان تحت نام طرح مرامی «جبهه دموکراتیک توده‌ای برای رهایی خلق‌های افغانستان» با مخفف (ج.د.ت.ر.خ.ا.) با طرح «اصول تشکیلاتی» و «رهنمودهای کار در روستا» در پایان سال 1353 در منزل من تکمیل و تا اواخر ماه حمل 1354 با رأی‌زنی‌های بیشتر نهایی شدند. سرانجام در پایان ماه حمل 1354 در جلسه مشترک کسانی که از آغاز در پروسه کار سهیم بودند، هر سه سند: طرح اصول مرامی، طرح اصول تشکیلاتی و رهنمودهای کار در روستا، اولین مرحله تصویب را با اتفاق آراء اشتراک‌کنندگان جلسه، پشت سر گذاشتند. پس از تصویب این اسناد تصمیم‌هایی نیز اتخاذ گردید. در اینجا عمده‌ترین آنها را ذکر می‌کنم:

- با توجه به اختناق نظام استبدادی و پلیسی سردار داوود، محتوا و رهنمودهای این اسناد با رعایت مخفی‌کاری شدید و با همکاری با اعتمادترین رفیقان برای مدت 6 ماه در نظر و عمل (تیوری و پراتیک) به آزمون گرفته شوند؛

- تا پایان میعاد 6 ماهه، مطابق ضابطه‌های مندرج در طرح اصول تشکیلاتی و شرایط مبارزه مخفی، از میان شایسته‌ترین و با اعتمادترین رفقا، نمایندگان عالی‌ترین ارگان تصمیم‌گیری مشخص شوند.

- در ختم مدت 6 ماه در محلی تعیین شده با برگزاری مخفیانه اجلاس عالی‌ترین ارگان تصمیم‌گیری با ارزیابی نتایج آزمون‌ها و آزمایش‌ها و در پرتو آن، با واردکردن تعدیل‌ها و تغییرهای لازم، طرح‌های مرامی و تشکیلاتی، تصویب نهایی بیابند.

- در روشنایی ارزیابی نتایج رهنمودهای کار در روستا و تشخیص پایگاه‌ها و امکانات ... در باره چگونگی برداشتن گام‌ها و آغاز اقدامات عملی بعدی، تصامیم مسؤولانه اتخاذ گردد.

کسانی در این جلسه‌ای که اسناد متذکره را تصویب و تصامیم فوق‌الذکر را اتخاذ کرد اشتراک داشتند، عبارت بودند از: محمدطاهر بدخشی، مولانا بحرالدین باعث، عبدالحفیظ آهنگرپور با نام مستعار (عبدالله)، دولت حکیم شفق، انجنیر محمد حسن، انجنیر عبدالرشید فرخاری، محبوب‌الله کوشانی

من در باب این طرح‌ها و این تصمیم‌ها و پیامدها و رخدادهای بعدی بحث جداگانه خواهم داشت.¹⁸ و هم در صدم تا نسخه‌های از همه آن طرح‌ها و اسناد را به‌دست آورم که خوشبختانه امیدواری‌هایی نیز پدید آمده است.

اما سوگمندانه حوادث زود هنگام ماه جوزای 1354 درواز و دستگیری مولانا باعث و عبدالله (حفیظ پنجشیری) و یاران‌شان در ماه سرطان همان سال در شنگان راغ، سرنوشت سازمان و سرنوشت فردی و جمعی همه ما و شاید کشور را نیز، به گونه دیگری رقم زد!

18 - در آخرین نشست مشترکی در رابطه با مولانا باعث که کاندید سفر زودرسی سازمانی به خارج بود، تصمیم گرفته شد برای آن که مشکل احتمالی برای مسافرتش به‌وجود نیاید، او تنها تا رستاق سفر کند. اما پس از پایان نشست که دوستان پراکنده شدند، دولت حکیم با نگرانی مطالبی را به من گفت که تفصیل آن در صحبت اختصاصی پیرامون موضوع، خواهد آمد.

این حوادث، دم دستگاه استخبارات سردار داؤود را با دست‌یاری و کمک هردو جناح «خلق و پرچم» ح.د.خ.ا که در نقش «پولیس سیاسی» با دولت داؤود همکاری بسیار نزدیک داشتند، بر آن واداشت تا برنامه استخباراتی را با استفاده از عنصر نفوذی جابه‌جاشده قبلی، برای ضربه زدن مرگ‌بار به سازمان ما طرح‌ریزی کنند. سوگمندانۀ حوادث بعدی به موفقانه پیاده‌شدن برنامه آن‌ها با توظیف و نقش‌آفرینی جاسوس نفوذی به‌نام محمداسماعیل اکبر مهر تایید زد!

نخستین نام علنی و رسمی «سازمان» بدخشی، «سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان (س.ا.ز.ا.)» است که پس از پشت‌سرگذاشتن چند طرح مرامی و تشکیلاتی قبلی که چند نام نیز جزء آنها بود و پیش‌تر بدان‌ها اشاره گردید، در اوضاع و شرایط خاص بر آن گذاشته شد. طرح‌های پیشین اگرچه هیچ‌کدام به علت‌های مختلف، مراحل پیشبینی‌شده تصویب نهایی را طی نکردند ولی هرکدام مرحله‌ای از رشد و بالندگی ساختار فکری و تشکیلاتی «سازمان» را بازتاب می‌دهد و در جای خود از اهمیت ویژه برخوردار است.

نام «سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان» (س.ا.ز.ا.) پس از حوادث سرطان 1354 درواز که ایجاد می‌کرد از بازتاب آن در مطبوعات برخی سازمان‌های دوست مربوط جنبش‌های رهایی‌بخش منطقه، با کاربرد نام‌هایی مانند «جریان ستم ملی»، «گروه ستم ملی»، «سازمان ستم ملی» و یا «سازمان طاهر بدخشی» که از سوی محافل حاکمه و یا رقبای سیاسی رایج شده بودند¹⁹، جلوگیری شود، به پیشنهاد یک‌تن از اعضای رهبری وقت (محمدرفعی) که خوشبختانه هنوز زنده و سالم است (مطمئنم خودش نیز صحت موضوع را رد نمی‌کند) در منزل زنده‌یاد بدخشی با حضورداشت بدخشی، دولت حکیم و برخی دوستان دیگر که من نیز در میان‌شان بودم، از جمع نام‌های قبلی و جدید پیشنهادی، به دلیل کوتاه‌بودن و واضح‌بودن مفهوم آن مورد پذیرش و تصویب قرار گرفت تا مناسبات با سازمان‌های دوست با همین نام برقرار شود و به‌جای نام‌های «رایج» در مطبوعات آن‌ها راه باز کند.

بدین‌سان در آستانه کودتای 7 ثور 1357 تنها یک «سازمان» سیاسی که بنیادگذار آن محمدطاهر بدخشی بود، وجود داشت که نام آن، آن‌گونه که پیشتر توضیح داده شد «سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان» (س.ا.ز.ا.) گذاشته شده بود. و یک گروه انشعابی که در خزان سال 1356 عمدتاً در اثر توطئه و تحقق مرحله نخست برنامه استخباراتی توسط عنصر «هزار چهره» که ذکرش رفت، از بدنه آن جدا شده بود و در درون سازمان به‌نام «فرکسیون» شهرت یافته بود.²⁰

19 - در این‌جا شاید خالی از دلچسپی نباشد بدانید که سکوت در برابر آن‌نام‌های «رایج»، آگاهانه بود و دلیل آن، استفاده از حنجره و ستیژ محافل برتری‌جو و سایر رقیبان فکری و سیاسی بدخشی، برای تبلیغ و مطرح‌شدن یکی از پیچیده‌ترین معضلات اجتماعی و سیاسی جامعه یعنی موجودیت «ستم ملی» به‌پیمانه بسیار وسیع بود و طبیعی است که بدخشی و رفقاییش چنین امکانی را در اختیار نداشتند. من در برابر پرسش از زنده‌یاد بدخشی که چرا برای «سازمان» نام نمی‌گذارید، این مطلب را پاسخ‌گونه و مستقیم از زبان خودش شنیده‌ام.

20 - این گروه به روایت یکی از اعضای سابق آن در اواخر ماه جوزای سال 1357 به نام «سازمان فداییان زحمتکشان افغانستان (سفرزا)» مسما شده است! به روایتی، جاسوس معلوم‌الحال به غرض اغوای جوانان، هنگام نام‌گذاری فرکسیونش با الهام از نام سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان (س.ا.ز.ا.) و نام «سازمان فداییان خلق ایران» به عوض کلمه «انقلابی» کلمه «فداییان» را که گویا رادیکال‌تر و با روان انقلابی و احساسات توفانی آوان جوانی در آن‌زمان هم‌آهنگی بیشتر داشت، آگاهانه برگزیده بود!

از آن تاریخ به بعد، هیچ‌گونه پیوند و وجه مشترک فکری و سیاسی و تشکیلاتی میان سازمان بدخشی (س.ا.ز.ا.) و آن گروه انشعابی وجود نداشته و هر کدام راه خود را رفته و سرنوشت جداگانه خود را داشته است²¹. بدین‌گونه:

بدخشی و سایر اعضای رهبری سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان (س.ا.ز.ا.) پس از آن‌که انشعاب به مثابه برنامه استخباراتی، عمدتاً با بهره‌برداری از دو پیش‌زمینه‌ای که بدان‌ها اشاره رفت و با سوء استفاده از احساسات پاک تعدادی از جوانان بی‌خبر و بی‌تجربه، در خزان سال 1356 خورشیدی بر آن‌ها تحمیل گردید، با درد و دریغ بسیار از آن‌چه اتفاق افتاده بود و با قبول آن واقعیت تلخ، بر آن شدند تا س.ا.ز.ا. را به مثابه یک سازمان مستقل سیاسی، با اصول اندیشه‌ی و ساختار معین تشکیلاتی، برای مبارزه دشوار در برابر بیداد و استبداد از نو بسیج و آماده سازند. اما در نخست می‌بایست بر پیامدها و دشواری‌های ساختاری و روانی ناشی از انشعاب، غلبه بیابند.

س.ا.ز.ا. تا پایان سال 1356 و اوایل سال 1357 خورشیدی، با راه‌اندازی نشست‌های توضیحی و اقناعی در مرکز و ولایات تقریباً بر همه پیامدها و ناگواری‌های ناشی از انشعاب چیره شد، ساختارهای تشکیلاتی خویش را مطابق شرایط مبارزه مخفی دوباره احیا و ایجاد کرد.

اما دیری نگذشته بود که کودتای فاجعه‌بار 7 ثور 1357 همه را غافل‌گیر کرد، تاریخ را به‌گونه دیگری رقم زد! و کشور را در کل دست‌خوش بحرانی چنان ژرف و گسترده‌ای ساخت که تا هنوز ادامه دارد و پایان فاجعه هنوز ناپیدا است!

به تاریخ 14 ثور 1357 نشستی به ریاست م.ط. بدخشی و اشتراک بیش از چهل تن از اعضای رهبری و کدرهای ملکی (حرفه‌ای و غیرحرفه‌ای) و نظامی س.ا.ز.ا. در شهر کابل برپا شد تا این رویداد را با پیامدهای احتمالی آن برای کشور، مردم و س.ا.ز.ا. به تحلیل و ارزیابی بگیرد²². تحلیل‌ها عمیق و بر مبنای آن، پیش‌فرض‌ها نیز دقیق بودند. رژیم کودتا به سوی ایجاد یک نظام توتالیتر وابسته و خودکامه و دیکتاتوری فردی پیش می‌رفت. پیامدهای چنین نظامی کشتار و وحشت بود و بربادی وطن و مردم؛ تبدیل‌شدن کشور به میدان تجاوز، اشغال و جنگ‌های نیابتی و مداخله‌های روزافزون ابرقدرت‌ها و قدرت‌های منطقی.

پس از پیروزی کودتای 7 ثور 1357 و اعلان حاکمیت حزب دمکراتیک خلق افغانستان و معرفی اعضای رهبری دولت و حکومت از راه رسانه‌ها، بدخشی بنابر شناخت قبلی برای تبریگی، به دفتر هر یک از اعضای رهبری حزب، دولت و اعضای کابینه که از سابق می‌شناخت، رفت و تنها ببرک کارمل را استثناً قرار داد و نه آن زمان و نه پس از تقررش به حیث رییس تألیف و ترجمه، به تبریگی و ملاقات وی رفت!

21 - اینجا فقط «گروه انشعابی» مد نظر است نه چهره‌های منفرد آن که با گذشت زمان، تعدادی از آن گروه فاصله گرفته و به س.ا.ز.ا. پیوسته اند.

22 - من در پاسخ به پرسش دوم «کمیسسیون تدارک برگزاری از سی و پنجمین سالگرد شهادت محمد طاهر بدخشی» در شهر تورنتوی کانادا (دسامبر 2014)، در مورد این نشست و فیصله‌های آن، در مصاحبه با استاد میرکریم‌شاه خان در شهر دویسبورگ آلمان بیش‌تر حرف زده‌ام. کسانی که می‌خواهند بیش‌تر بدانند با مراجعه به آرشیف سایت‌های «خراسان‌زمین» و یا «گفتمان»، می‌توانند به آن مصاحبه نگاه کنند.

دو سه هفته بعد حفیظ الله امین، بدخشی را به همکاری با دولت دعوت کرد که بدخشی از سه وظیفه پیشنهادی وی، اندکی پیش از انقضای مدت ضرب الاجل، پُست ریاست تألیف و ترجمه در وزارت تعلیم و تربیه را پذیرفت²³.

پس از آنکه بدخشی وظیفه ریاست تألیف و ترجمه را به دوش گرفت، چگونگی سرنوشت و آینده سازمان با وی مطرح گردید. بدخشی گفت که حفیظ الله امین پس از کودتای ثور، موجودیت هیچ سازمان سیاسی را تحمل نمی‌کند و از تبریک گفتن ظاهر افق به نمایندگی از سازمانش، جمعیت انقلابی زحمتکشان افغانستان (جازا) به مناسبت پیروزی کودتای ثور، روایت کرد که امین را برآشفته ساخته بود. امین به افق هشدار داده بود که انقلاب پیروز شده است دیگر به «جمعیت انقلابی...» نیازی نیست!

اما ما اعضای کمیته رهبری س.ا.ز.ا. بر حفظ سازمان (س.ا.ز.ا.) تأکید داشتیم و مصرانه توافق بدخشی را می‌طلبیدیم!

هم‌زمان با رئیس شدن و مصروفیت دولتی بدخشی و عملاً فاصله‌گرفتنش از سازمان، هیچ عضو رهبری نمی‌توانست به تنهایی جای خالی او را پُر کند.

در نخستین اجلاس کمیته رهبری بدون حضور بدخشی، من پیشنهاد کردم برای پُر کردن این خلای رهبری باید نهادی به نام بوروی سیاسی به مثابه ارگان دایماً فعال، متشکل از 3 عضو، با انتخاب از بین اعضای کمیته رهبری ایجاد شود که خوشبختانه مورد توافق همه اعضای جلسه قرار گرفت.

در این نشست که در منزل من واقع مکروریون اول برپا شده بود این اعضای کمیته رهبری وقت س.ا.ز.ا. حضور داشتند: زنده‌یادان: دولت محمد حکیم، انجنیر محمدحسن دروازی، انجنیر محمدرشید فرخاری و استاد محمدبخش فلک. آن‌هایی که هنوز زنده اند: محمدبشیر بغلانی، ظهور الله ظهوری، محمدرفع و محبوب الله کوشانی. شاید همه رفیقان کم و بیش شایستگی عضویت این نهاد نو را داشتند اما من به دلایلی سه تن را بیشتر ترجیح می‌دادم و پیشنهاد کردم: دولت محمد حکیم، ظهور الله ظهوری و محمدرفع.

با اطمینان می‌توانم گفت که همه دوستان به این پیشنهاد من توافق می‌کردند، اگر دولت حکیم پای خود را پس نمی‌کشید و با یکدندگی بسیار مرا به جای خود معرفی نمی‌کرد. هنگامی من نیز اصرار ورزیدم که تو (دولت حکیم) به حیث رفیق حرفه‌یی و جان به کف و از شادترین استعداد های وطن، هزار بار نسبت به من برای قبول این مسؤولیت شایسته‌تری، نپذیرفت و با خنده خاص و شیوه گفتار ویژه‌ای که داشت گفت، مرا می‌شناسی و می‌دانی که اگر خود را همین دم نسبت به تو ارجح می‌دانستم برایت شانس نمی‌دادم. او با روح بزرگ و فروتنی طبیعی که داشت ذره‌نوازی می‌کرد. پافشاری زیاد من سودی نداشت و دوستان دیگر نیز بیشتر از آن را بیهوده یافتند.

بدین ترتیب برای نخستین بار در تاریخ س.ا.ز.ا. این سه تن از سوی کمیته رهبری وقت به حیث اعضای بوروی سیاسی انتخاب شدند: ظهور الله ظهوری، محمدرفع و محبوب الله کوشانی.

سپس دوستان کمیته رهبری برای این که از بین این سه تن در غیاب شان یک نفر را به حیث «منشی بوروی سیاسی»²⁴ برگزینند، از اعضای «بوروی سیاسی» خواهش کردند تا اتاق جلسه را ترک کنند.

23 - به پاورقی شماره 22 نگاه کنید.

24 - سوء تعبیر و مغالطه نشود؛ تا آن زمان که همه فعالیت‌ها هنوز بر محور شخصیت و رهبری بدخشی جریان داشت، اصطلاحات تشکیلاتی دیگری در سازمان ما معمول بود مانند: کمیته رهبری، کمیته ولایتی

پس از گزینش، دوباره ما را به جلسه دعوت کردند و محمدبشیر بغلانی فیصله کمیته رهبری را با این مضمون ابلاغ کرد: چون از سه عضو بوروی سیاسی دو تن آن از بدخشان است، مصلحت و تصمیم ما بر این شد که منشی آن از بدخشان نباشد. بنابراین محمدرفیع به حیث منشی بوروی سیاسی تعیین گردید²⁵.

به این ترتیب با محروم شدن از رهبری مستقیم بدخشی که در واقع در آن زمان جبران‌ناپذیر بود، گویا خواستیم خلای حضور او را با ایجاد نهاد جدید قسماً جبران کنیم.

پس از پذیرش پُست ریاست در وزارت تعلیم و تربیه از سوی بدخشی، واکنش‌ها در برابر وی در کمیته رهبری س.ا.ز.ا. متفاوت بود و به‌طور کلی سه موضع‌گیری مشخص شده بود.

کسی با برخورد احساساتی او را به خیانت متهم می‌ساخت و اخراجش از سازمان را مطرح می‌کرد. شماری دوام مبارزه را بدون او و یا کم از کم بدون برخورداری از مشوره‌های او ناممکن می‌دانستند و تمایل نه چندان پنهان‌شان با همه تردید و تشویش، همسویی با او بود.

تعدادی دیگر که دشواری وضع را در کل و دشواری وضع خاص بدخشی را نیز درک می‌کردند، یگانه شرط و ضامن تداوم راه برگزیده، حفظ و بقای سازمانی را می‌دانستند که بدخشی بنیاد گذاشته بود و کوله‌بار سنگینی از پیکار دشوار و جانبازی و ایثار در راه آزادی، آگاهی و عدالت‌خواهی ... را به دوش کشیده بود و به بلوغ، انسجام و پختگی نسبی فکری، سیاسی و تشکیلاتی نیز رسیده بود.

و از آنجا که نقش و جایگاه بدخشی در سازمان، دارای اهمیت ویژه و استثنایی بود، این عده هنوز امید به تغییر موضع‌گیری از جانب او را کاملاً از دست نداده بودند ولی می‌خواستند در صورت رد شدن پیشنهادهای مشخصی که به وی ارائه می‌شود برخورد با وی اصولی و با رعایت موازین تشکیلاتی همراه باشد.

در چند نشست پی‌هم کمیته رهبری بعضاً با اشتراک تعدادی از کدرها، پس از شور و بحث‌های داغ در باره بدخشی و موضع‌گیری و موقف جدیدش، دو موضع و گرایش نخستین مردود دانسته شد و تقریباً همه به موضع سوم به‌تدریج نزدیک شده و سرانجام آن را تأیید کردند.

تصمیم کمیته رهبری بر آن شد تا موضوع با بدخشی در میان گذاشته شود. دولت حکیم و من برای انجام این کار گمارده شدیم. فیصله‌ها و پیشنهادهای احتمالی با امکان تعدیل آن‌ها آماده شدند و در صورت جلب توافق بدخشی به حفظ گونه‌ای از رابطه، صلاحیت تعدیل آن‌ها به ما دو تن، تفویض گردید. همزمان به ما وظیفه بسیار سنگین دیگری نیز سپرده شد تا در صورت عدم توافق بدخشی با همه‌ی آن پیشنهادها، فیصله نهایی کمیته رهبری را برایش ابلاغ کنیم!

زنده یاد دولت حکیم و من به منزل جاودان یاد بدخشی واقع در بلاک 18 مکروریون اول رفتیم. در کتابخانه‌اش با هم نشستیم و موضوع را مطرح کردیم.

برایش گفتیم ما سازمان را به هر قیمتی باشد نگاه می‌کنیم. فقط مشوره‌های‌تان را از ما دریغ ندارید. رابط را خود شما تعیین کنید. بدخشی از عدم تحمل ح.د.خ.ا. به‌ویژه حفیظ‌الله امین و

...، منشی کمیته ولایتی ... کمیته اجرائیه ...، کمیته پوهنتون، منشی کمیته پوهنتون، کمیته رهبری شاهین، کمیته شهر ...، منشی کمیته شهر ... و انواع کمیسیون‌ها... اما هنوز مصطلحات بوروی سیاسی، کمیته مرکزی، منشی اول ... رایج نشده بود.

25 - چند روز بعد، محمد بشیر بغلانی برحسب تصادف با زنده‌یاد بدخشی مواجه شده بود؛ بغلانی پس از خبر شدن بدخشی از این تصمیم و در پیوند با آن، از زبان وی روایتی داشت که من نیز شنونده آن بودم؛ اما بازگو کردنش از زبان من شایسته نیست. شاید بغلانی روزی آن را هم‌چون نگاه دوراندیشانه سیاسی بدخشی بازگویی بکند یا نکند!

عواقب وخیم و وحشتناک این کار برای سازمان صحبت کرد که دقیق بود و ما نیز می‌دانستیم. به‌ویژه بدخشی از پی‌آمدهای بسیار ناگوار برای سازمان بیش از همه بیمناک بود!

جزئیات باشد به وقت دیگر. سوگمندانه با همه استدلال و انعطاف و التماس نتیجه منفی بود. و ما دوتن سفیران کمیته رهبری س.ا.ز.ا. جز اجرای دستور اکید کمیته رهبری و ابلاغ فیصله نهایی آن برای جاودان‌یاد بدخشی، مبنی بر تعلیق 6 ماهه عضویتش از سازمانی که خود ایجادش کرده و رهبرش بود، گزیر و گزیری نداشتیم!

در حالی‌که من و دولت حکیم باور نزدیک به یقین داشتیم که راه برگزیده‌اش، راه رهایی از دام دژخیمان جنایت‌کار ح.د.خ.ا. نیست، اما از ته دل آرزو می‌کردیم که کاشکی شانسی برای نجاتش باشد! و این باور و امید را با اندوه بی‌کران، با صراحت و صمیمیت دردآلود با خودش نیز در میان گذاشتیم و با بیان آرزومندی نه‌چندان امیدوار «صغیرمان نسازید!» با بغض در گلو و با دل پر از غم و حسرت و چشمان اشکبار خداحافظی کردیم!

گزارش این آخرین دیدار «رسمی» سازمانی با جاودان‌یاد محمد طاهر بدخشی برای کمیته رهبری س.ا.ز.ا. نیز بسیار دردآور و غم‌بار بود و همه‌مان در فضای بهت‌زده و اندوهگین و در سکوت سنگین و سهمگین خود را «یتیم» احساس می‌کردیم.

آری، راه مبارزه در جوامعی از هر لحاظ عقب‌مانده و استبدادزده، خم و پیچ بسیار و گاهی ناشناخته و پیشبینی ناشونده‌ئی دارد!

«قیام مسلحانه» عنصر هزار چهره استخباراتی به‌نام محمداسماعیل اکبر بخش دوم سناریوی برنامه ریزی شده‌ای بود که به اندازه خود کودتای ثور س.ا.ز.ا. را غافلگیر کرد. جاسوس بدسگال از نام مولانا بحرالدین باعث و از شور و احساسات انقلابی جوانان بی‌خبر سوء استفاده کرده بود؛ ولی برای دستگیرشوندگان احتمالی، پیشاپیش تأکید کرد که به‌جای آدرس اصلی که خودش بود با پروژه استخباراتی‌اش، آن را عوضی دهند: آدرس بدخشی و سازمانش را!

چون وظیفه «عنصر هزار چهره» استخباراتی، زیرضربه قرار دادن همه پرورش‌یافتگان مکتب فکری بدخشی بود؛ برای او فرقی نمی‌کرد که در کدام صف قرار دارند. او باید وظیفه خاینانه خود را موفقانه انجام می‌داد که داد!

پی‌آمدهای این «قیام» برای رهروان، پروردگان و هواداران خط فکری بدخشی بسیار خون‌بار، هولناک و مرگ‌آفرین بود.

بیش از 90 درصد اعضای رهبری و کدرهای س.ا.ز.ا. به‌شمول بدخشی، دولت حکیم، انجنیر حسن، انجنیر رشید فرخاری، و کدرهای ارشد مانند مولاداد، محمدشاه ... به همین بهانه دستگیر، زندانی، شکنجه و به‌جوخه مرگ سپرده شدند. مولانا بحرالدین باعث و حفیظ پنجشیری از اعضای ارشد رهبری س.ا.ز.ا. و ربانی، نعمت الله، امین‌الدین، عبدالاول، ... که از کدرهای برجسته سازمان و زندانیان دوران داوود بودند²⁶، نیز در واقع در آتش خیانت همین «جاسوس هزار چهره» سوختند.

26 - مولانا بحرالدین باعث، حفیظ آهنگرپور و همراهان‌شان همه اعضای یک سازمان سیاسی و زندانیان سیاسی دوران جمهوری داوود بودند که از طرف «محکمه اختصاصی نظامی» آن رژیم به مدت‌های مختلف حبس محکوم شده بودند. پس از کودتای 7 ثور 1357 که منجر به سرنگونی رژیم داوود گردید، باید بیدرنگ از زندان رها می‌شدند. آن‌ها خلاف تمام موازین پذیرفته‌شده بین‌المللی نه‌تنها رها نشدند که رژیم جنایتکار ح.د.خ.ا. چند ماه بعد مولانا باعث را ... و با گذشت چند ماه دیگر حفیظ آهنگرپور

به تعداد صدها کدر برجسته نظامی و ملکی و هزاران عضو و هواخواه این راه، قربانی توطئه این جاسوس معلوم‌الحال شده اند.²⁷

با وجود آن‌که، این هزینه و تلفات انسانی برای س.ا.ز.ا. بسیار سنگین و جبران‌ناپذیر بود. اما س.ا.ز.ا. تسلیم نشد. با آخرین نفس‌هایی که برایش مانده بود، در درون و بیرون زندان به زندگی دشوار خویش ادامه داد.

در همین‌جا بایست به ایفای نقش شایسته و رسالت مبارزه‌جویانه و افتخارآمیز آن عده رفیقان و عزیزانی که خوش‌بختانه هنوز زندانی نشده بودند، در ادامه راه و رسم مبارزه، در تأمین ارتباط با زندانیان و باخبری از خانواده‌های آن‌ها و شهیدان، در فراهم‌سازی مساعدت به خانواده‌های نیازمند، اشاره کرد که در آن شرایط تسلط اختناق فاشیستی، از هیچ‌نوع تلاش انسانی و سازمانی دریغ نکردند.

نام‌های تعدادی از این دوستان این‌هاست: جنرال محمدامیر بقایی، انجنیر محمد ابرار، استاد سیف‌الدین سیحون، محمدحسن رستاقی، زنده‌یاد حبیب جان جرمی، انجنیر سلطان محمود، انجنیر محمد رضا خاشی، مسعودخان یفتلی، استاد فخرالدین خان، استاد شجاع‌الدین خراسانی، استاد میرکریم‌شاه خان، زنده‌یاد استاد زبیدالله خان، استاد عبدالحمید خان، قیوم جان، زنده‌یاد استاد شاکر خان، استاد عطاباری خان، استاد عبدالمجید خان ...

به‌تاریخ 6 جدی 1358 خورشیدی برای جلوگیری از سقوط رژیم وابسته، اتحادشوروی به خاک افغانستان تجاوز نظامی کرد و آن‌را اشغال نمود.

(عبدالله) را با بقیه همراهانش که محبوسین دوران داوود و در حال سپری‌کردن مدت محکومیت خویش در زندان پل‌چرخ بودند، به جوخه اعدام سپرد. ارتکاب این جنایت و هزاران جنایت شبیه آن توسط رژیم حزب دموکراتیک خلق افغانستان، مطابق قوانین بین‌المللی «جنایت علیه بشریت» به‌شمار می‌آید. از زبان زنده‌یاد بدخشی که تا قبل از محبوسیت خودش، سخت در تلاش آزادی این زندانیان سیاسی بود، با نقل قول از غلام‌دستگیر پنجشیری عضو بیرونی سیاسی ح.د.خ.ا. و وزیر تعلیم و تربیه وقت، شنیدم شخصی به نام اقبال وزیری (اصلاً پاکستانی و فارغ‌لیسه خوشحال خان کابل بود و مانند امروز و دیروز، از سهمیه بورس‌های تحصیلی جوانان افغانستان در خارج استفاده کرده بود؛ من او را هنگام تحصیل در دانشگاه دولتی مسکو از نزدیک می‌شناختم!) که پس از کودتای ثور رئیس عمومی سیاسی وزارت دفاع افغانستان مقرر شده بود، ذهنیت امین را تغییر داده بود که «این ستمی‌های بسیار خطرناک» را رها نکند! غلام‌دستگیر پنجشیری در کتابش «ظهور و زوال حاکمیت ح.د.خ.ا.» در پیوند با این زندانیان سیاسی، روایتی دیگری دارد؛ از نقش اقبال وزیری در این رابطه تذکری نداده است!

27 - ارقام و فهرست این قربانیان که سر به هزاران می‌زند، با توجه به شرایط و شیوه مبارزه مخفی که نمی‌توان نام همه اعضا را در لست و فهرست واحدی شامل کرد و بنابر خصوصیات عمیقاً محلی و فقدان آمار رسمی زندانیان و قربانیان، باید با استمداد و کسب معلومات از بازماندگان، دوستان، همکاران، همسایه‌ها، هم‌گذری‌ها، هم‌روستایی‌ها، هم‌شهری‌ها، هم‌ولایتی‌ها و هر امکان دیگر همواره درج و یادداشت شود تا هم یاد و خاطره مظلومیت آن‌ها و همه مردمان بی‌گناه این سرزمین که بدون محاکمه به دست دژخیمان رژیم خونخوار وقت نابود شده اند، به فراموشی سپرده نشود و هم روزی با برپایی یک دولت ملی و مردمی که در تاریخ افغانستان تا کنون هرگز وجود نداشته است، «استخوان قاتلین و جنایت‌کاران» فاشیست و سادیست آن‌ها نیز محاکمه و محکوم نفرین ابدی مردم و تاریخ این وطن گردد. تمام ساختارهای حزبی چنان که بارها تأکید شده، هیچ‌گاه نباید از این امر خطیر انسانی و ملی غافل بمانند.

فهرست نام‌های نظامی‌ها و ملکی‌هایی که در «قیام» شرکت ورزیده اند، با توجه به «منطق» و قوانین جنگ، باید جداگانه ترتیب شود. آن‌ها نیز قربانی فریب و حيله‌گری «عنصر هزار چهره» استخباراتی شده اند؛ و آن‌ها نیز شهیدان و جانباخته‌گان مکتب فکری بدخشی می‌باشند.

تاریخ مصرف امین برای اربابش سپری شده بود. ارباب خارجی و همدستان داخلی معدومش کردند؛ همپالکی رقیب وی، ببرک کارمل را به جایش نشانند.²⁸

پس از سقوط حفیظ‌الله امین، شماری از اعضای رهبری و کدرهای برجسته سازمان شانس زندگی دوباره یافتند. از اعضای سابق رهبری س.ا.ز.ا، 4 تن از زندان پل چرخی جان به سلامت بردند. این چهار تن که پس از اعلان «عفو عمومی»، در 16 جدی 1358 از زندان رها شدند، عبارت بودند از: محمد رفیع، ظهورالله ظهوری، زنده‌یاد محمد بخش فلک و محبوب‌الله کوشانی. یک تن دیگر از اعضای رهبری که مدتی پس از کودتای 7 ثور به تاجیکستان سفر کرده بود و یک ونیم — دو ماه بعد از سرنگونی «امین» به وطن بازگشت، محمد بشیر بغلانی بود. همچنان زنده‌یاد خلیل‌الله رستاقی که پس از تحمل تلفات سنگین در رهبری، عملاً در قبول مسؤولیت‌ها سهم بیشتر و نقش فعال‌تری را به عهده گرفته بود. استاد جمشید خاوری از پیش‌کسوتانی که همیشه الگوی صداقت، راست‌کاری و اعتماد بوده است، از آغاز مرحله احیاء و بازسازی سازمان پس از رهایی از زندان، الی پایان فعالیت قانونی س.ا.ز.ا. پیهم به عضویت ارگان‌های رهبری و ریاست کمیسیون‌های تفتیش و کنترل (نظارت و بررسی) مرکزی برگزیده شده است.

از کدرهای برجسته و رهبری کمیته‌های ولایتی خوشبختانه شماری از زندان پل چرخی جان سالم به‌در بردند که به‌زودی مسؤولیت‌های سنگینی را در ارگان‌های رهبری مرکزی، ولایتی و محلی س.ا.ز.ا. به‌دوش گرفتند. از آن جمله اند: قیام‌الدین «قیام» مشهور به «پهلوان» که احیاء و بازسازی بزرگترین تشکیلات ولایتی س.ا.ز.ا. در بدخشان، ثمره نقش استثنایی و تلاش‌های شباروزی او و زحمات بی‌دریغ و خستگی‌ناپذیر دیگر اعضای باافتخار کمیته ولایتی سازمان مانند زنده‌یاد استاد فرزانه و شاعر نامدار و مبارز سنگردار سید شربت باقری، زنده‌یاد استاد محمد شریف خان، زنده‌یاد شاه‌جان، زنده‌یاد نورعلی خان، استاد مجیدخان، عبدالغفور خان (مشهور به علاقه‌دار)... می باشد؛ استاد داوود جان، استاد سلیم خان، استاد سید فیروز خان، استاد عین‌علی شاه خان، زنده‌یاد محمداکرم خان پیلوت، محمد کاظم خان پیلوت، و شمار دیگر... که هر کدام در مرحله احیاء و بازسازی س.ا.ز.ا. و قبول مسؤولیت‌ها در سطوح مختلف تشکیلات سازمان نقش‌های بسیار سازنده و ارجمندی داشته اند.

همچنان محصل جوان به نام خواجه الف که پس از رهایی در عفو عمومی 16 جدی 1358 از محبس پل چرخی و شمولیت مجدد و ادامه تحصیل در دانشگاه کابل دوباره زندانی گردید

28 - مقدرات حاکمیت در جغرافیای دیروز ما از شاه شجاع و در جغرافیای سیاسی موجود ما از امیرعبدالرحمان تا کنون، چنین رقم خورده است. این «سناریو» با «پرسوناژ» دیگر در زمان دیگر و توسط ارباب دیگر بعضاً به شکل بسیار مشابه و مضحکی تکرار شده است. از دست‌نشانندگان انگریزی و روسی و پاکستانی (پشاور، راولپندی و «امیرالمومنین» معیوب) که بگذریم نمونه برجسته و انکارناپذیر «مدرن» و امریکایی آن، به‌کرسی قدرت‌نشانند حامد کرزی و اشرف غنی است. حامد کرزی پس از آن‌که با یک پروژه دقیق طراحی‌شده، توسط تیم ارباب پیشین کاخ سفید (بوش پسر)، با آن عکس تاریخی شرم‌آور در حلقه محافظین امریکایی‌اش به کرسی قدرت نصب شد و ارباب کنونی «کاخ سفید» (اوباما) شاید به دلیل دزدی‌های میلیارد دلاری و بی‌کفایتی‌ها و بی‌عزضگی‌های بی‌شمار خود وی و دم و دستگاه فاسدش...، به‌تناسب ارباب پیشین، ظاهراً نسبت به او «کم‌مهری» نشان داد و بقایش در قدرت را تضمین نکرد، از اکت و اداهای به‌ظاهر «ملی» پُر از مضحکه و خنده‌آور اما زیانبار به‌حال کشور تاکنون کم نیاورده است! پس از به‌سواپی‌کشاندن انتخابات ریاست جمهوری و خیانت در یک پروسه ملی با مهندسی و مدیریت حامد کرزی و کمیسیون انتخاباتی‌اش، چگونگی ایجاد «حکومت وحدت ملی» و درامه مفتضح «انتصاب» رئیس‌جمهور و «رئیس اجرائیه» توسط جان کری وزیر خارجه امریکا را، همه با درد و انزجار در پرده تلویزیون‌ها تماشا کردیم و هم‌زمان، سردی عرق شرم بر جبین‌مان را نیز احساس نمودیم!

و وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها را متحمل شد؛ نه تنها سنگر رها نکرد، بلکه به‌حیث سمبولی از صداقت، شهامت و پایه‌داری، با برخورداری از استعداد سرشار و پشت‌کار خسته‌گی‌ناپذیر به زودی در سطوح ارگان‌های رهبری س.ا.ز.ا. از راه انتخابات دموکراتیک، برگزیده شد.

کوتاه سخن آنکه، آغاز مرحله احیاء و بازسازی س.ا.ز.ا. با زندگی دوباره و رهایی شماری از اعضای س.ا.ز.ا. از زندان‌ها، با شور و هیجان و تحرک زیاد همراه بود.

چند تن از اعضای رهبری پیشین و کدرهای برجسته س.ا.ز.ا. پس از رهایی از زندان، هرچند خود را در معرض داوری مجدد دوستان قرار دادند اما باز هم از اعتماد برخوردار بودند. ساختارهای تشکیلاتی در مرکز و ولایات و محلات احیا و ایجاد می‌شد. دید و وادیده‌ها و پرسش و پاسخ‌ها روز افزون بود. روز تا روز بر حجم کارها افزوده می‌شد.

بقایای رهبری پیشین که با بازگشت محمدبشیر بغلانی به وطن به 5 تن رسیده بود، هم از نظر ساختاری و هم از نگاه توانمندی‌های کاری و رسیدگی لازم به حجم رو به افزایش کارها در استقامت‌های مختلف، نمی‌توانست به همه نیازها پاسخگو باشد.

در آن شرایط به جز از رأی‌زنی و مشوره با کدرها و فعالین برجسته س.ا.ز.ا. که سنگینی کار و بار اصلی احیا و بازسازی را عملاً به‌دوش داشتند و در نظر گرفتن مطالبات روز افزون آن‌ها، مبنی بر تأسیس و ایجاد نهادهای مورد ضرورت، متناسب با گسترده‌گی و حجم رو به‌افزایش عرصه‌ها و استقامت‌های کاری، راه اصولی دیگری وجود نداشت.

نتیجه مشوره‌ها و رأی‌زنی‌ها این شد که بقایای کمیته رهبری سابق توسعه یابد؛ و در اجلاس وسیع کدرها و فعالین، از میان کدرهای پیش‌گام و شایسته ملکی و نظامی س.ا.ز.ا. اعضای جدید با رأی‌گیری مخفی، به‌تعداد مورد توافق، به‌عضویت آن برگزیده شوند. فیصله کمیته رهبری در این رابطه صرف با یک رأی مخالف و بقیه همه رأی موافق اتخاذ گردید.

بدین‌گونه در اوایل سال 1359 تعداد اعضای کمیته رهبری به‌شمول 5 عضو سابق به 15 تن رسید. و 15 تن دیگر به‌عضویت علی‌البدل انتخاب شدند و با این‌گزینه‌ها، نام آن به کمیته مرکزی س.ا.ز.ا. تغییر یافت.

در نخستین اجلاس مشترک کمیته مرکزی (با سهمگیری اعضای اصلی و علی‌البدل آن که «پلینوم» نامیده شد) از طریق رأی‌گیری سری و مستقیم برای نخستین بار «منشی اول» کمیته مرکزی س.ا.ز.ا. انتخاب گردید. سوگمندان بار سنگین این اعتماد و مسؤولیت بزرگ به‌شانه‌های ناتوان من گذاشته شد.²⁹

29 - باور کردن به آن‌چه هم‌اکنون می‌گویم، شاید برای خواننده دشوار باشد و با سنت و «فرهنگ سیاسی» در کشور ما و بسیاری از کشورهای سطح پایین سواد و فرهنگ و سطح نازل رشد اقتصادی و اجتماعی و سیاسی هم‌خوانی نداشته باشد؛ اما من راست می‌گویم.

از هنگامی که به سیاست آگاهانه رو آورده‌ام و مبارزه در برابر عوامل فقر و جهل، بیداد و استبداد را بسان یک وظیفه و مسؤولیت پذیرفته‌ام و برای طرد آن عوامل و فراهم‌سازی شرایط به‌زیستی انسان در کل و انسان محروم، مظلوم و فرودست جامعه به‌ویژه، به سازمان سیاسی و حزب نیز همچون ابزار دستیابی به آن اهداف انسانی از راه روشنگری و سازماندهی نگاه کرده‌ام؛ هرگز و هیچ‌گاه در این فکر نبوده‌ام که در کجای کار و کدام موقف سازمانی و حزبی قرار دارم. برایم مهم نبوده است که «منشی اول» باشم یا یک عضو عادی! زیرا آن‌چه بیش از همه برایم اهمیت داشته است، تعهد و عضویت آگاهانه به یک حزب و سازمان سیاسی می‌باشد؛ چون سخت باورمندم که مبارزه کردن به‌خاطر آزادی و عدالت، به‌خاطر رهایی انسان از اسارت انواع ستم و بی‌عدالتی، وظیفه است نه موقف‌طلبی و امتیازخواهی فردی؛ و نیز باور دارم اگر عضو حزب و سازمان سیاسی راست‌کار و صادق باشد و به خرد جمعی تکیه کند، کم و بیش جایگاهی را که با توجه به واقعیت‌های آن جامعه به صورت نسبی درخورش است برایش قایل می‌شوند! در هر موقف سازمانی که بودم فقط آنچه را که فکر می‌کردم در توانم است، کم و بیش انجام می‌دادم. حرفی را که درست می‌پنداشتم، از بیانش باکی نداشتم. از هرکسی، عالم و عامی چیزهایی

س.ا.ز.ا. از هنگامی که به احیا و بازسازی خویش آغاز کرده بود، همزمان باید با دو گرایش ناسالم و انحرافی در درون سازمان نیز دست و پنجه نرم می‌کرد. این دو گرایش عبارت بودند از: گرایش «تسلیم‌طلبانه» و گرایش «انحلال‌گرانه».

بدیهی‌ست هر رویداد و حادثه بزرگ در مقیاس کشور، واکنش‌های مختلفی را در سطح جامعه، احزاب و سازمان‌های سیاسی و اجتماعی ... و حتا افراد عادی جامعه پدید می‌آورد. تجاوز ارتش سرخ به افغانستان و تغییر رهبری وابسته در حزب دموکراتیک خلق افغانستان (ح.د.خ.ا.) نیز چنین حادثه‌ای بود.

این وضعیت جدید خواه خواه بالای س.ا.ز.ا.، متحدین و هواداران آن نیز تاثیرات متفاوتی را به‌جا می‌گذاشت که پدیدآمدن دو گرایش فوق نیز از نتایج آن بود.

با تجاوز نظامی اتحاد شوروی به افغانستان جنبش مقاومت خودجوش و مجاهدت مردم کشور روز تا روز وسعت و پهنای بیشتر و خصلت ملی گسترده‌تر و سراسری می‌یافت.

غرب با رهبری امریکا بهترین فرصت را به دست آورد تا از ایدئولوژی اسلام سیاسی در برابر ایدئولوژی گویا «کمونیستی» به مثابه ابزار نیرومند استفاده نماید و با حمایت مالی و تسلیحاتی و تبلیغاتی از احزاب و تنظیم‌های اسلامی، در برابر نفوذ اندیشه ملی و رشد و رسوخ نیروهای ملی در درون جنبش مقاومت خودانگیخته مردمی که مضمون رهایی‌بخش داشت، از همان آغاز برای بیمه کردن تجاوز آینده خودش سد و مانع ایجاد کند.

س.ا.ز.ا. که از یک سو خطرات استفاده ابزاری و سیاسی از دین برایش قابل پیشبینی بود و از سویی مضمون جنبش مقاومت در برابر تجاوز نظامی اتحاد شوروی را آزادی‌بخش می‌دانست با همه خالی بودن دست، به این نتیجه رسید تا در برابر غصب رهبری جنبش توسط نیروهای ارتجاعی و کاسب‌کاران دینی، بایستد؛ اما در آغاز می‌بایست با دو گرایش انحرافی (تسلیم‌طلبانه و انحلال‌گرانه) درون سازمانی که قبلاً بدان‌ها اشاره شد و با گذشت هر روز علایم بیشتری از خود تبارز می‌داد، حسابش را روشن سازد.

آموختم. به سخن دیگران با حرمت و دقت گوش دادم و یا اگر حرف‌شان را نپسندیدم با استدلال و صراحت رد کردم. همه چیز به همین سادگی بوده است. (ادامه در زیرنویس صفحه بعدی)

هرگز و هیچ‌گاه در صدد نبوده‌ام که کسی مرا در فلان موقف بالای سازمانی و حزبی نامزد کند. محلی‌گرایی و پارتی‌بازی را در کار حزبی همیشه مردود دانسته به چنین شیوه‌ها متوسل نشده‌ام و آن را به کار سازمان و حزب زیان‌بار می‌دانستم و می‌دانم.

من در کار حزبی و رهبری آن به خرد جمعی باور دارم، اما به هیچ‌رو به نقش فرد، شایستگی‌ها و توانایی‌های او و «فردیت» او، کم بها نداده‌ام؛ به ویژه «قاطعیت» او در «تصمیم‌گیری»‌های مهم و به‌موقع را، بسیار با ارزش پنداشته، نبود و کمبود این صفات را در وجود «فرد» مسؤول به بهانه تکیه بر «خرد جمعی»، بی‌عرضگی و بی‌کفایتی او می‌دانم.

اما با اطلاق کلمه «رهبر» به مفهوم و مصادیق سیاسی موجود آن در افغانستان چند دهه اخیر که بسیار رایج شده است، هم‌نوا نیستم و اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها را سزاوار این خطاب و «عنوان» نمی‌دانم؛ برخلاف یکی از عوامل عمده بدبختی و ویرانی و تداوم جنگ در کشور را کثرت تعداد «رهبران» اکثراً نادان و ساخته و پرداخته استخبارات بیگانه می‌دانم که خودخواهی‌ها و افزون‌طلبی‌ها و منفعت‌جویی‌های آن‌ها و دار و دسته و پیروان نادان‌تر از خودشان از یک سو و نقش نیابتی‌شان در پاسداری و دفاع از منافع حامیان بیرونی‌شان از سوی دیگر، مردم و کشور را به این حال و روز دردناک و اسفبار رسانده است!

از نگاه من «رهبر» تراشیدن یک فرد به‌ویژه در زندگی حزبی، در کشورهای عقب‌مانده و رو به‌انکشاف، به «فردمحوری» و «دیکتاتوری» گرایش پیدا می‌کند، قدرت ابتکار و خلاقیت دیگر اعضا را لگام می‌زند و مانع رشد استعدادها می‌شود ...

من در زندگی حزبی به معقولیت و مضمون دموکراتیک اصل مشهور «رهبری جمعی و مسؤولیت فردی» هنوز باور دارم!

راه دیگری وجود نداشت جز آن که به «خرد جمعی» مراجعه شود. ازین رو کوشش شد تا کنفرانس نمایندگان منتخب سراسری تشکیلات احیا و بازسازی شده س.ا.ز.ا. برگزار گردد و به این وضعیت جدید و پرسش‌های فراوان دیگر، پاسخ گوید!

به تاریخ 15 - 16 ماه حمل سال 1362 پس از به تعویق افتادن چندین باره، بالاخره «کنفرانس نمایندگان منتخب سراسری س.ا.ز.ا.» در شهر کابل در منزل محمدمیر بقایی برگزار شد.

در باره این کنفرانس بسیار سرنوشت ساز و با اهمیت که با طرد گرایش‌های انحرافی آنروزه و اتخاذ تصامیم با اهمیت در آن مقطع تاریخ مملو از حوادث کشور، نقطه عطفی در تاریخ س.ا.ز.ا. به حساب می‌آید، صحبت مفصل‌تری خواهیم داشت؛ اما فعلاً به چند مورد و چند تصمیم مهم آن اشاره می‌کنم:

1 - اگرچه در آغازین روزهای پس از اعلان عفو عمومی در 16 جدی 1358 و رهایی اعضای زنده‌مانده رهبری و کدرهای س.ا.ز.ا. از زندان پل‌چرخ و سایر زندان‌ها و اقدام به احیا و بازسازی س.ا.ز.ا.، نقش تاریخی و جایگاه خاص جاودان‌یاد محمد طاهر بدخشی به حیث بنیادگذار و رهبر س.ا.ز.ا. با توجه به ماجراهای پیش آمده پس از کودتای 7 ثور که قبلاً روایت مختصر در آن باره صورت گرفت، دوباره احیا گردیده بود، اما در این نخستین کنفرانس سراسری نمایندگان منتخب پس از احیا و بازسازی س.ا.ز.ا. که از اهمیت ویژه تاریخی برخوردار بود، مجدداً به آن تأکید و رسمیت بخشیده شد!

2 - تصمیم گرفته شد که برای مبارزه و جلوگیری از غصب کامل رهبری جنبش آزادی‌بخش در برابر تجاوز نظامی ارتش سرخ اتحاد شوروی توسط نیروهای ارتجاعی و عقب‌گرا همچون محموله‌های استعمار، نیاز است تا سازمان اعضای شایسته خود را به صورت کاملاً داوطلبانه به درون جنبش خودانگیخته مردمی که ماهیت رهایی‌بخش داشت، بفرستد.³⁰

30 - در این رابطه صحبت‌های بیشتری خواهیم داشت. اکنون اما اشاره‌های چندی زاید نخواهد بود: این داوطلبان که اکثراً تحصیل‌کرده تا سطح لیسانس و بعضاً مافوق آن بودند برای انجام بزرگترین وظیفه و رسالت انسانی یعنی روشنگری و آگاهی‌بخشی در برابر تاریک‌اندیشی و نادانی و ساماندهی در برابر هرج و مرج و با امید تشخیص و شناخت بیشتر چهره‌ها و شخصیت‌های ملی‌اندیش و مترقی در درون جنبش، به منظور اتحاد با آن‌ها برای دفع و طرد تجاوز بیگانه از یک سو و مقابله با غصب انحصاری رهبری جنبش توسط نیروهای ارتجاعی و وابسته از سوی دیگر ... کاملاً آگاهانه خطر به‌جان خریدند و با توجه به میسر شدن امکانات اندک از برکت پیوندهای توده‌یی گذشته، به درون جنبش خودجوش سراسری که مضمون ملی و رهایی‌بخش داشت، بی‌سر و صدا و به‌تدریج پا گذاشتند. اما شیوه برخورد اخلاقی و معلمانه آنها و نداشتن حرص و آز معمول در جبهات، توجه به آموزش کودکان، نوجوانان و حتا بزرگسالان و راه اندازی درس و مکتب در حد امکان، شجاعت بی‌نظیر و قرار گرفتن در صفوف اول نبرد در هنگام جنگ با متجاوزین، در کنار این که به زودی به آن‌ها شهرتی به نام «استادان» بخشید، همزمان این تفاوت‌های رفتار و کردار در مقایسه با دیگر مجاهدین، هویت آنها را نیز مورد پرسش قرار داد!

ایجاد کمیته رهبری جبهه شمالشرق س.ا.ز.ا. و واحدهای رزمی تحت رهبری آن در مناطق مختلف و کمیته‌های رهبری در برخی جبهه‌های شماری از ولایت‌های دیگر، محصول و نتیجه اینارگری، کوشش و سازماندهی این پاسداران روشنی در آن زمان بود.

شماری از این پیش‌گامان نجیب و داوطلب، این‌ها بودند:

- زنده‌یاد استاد سیدشربت باقری، چهره تابناک فرهنگی و سیاسی؛ نمادی از صداقت، شرافت و شجاعت؛ شاعر و آموزگار توانا؛ زنده‌یاد استاد عین‌الدین خان (عبدالاحد)، زنده‌یاد شاه‌بقا، استاد صابرخان (اکرم)، قیام‌الدین قیام (پهلوان)، استاد خواجه محمد نیستانی (ربانی)، استاد حکیم خان (خواجه الف)، نورالله باقی، استاد عطاباری، استاد نعمت‌الله چیاپی (ناصر)، استاد فیاض، قومندان جلال خان خوست و فرنگی، عبدالقدوس خان درایمی، قیوم جان بهارستانی، حفیظ جان اندرابی، هاشم جان قانع (احسان)، عبدالمعروف و ده‌ها جوان تحصیل‌کرده و آگاه و فداکار دیگر که لست مکمل نام‌های بافتخار و زندگینامه مختصر همه و پیش از همه شهیدان و پیش‌مرگان جاویدشان در راه آزادی و عدالت که کم‌شمار نیستند، از سوی هم‌زمان و مسؤولین وقت جبهات باید تهیه و تکمیل و درج اوراق تاریخ مبارزات س.ا.ز.ا. در آن روزگاران بسیار دشوار گردد. (من هنگام صحبت از گذشته در باره جبهات و یا بخش‌های تشکیلات ملکی س.ا.ز.ا.، در هر

3 - هردو گرایش «تسلیم‌طلبانه» و «انحلال‌گرانه» در درون سازمان، انحرافی و ارتجاعی خوانده شده، مردود و مطرود اعلان گردید!

4 - فیصله شد که مذاکره با همه نیروهای ملی و استقلال‌طلب صرف‌نظر از ایدیالوژی و معتقدات سیاسی آن‌ها، به‌خاطر نجات کشور از چنگال بیگانه، نه‌تنها منتفی نیست که ضرورت اجتناب‌ناپذیر است؛ اما هرگونه معامله در مغایرت با اصول فکری س.ا.ز.ا. و منافع ملی، خیانت محسوب می‌گردد.

5 - فیصله شد تا در ساختار تشکیلاتی س.ا.ز.ا.، عضویت در همه ارگان‌های رهبری مرکزی و محلی آن باید انتخابی باشد.

6 - اعضای جدید کمیته مرکزی و کمیسیون تقنیش و کنترل مرکزی (نظارت و بررسی مرکزی) با رأی‌گیری سری و مستقیم انتخاب شدند.

7 - با دریغ در انتخابات سری و مستقیم در این کنفرانس، مسؤلیت خطیر منشی اول کمیته مرکزی س.ا.ز.ا.، همچو وزنه سنگین اعتماد رفیقان باز هم بر شانه‌های ناتوان من نهاده شد!

- بیهوده نخواهد بود به اتفاق دیگری که در واقع آغاز مذاکرات س.ا.ز.ا. با ح.د.خ.ا. را سبب شد، کم و بیش بپردازم. این اتفاق ماجرای ماموریت دولتی من پس از رهایی از زندان بود.

در زمستان سال 1358 خورشیدی، شاید دو - سه هفته بیشتر از رهایی‌ام از زندان پل‌چرخ سیبری نشده بود، با محمد رفیع یک تن از اعضای رهبری س.ا.ز.ا. ره‌اشده از زندان پل‌چرخ و دوست شخصی ام محمد اسحاق کاوه، در منزل من واقع در بلاک 54 الف مکروریون اول نشسته بودیم که هارون جان (نام رایج همان‌وقت پسر بچه 9 - 10 ساله متعلم صنف 4 - 5 مکتب در جمع نزدیکان و دوستان خانواده بدخشی؛ اکنون دکتور هارون بدخشی متخصص داخله در یکی از شفاخانه‌های معتبر در شهر برلین) پسر زنده‌یاد محمدطاهر بدخشی آمد و به من گفت «ماما کشتمند به خانه ما تلفون کرد و می‌خواهد با شما گپ بزند».

این خبر برایم بسیار ناگهانی و غیرمنتظره بود. من از مهمانان اجازه گرفته با هارون جان بدخشی به خانه‌شان واقع بلاک 18 رفتم. از مادرش جمیله‌جان بدخشی پرسیدم خیریت است که کشتمند صاحب مرا به تلفون خواسته است؛ او از اصل موضوع چیزی نمی‌دانست اما گفت که «آغای‌گلم در شفاخانه 400 بستر، بستری‌ست و امروز بعد از چاشت جهت تداوی و استراحت به مسکو می‌رود».

جایی که نظر به ضرورت، از تعدادی از رفیقان نام می‌برم، قصد من نمی‌تواند ارائه جدول کاملی از همه رفقای آن بخش باشد؛ چون که و لو اگر من آن را خواسته باشم، انجام آن برایم مقدور نیست! من در جریان نگارش تنها نام‌هایی را می‌نویسم که در همان لحظه به ذهنم می‌آیند. همان چند نام برای ادای مطلبی که من خواسته‌ام بیان کنم شاید کافی باشد؛ اما می‌دانم برای ادای دین در برابر هر رفیق نه‌تنها بسنده نیست که من را باقی‌دار و گنه‌کار نیز می‌سازد! اما چنین «فروگذاشت‌هایی» که حتماً صورت می‌گیرد و گاهی می‌تواند جدی هم باشد، چون به هیچ وجه برنامه‌ریزی‌شده و عمدی نیستند چاره دیگری ندارم جز با اعتراف به این‌که «پیری نسیان می‌آورد» از عزیزانی که از سوی من در برابر خویش، ناخواسته این‌گونه نارسایی‌ها را می‌بینند، پیشاپیش طالب پوزش و بخشایش باشم! در ضمن این‌که آرزو دارم و ممنون می‌شوم اگر در موارد جدی، اشتباه مرا گوشزد، تصحیح و تکمیل نیز بفرمایند.

او به برادرش (س.ع. کشتمند) زنگ زد و پس از اطلاع دادن از آمدنم، گوشی را به من داد. سلطان علی کشتمند در آن وقت، پس از بیرک کارمل که منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم افغانستان بود، شخصیت دوم حزبی و دولتی پنداشته می‌شد. او در آن زمان معاون رئیس شورای انقلابی، معاون صدر اعظم و وزیر پلانگذاری بود.³¹

س.ع. کشتمند را از سال‌ها قبل هم به صفت فعال سیاسی و هم پسانتر به نسبت رابطه سببی و خویشاوندی‌اش با زنده‌یاد بدخشی و دوست بسیار عزیز و گران‌قدرم زنده‌یاد انجنیر زیدالله زید، چندین بار به مناسبت‌های مختلف از نزدیک دیده بودم و با هم می‌شناختم.

بعد ها در جریان مذاکرات طولانی که من در ترکیب هیأت نمایندگی س.ا.ز.ا. و او در جمع نمایندگی ح.د.خ.ا. با هم داشتیم، برخی پهلوهای دیگر شخصیت وی را بیشتر شناختم. اما پس از امضای پروتوکول همکاری بین ح.د.خ.ا. و س.ا.ز.ا.، و در پی آن تقرر من به حیث معاون صدر اعظم و رئیس کمیته دولتی پلانگذاری، با وی که صدراعظم افغانستان بود در رابطه نزدیک کاری قرار گرفتم، به قابلیت‌ها و توانمندی‌های دیگر او از جمله در عرصه «مدیریت» بیشتر آشنا شدم.

س.ع. کشتمند صرف نظر از تعلق حزبی‌اش که هیچگاه برایم جالب نبوده است³²، از نگاه منش صمیمانه و حرمت‌برانگیز فردی، سجایای خجسته و نیکو و اهلیت شایسته کاری‌اش شخصیت دارای ویژگی‌های برجسته و ممتاز بود. او انسان دانشور، متواضع، سخت‌کوش، مدیر مدبر و توانا و از اخلاق و فرهنگ بسیار شایسته و عالی برخوردار بود.

س.ع. کشتمند صحبت تلفونی آن روز را پس از سلام و پرسان مختصر، بدون مقدمه، با معذرت‌خواهی از من آغاز کرد و گفت بنابر مصروفیت‌های زیاد نتوانسته قبلاً با من مشوره کند و بدون آگاهی و «اجازه» من، موافقه مرا از وزارت آب و برق خواسته است و هدایت داده است که پیشنهاد تقرر مرا به حیث رئیس طرح و توحید پلان وزارت پلانگذاری ترتیب کنند و پیش از پروازش به سوی مسکو که در همان روز بعد از ظهر خواهد بود، به نزدش بیاورند. پیشنهاد را آماده کرده اند و او خواسته است پیش از امضا «اخلاقاً» مرا در جریان بگذارد و موافقه مرا داشته باشد!

من که یکبارہ غافلگیر شده بودم و انتظار چنین پیشامد و پیشنهادی را نداشتم، برای چند لحظه گیج و خاموش ماندم و شروع کردم به گفتن گپ‌های نسبتاً بی‌ربط ... «من این توانایی را ندارم ... فکر نکرده‌ام ... اناً تصمیم‌گرفتن برایم دشوار است ...»؛ طبیعی‌ست که با این «نته و پته» من، او از پشت خط تلفون هم حالت مرا تشخیص داد. خواست کمک کند، شروع کرد به تشویق و تشجیع من. از خوبی و مسلکی بودن و مهارت‌های فنی فتح‌محمد ترین که معین وزارت بود، صحبت کرد. اما در عرصه برنامه‌ریزی و طرح پالیسی ... از برداشت‌های خودش که برای من تازگی داشت ارجحیت‌هایی را برای من قایل شد، ... و با

31 - این وزارت چندی بعد مطابق سیستم شوروی، کمیته دولتی پلانگذاری نامیده شد که رئیس آن سیمت معاونیت صدر اعظم و معاون اول او، بست وزیر و چند معاون دیگرش بست فوق رتبه را داشتند و س.ع. کشتمند به حیث نخستین رئیس کمیته دولتی پلانگذاری و معاون صدر اعظم در رأس آن قرار گرفت.

32 - به ویژه که به گمان غالب، همین «تعلق حزبی» س.ع. کشتمند و پیوند جناحی‌اش به «پرچم» و اخلاص کم‌نظیرش به بیرک کارمل، او را در کتاب خاطراتش، به گفتن برخی حرف‌های کاملن اشتباه در مورد چگونگی رابطه سیاسی محمدطاهر بدخشی با بیرک کارمل، برانگیخته است. من برای جلوگیری از اطناب کلام در این جا، به حرف‌های جناب کشتمند در این زمینه، در ختم این معروضه بازخواهم گشت.

تصور این که من به اندازه کافی جرأت یافته و تشویق شده‌ام، سکوت مرا که ناشی از سردرگمی و عدم آمادگی و تردیدهای بسیار جدی دیگر بود، شاید رضائیت تلقی نمود و خداحافظی کرد.

پس از یک تا دو دقیقه بر حواسم مسلط شدم و از جمیله جان بدخشی خواهش کردم باز برادرش را زحمت بدهد. جمیله جان زنگ زد و من این بار از س.ع. کشتمند با لحن دوستانه اما جدی خواهش کردم که «چون تازه از زندان بیرون آمده‌ام به تداوی و آرامش روانی نیاز جدی دارم و فعلاً برای پذیرش چنین وظیفه پُرمسئولیتی آمادگی ندارم؛ لطفاً معذرت‌م را بپذیرید. امیدوارم پس از بازگشت باسلامت شما بتوانیم از نزدیک بیشتر صحبت کنیم. به شما تندرستی و سفر خوش آرزو می‌کنم.»

س.ع. کشتمند را حرف‌های من زیاد قانع نکرده بود، اما به خواهم حرمت گذاشت و با لحن نه‌چندان رضامند وداع کرد.

از قضا همان روز پرواز وی نشد و خلیل جان رستاقی که افزون بر رفاقت سیاسی، از دوران نوجوانی و شاگردی در لیسه حبیبیه از نزدیکترین دوستان شخصی و «قدیمی»، هم «یار گرمابه و گلستان» و هم «جوره زندان» من بود به دیدنم آمد. او از به‌تعویق افتادن سفر س.ع. کشتمند به فردا خبر داد. جریان را به وی قصه کردم. او پیشنهاد کرد با آن که کشتمند و سیرت و سرشت نیکش را می‌شناسیم ولی امروز «آن‌ها» در قدرت هستند؛ برای آن که جایی برای سوء تفاهم باقی نمانده باشد، بهتر است برویم به شفاخانه 400 بستر و روی موضوع از نزدیک صحبت کنیم و به‌شوخی گفت: «دیگر حوصله زندان رفتن نیست!»

خلیل‌الله رستاقی از نادر چهره‌های آن روزگاران صف‌بندی‌های ایدیالوژیک – سیاسی چپ و راست بود که در میان آن‌ها کم نبودند کسانی که او را دوست داشتند. همه کسانی که او را حتا یک بار از نزدیک دیدند و شناختند از هر قماش‌ی که بودند نمی‌توانستند به او احترام نگذارند و تحت تأثیر شخصیت عالی اخلاقی او قرار نگیرند.

من به مبالغه عادت ندارم و غیر از شعر و آن‌هم نه همیشه، در دیگر موارد آن‌را نمی‌پسندم؛ اما در باره خلصت‌های خجسته خلیل جان رستاقی هر چه بگویم باز چیزی ناگفته می‌ماند! انسان فروتن، بی‌ریا، مهربان، راست‌کار، خیراندیش، خدمت‌گزار ... و هم شخصیت دانشور، ادیب و فرهنگی، آموزگار ورزیده، سخن‌شناس و شیرین‌کلام و ... که روابط اجتماعی بسیار وسیع و گسترده‌ای داشت و در میان همه اقشار جامعه چه اهل دانش و فرهنگ و سیاست، چه اهل کار و زحمت و کارمند دولت، چه اهل مناجات و خرابات، چه پیر چه جوان، دوستان و دوستداران بسیار داشت که همه به شخصیت نجیب، متواضع و مهربان وی احترام می‌گذاشتند.

می‌گویند در روز خاک‌سپاری و تشییع جنازه وی که نه زر داشت و نه زور، چنان جماعت انبوهی از مردم گرد آمده بودند که بسیاری از جنازه‌های سرکاری و رسمی را که با اجبار و اکراه و با مصارف گزاف دولتی و با دزدی از کیسه ملت گرسنه و محتاج، برای مستبدین و غاصبان حقوق عامه ... سازماندهی می‌شوند، رنگ‌پریده ساخته بود!

او در میان فرهنگیان و «سیاسیون» نامدار نسل خویش و اندکی پیش، دوستان و دوستداران زیادی داشت. حضور وی در هر جمع و محفلی فضا را از صفا و صمیمیت و مهربانی، نشاط و محبت و شادمانی پُر می‌کرد؛ حتا فضای زندان پل‌چرخی را!

خلیل جان چنان خوش صحبت و شیرین سخن بود که همه کس به شمول دوستان فرهنگی و سیاسی او وسوسه می شدند او را سر گپ بیاورند تا از گفتار پُرمایه و شیرینش فیض و لذت ببرند. نمونه‌ای یادم آمد، با شما «شریک» می‌سازم و بعد می‌رویم سر اصل موضوع.

زندان پل چرخ‌های زمان تره‌کی — امین مانند هر زندانی در هر زمانی و هر مکانی، فضای مختنق و ناخوشایندی داشت!

دوست ارجمند و بزرگوارم جناب واصف باختری که در اتاق مقابل اتاق ما «زندگی» می‌کرد، گاه زمانی که بسیار دلگیر می‌شد و امکان می‌یافت، به اتاق ما می‌آمد؛ بالای بستر من و یا خلیل جان که در پهلو می‌بودند می‌نشست و باهم قصه می‌کردیم.

جناب واصف که خود یکی از دانشمندان نام‌آور و از بلندپایه‌ترین فرهنگیان و از شامخ‌ترین قله‌های ادبیات و شعر معاصر ماست و در شیرین سخنی نیز از سر آمدان روزگار خود است که هرگز از شنیدن سخنانش «سیر» نمی‌شوی، گاهی پشت شیرین کلامی‌های خلیل جان رستاقی دلتنگ می‌شد و او را سر گپ می‌آورد!

خلیل جان به داستان‌پردازی، خاطره‌گویی و شیرین‌زبانی‌های خاص خود می‌پرداخت و جناب واصف و من، سراپا گوش بودیم و کیف می‌کردیم و گاهی که چاشنی‌های مورد علاقه و ویژه حضرت واصف را، بیشتر از اثر «تحریکات غرض‌آلود» خود وی، با آن گپ‌های شکرین و شادی‌آفرینش عجب می‌کرد، کیف حضرت واصف دوچندان می‌شد!

اگر ناصر هوتک عزیز و یا منیژه باختری گرامی در جایی به تصادف چشمشان به این سیاهه بیفتد و آن را به جناب واصف باختری روایت کنند، یقین دارم که با تأیید این گفته‌های من، لبخند شیرینی بر لبان مبارکش نیز نقش خواهد بست؛ و این هم از برکت روان پاک و پالوده خلیل جان رستاقی‌ست که یاد و خاطره‌های دوست‌داشتنی‌اش، حتا در اندوه‌سرای غربت، ولو برای چند لحظه هم که شده شادمانی به‌ارمغان می‌آورد!

روح آن یارِ رفته نیکوسیرِ فرزانه، شاد شاد و یادش همیشه گرامی باد.

با خلیل جان رستاقی راهی شفاخانه 400 بستر اردو شدیم. به اتاق انتظار رسیدیم، تعداد عیادت‌کنندگان و وابستگان کم نبودند. وقتی به س.ع. کشتمند از آمدن ما خبر دادند، بدون معطلی و با خوش‌رویی ما را پذیرفت. پس از مصافحه روی چوکی‌های کنار بسترش نشستیم. با مختصر احوال‌پرسی گرم و گرم‌جوشی بیش‌تری با خلیل جان، مستقیم سر موضوع آمد.

من به‌ناچار از جنایت‌های وحشتناک، گسترده و بی‌شماری که پس از کودتای 7 ثور 1357 و حاکمیت ح.د.خ.ا.در کشور صورت گرفت که طبعاً همه آن برای وی نیز آفتابی بود، یادآوری کردم و به کشتار وحشیانه مردم بی‌گناه و از جمله به تلفات سنگین س.ا.ز.ا. اشاره نمودم و بدین‌گونه خواستم عدم همکاری خود را در پُست‌های که «سیاسی» محسوب می‌شوند، با قاتلین مردم افغانستان از جمله قاتلین چندین هزار اعضا و متحدین و هواخواهان س.ا.ز.ا. توجیه و ابراز کنم.

کشتمند با تأیید حرف‌های من در پیوند با جنایت‌های انجام شده اما آن‌ها را برای عدم همکاری موجه ندانست و آزار و شکنجه‌های را که خودش متحمل شده بود، مثال زد و گفت که اسدالله سروری شخصاً بالای سینه اش نشسته و او را بسیار وحشیانه شکنجه کرده است،

ولی امروز او نیز معاون رئیس شورای انقلابی و معاون صدر اعظم است و با همدیگر همکارند!

من اینگونه استدلال را در مورد خودم به حیث عضو س.ا.ز.ا. وارد ندانستم و به نوبه خود دلیل آوردم که شما همه اعضای یک حزب و پیرو یک خط ایدئولوژیک و سیاسی هستید که وابستگی «انترناسیونالیستی» و تکیه‌گاه خارجی واحد و یکسان دارید و این ویژه‌گی‌ها، «همکاری‌های» شما را الزام‌آور می‌سازد؛ اما خوشبختانه ما چنین مجبوریتی نداریم!

حرف و حدیث‌ها و نگرانی‌هایی در باره نخستین بیانیه بزرگ کارمل از جای نامعلوم (!) زمانی که ما زندانی بودیم ...، و در آن، سخن از آزادی‌ها ... منجمله آزادی احزاب و سازمان‌های سیاسی و «ایالت‌های متحده» جمهوری دموکراتیک افغانستان که در کمتر از یک هفته به فراموشی سپرده شده بود و بازگشت به شیوه تبلیغاتی گذشته ... و احیای دوباره انحصار قدرت تک حزبی ... و پیامدهای ناگوار تهاجم ارتش سرخ به کشور مستقل و بی‌طرف ... را با احتیاط بر زبان آوردم و این را هم گفتم که این سخنان را با شناختی که از گذشته، از شما دارم و هم مثل ما، مظلوم و زندانی بودید با شما در میان نهادم و به شوخی اضافه کردم اما اگر کار به تحقیق در «خاد» بکشد برای بیرون کشیدن‌شان از زبانم «قایل شاه» لازم خواهد شد!

و هم اشاره کردم که سازمان ما (س.ا.ز.ا.) ضربات مرگبار دیده، دیگر، آنی نیست که پیش از این بود. فقط چند تن تصادفاً زنده باقی مانده ایم که می‌خواهیم در وطن مان زندگی کنیم و برای کسی درد سر نخواهیم بود!

موضعگیری‌ها روشن شده بود، خداحافظی کردیم.

پیش از محبوسیت، من به حیث کارشناس در ریاست پلان وزارت آب و برق وظیفه داشتم. پس از رهایی از محبس پل چرخ مأمور منتظر آن وزارت بودم که ماجرای اخذ موافقه من از آن وزارت به وزارت پلانگذاری آن گونه که در بالا روایت شد، اتفاق افتاده بود.

پس از عدم موافقه‌ام به وظیفه پیشنهادی در وزارت پلانگذاری³³، س.ع. کشتمند به مسکو سفر کرد و من همچون گذشته مامور منتظر وزارت سابقم باقی ماندم.

33 - پس از آن‌که در جریان مذاکرات طولانی میان نمایندگان ح.د.خ.ا. و س.ا.ز.ا. پیشنهادهای چندگانه ح.د.خ.ا. به جانب س.ا.ز.ا.، مانند همکاری در چارچوب «جبهه ملی پدروطن» ... از سوی ما با این استدلال که آن «جبهه ...»، نهاد وابسته به حزب و دولت شماسست و «جبهه ملی» نیست ...، و پیشنهادهای شبیه آن قاطعانه رد گردید، در تابستان سال 1362 خورشیدی که مذاکرات بین نمایندگان هر دو طرف ادامه داشت (موضوع مذاکرات از جانب س.ا.ز.ا. همواره پیرامون مسأله جنگ و صلح و سایر مسایل مهم کشوری و منافع ملی و راه‌های برونرفت از مشکلات می‌چرخید و هرگز موضوع سهم داشتن س.ا.ز.ا. در فلان و بهمان کرسی قدرت مطرح نبود)، شاید برای آن‌که رهبری ح.د.خ.ا. و حامیان خارجی آن مطمئن شوند که آیا س.ا.ز.ا. اصلاً حاضر است در یکی از ارگان‌های دولتی یا ح.د.خ.ا. علناً همکاری کند، ناگهان بار دیگر از سوی صدر اعظم س.ع. کشتمند از طریق محمدبشیر بغلانی، تقاضای همکاری در چارچوب حکومت برای سه عضو مشخص رهبری س.ا.ز.ا. در سه پست معین حکومتی، بدین‌گونه مطرح گردید:

- محمدبشیر بغلانی به حیث وزیر عدلیه،

- ظهورالله ظهوری به حیث رئیس کمیته دولتی کلتور

- محبوب‌الله کوشانی به حیث معاون اول کمیته دولتی پلانگذاری

و گویا تا فردای آن‌روز منتظر پاسخ نهایی از جانب س.ا.ز.ا. بودند!

بیرونی سیاسی ک.م. س.ا.ز.ا. در همان روز پلینوم ک.م. س.ا.ز.ا. را دعوت کرد تا پس از ارزیابی موضوع، تصمیم بگیرد. خلاصه ارزیابی و تصمیم این بود:

این نوعی دیگری از آزمایش س.ا.ز.ا. است. همان‌گونه که یک گروه معین شعله‌ای، در اسناد خود س.ا.ز.ا. را همچو نیروی ذخیره شوروی تبلیغ می‌کند، حلقات معینی در هر دو جناح ح.د.خ.ا.، س.ا.ز.ا. را گروه مائونیستی معرفی و تبلیغ می‌کنند و به‌ویژه سعی دارند اربابان شوروی خود را به آن متقاعد سازند و س.ا.ز.ا. را بار دیگر زیر ضربت قرار دهند ... بناءً برای آنکه س.ا.ز.ا. از چنین ضربه احتمالی در امان

روزی به من خبر دادند که تعیین بست شده ام باید بروم وظیفه جدیدم را اشغال کنم.

راز محمد پکتین وزیر آب و برق از جناح خلق ح.د.خ.ا. که مانند سه‌میله بندی امروز در حکومت وحدت ملی (!) بعد از تجاوز شوروی و سرنگونی امین و پس از محمدمنصور هاشمی وزیر پیشین آب و برق از جناح خلق، بدون سابقه و تجربه کاری در این وزارت، مستقیماً از سفارت مسکو به آن‌مقام «دیسانت» شده بود، بدون در نظر گرفتن رشته و درجه تحصیل و سابقه و تجربه کاری من که آخرین وظیفه ام پیش از زندانی شدن، عضویت در بست 2 بود کارشناسان ریاست پلان در این وزارت بود ... عمداً مرا در بست 8 یا 7 به حیث کاتب یا مأمور اداری ... در پروژه سلما در هرات «مقرر» کرده بود. من دلیل این کارش را می‌دانستم. پرداختن به آن ضیاع وقت است.

من و او در دوران تحصیل و راه‌اندازی فعالیت‌ها برای ایجاد نخستین اتحادیه محصلین در مسکو و سهم‌گیری در جنبش‌های محصلی با رنگ و بوی سیاسی و داشتن دوستان مشترک پکتیایی، همدیگر را خوب می‌شناختم. به همین خاطر به دفترش رفتم و رو در رو «عطایش را به لقایش» بخشیدم و آن وزارت را برای همیشه ترک کردم!

باشد، باید در جریان مذاکرات در موضع‌گیری‌های اصولی خود مانند گذشته محکم و استوار بایستد، ولی در پیوند با پیشنهادات آخر ح.د.خ.ا. تا حدی انعطاف نشان بدهد! اما تسلیم‌شدن به خواست ح.د.خ.ا. و پیوستن سه عضو مشخص به حکومت مطابق پیشنهاد نماینده آن حزب، هرگز قابل قبول نیست و به افاده ظهوری در همان پلینوم، به‌ویژه «پیوستن ظهوری و کوشانی» در آن شرایط، برای س.ا.ز.ا.، نوعی خودکشی (افاده دقیق خود او «فاتحه‌خوانی» بود) سیاسی خواهد بود. بالاخره پلینوم پس از شور و بحث، از جمله پیشنهادات ح.د.خ.ا. صرف در یک مورد یعنی وزارت عدلیه که بشیرجان بغلانی به حیث کاندیدوزیر نیز با آن مخالفتی نداشت، موافقه کرد و من به عوض ظهوری و خودم به پلینوم چنین پیشنهاد دادم:

ح.د.خ.ا. سه تن همکار در حکومت از ما خواسته است. ما این تصمیم را نه بر مبنای تقاضای آن حزب بلکه با خواست و اراده خود اتخاذ می‌نماییم. ما دو پست باقیمانده را تعدیل و دو چهره را که خودمان لازم می‌دانیم به حیث کاندید به این کرسی‌ها معرفی و پیشنهاد می‌کنیم. بدین‌گونه:

– جمیله جان بدخشی به حیث وزیر تجارت

– دوست شخصی‌ام محمد اسحاق کاوه به حیث معاون صدراعظم و رئیس کمیته دولتی پلان‌گذاری، که اگرچه عضو س.ا.ز.ا. نیست، ولی از تکنوکرات‌های ورزیده کشور و کارمند سابقه‌دار وزارت معادن و صنایع است. از شما اجازه می‌خواهم او را به این کرسی پیشنهاد کنم. گذشته از آن این پیشنهاد ما می‌رساند که از دید ما کرسی‌های دولتی متعلق و مختص به احزاب و سازمان‌های سیاسی نیست بلکه ملکیت مردم افغانستان است و هر فرزند این وطن که اهلیت و شایستگی احراز آن را داشته باشد، باید نسبت به رفیق حزبی و سازمانی از حق اولویت برخوردار باشد! پلینوم پس از شور و بحث مختصر و طرح چند سوال با پیشنهادهای من موافقه کرد.

من برای آن که کاوه بیخبر نماند و موافقه‌اش هم گرفته شود با ختم کار پلینوم همراه با دگروال محمداعظم قاجمس، حیدرخان افسر هوایی و شخص سوم که احتمالاً انجنیر ابرار بود، توسط تاکسی به خانه کاوه که در یکی از منازل رهائشی جنگلک بود، رفتیم و من پس از شوخی که بین ما معمول بود، او را نظر به اعتمادی که همیشه بالایش داشتم، در حضور دوستان بدون کموکاست در جریان کل ماجرا گذاشتم و گفتم موافقه یا عدم موافقه‌اش را زودتر بگوید که ما فردا حرف نهایی خود را باید با نماینده ح.د.خ.ا. در میان بگذاریم. خوشبختانه او موافقه نمود!

اما فردای آن روز س.ع. گشتمند پیشنهاد مربوط به جمیله جان بدخشی را به دلیل این‌که هم خواهرش است و حساسیت برمی‌انگیزد و هم به تنهایی باید بیشتر به سرپرستی و تربیه سالم فرزندانش برسد که هنوز خردسال هستند، رد کرد و همچنان پیشنهاد در رابطه با محمد اسحاق کاوه را با همین استدلال ساده که عضو س.ا.ز.ا. نیست، نپذیرفت! اما خوشبختانه همان‌گونه که پیشبینی می‌کردیم با دادن یک وزیر، عجلتاً ظهوری و من راحت‌تر نفس می‌کشیدیم!

این گذشته‌ها را برای آن یاد کردم تا کرکتر و ماهیت اصلی «سازایی‌ها» بهتر شناخته شود که مبارزه‌شان هرگز به‌خاطر رسیدن به «مقام و چوکی» نبوده است! اگر در مقطع معین زمانی به ناگزیر «مقام دولتی» را پذیرفته اند بنا بر نیازهای تداوم مبارزه و با تکیه بر اصول و «خرد جمعی» بوده است!

بدین گونه بود که من ناگزیر شدم به خاطر نجات از بی‌سرنوشتی به وزارت پلانگذاری که موافقه‌ام قبلاً به آنجا رفته بود، دوباره مراجعه کنم و کارمند آن وزارت شوم.³⁴

رویداد دیگری نیز موجب برقراری تماس‌های بیشتر بین نهادهای مسؤول س.ا.ز.ا. و ح.د.خ.ا. گردید.

تعدادی از رفقای ما از خوست و فرنگ که پس از کودتای 7 ثور 1357 در برابر رژیم جنایتکار و سپس تجاوز اجنبی به کشور در جنبش خودجوش و خودانگیخته مسلحانه مردم به‌ابتکار و تحت رهبری زنده‌یاد صابر جان سهم فعال داشتند، با غصب رهبری جنبش از سوی نیروهای ارتجاعی، عقب‌گرا و وابسته و تغییر بیش از پیش خصلت جنگ‌رهای بخش به جنگ نیابتی، و پس از دستگیری و شهادت صابرجان، روز تا روز در تنگنا و زیر فشار بیش‌تر قرار می‌گرفتند. آن‌ها که هسته رهبری شان را زنده‌یاد محمدظاهر، استاد حلیم خان و استاد محمدسرور خان تشکیل می‌دادند و فرماندهی نظامی‌شان را زنده‌یاد محمدظاهر (از خوست و فرنگ) به عهده داشت، پس از عقب‌نشینی به ساحة دولت، با رهبری س.ا.ز.ا. (در این وقت من در ترکیب یک گروه 25 نفری مصروف تعقیب یک کورس عالی اقتصادی و سپس جهت تداوی، نزدیک به دو ماه در خارج کشور بودم) در تماس شده، وضعیت خود را گزارش دادند. این مسأله نیز سبب تماس‌گیری‌ها و مذاکرات بیشتر میان ح.د.خ.ا. و س.ا.ز.ا. شده بود.

پس از بازگشت من مذاکرات ادامه پیدا کرد. حلقه مذاکره‌کننده ح.د.خ.ا. که با س.ع. کشتمند شروع شده بود به تدریج با گذشت زمان و وقفه‌های طولانی و کشاله‌دار شدن مذاکرات، با سهم‌گیری نوراحمد نور، صالح‌محمد زیری، نیازمحمد مهمند، میرصاحب کاروال، محمود بریالی، داکترنجیب‌الله، نجم‌الدین کاویانی ... وسعت یافت. و یکی دو بار با ببرک کارمل نیز ملاقات صورت گرفت. از جانب س.ا.ز.ا. در مرحله آغازین دیدارها دو سه باری محمدرفع و من نمایندگی می‌کردیم. به زودی با پیوستن ظهورالله ظهوری و چندی بعد محمدبشیر بغلانی پس از بازگشتش به وطن، این حلقه نیز توسعه یافت. اما با استعفای محمدرفع از سازمان³⁵ که مقارن استخدام او در نهادی مربوط به ملل متحد در سال 1362 خورشیدی بود، کوچک‌تر شد. پس از آن که رفیق شخصی و دوست دوران تحصیل محمداسحاق کاوه در نیمه دوم سال 1362 هجری خورشیدی عضویت س.ا.ز.ا. را کسب کرد³⁶، در پلینوم‌های بعدی کمیته مرکزی س.ا.ز.ا. نخست به عضویت کمیته مرکزی و بالاخره به عضویت بوروی سیاسی ارتقا یافت؛ او نیز در ترکیب نمایندگی س.ا.ز.ا. در مذاکرات شامل گردید.

مذاکرات بین نمایندگان س.ا.ز.ا. و ح.د.خ.ا. بیش از 7 سال را در بر گرفت. این مذاکرات تابع کدام برنامه منظم نبود. عمداً با گسیختگی‌ها و وقفه‌های طولانی همراه بود که هر دو جانب از آن راضی به‌نظر می‌رسید. هر طرف سنجش‌های ویژه خود را داشت. رهبری ح.د.خ.ا. از کمایی‌کردن وقت بیشتر، می‌خواست با استفاده از اهرم‌های قدرت و ثروت دولتی، از بی‌کاری، بی‌سرنوشتی، فقر و نیازمندی اعضای س.ا.ز.ا. که بیشترین‌شان از

34 - اما چند سال بعدتر که من معاون صدراعظم و رئیس کمیته دولتی پلانگذاری و سپس معاون صدراعظم بودم، مدتی وزارت داکتر پکتین از نگاه سکتوری مربوط بخش کار من بود. رابطه کاری بین ما در سطح دیگر دوباره ایجاد شد؛ برخوردارم با او افزون بر عادی و کاری‌بودن، گاهی صمیمی بود و حتا به پاس آشنایی‌های گذشته، با استفاده از صلاحیت و در چارچوب قانون، گاه از صدور حکم به اجرای توقعات بیشترش، نیز دریغ نمی‌شد!

35 - بار دومش بود و این‌بار دلیلش را شفاهی برای من گفتم؛ دفعه اول که من در سفر بودم، در یادداشت کوتاه کتبی استعفایش را به رهبری سپرده بود. پس از بازگشت با صحبت جدی و صمیمانه منصرفش ساخته

بودم.

36 - ...

طبقات و اقشار تهی دست و بی بضاعت جامعه روستایی برخاسته بودند، با تطمیع کردن برخی از آنها، از میانشان سربازگیری کند، که در این کار خود تا حدودی موفق هم بود.

س.ا.ز.ا. پس از سرکوب بسیار خونین و تلفات سنگینی که متحمل شده بود نیز به وقت نیاز داشت تا خود را از نو باز یابد و با ارزیابی امکانات و متناسب با آن، به احیا و بازسازی خویش بپردازد.

این مذاکرات فراز و فرود زیاد دیده و مراحل دشواری را پشت سر گذاشته است. بدیهی است گفتگو و مذاکره با حزبی که انحصار قدرت را به دست دارد و سیستم حاکمیت تک حزبی را از الگوهای «اردوگاه صلح و سوسیالیسم در رأس اتحاد شوروی بزرگ» سرمشق گرفته است و از پشتیبانی همه جانبه این اردوگاه نیز برخوردار است، نمی تواند کار سهل و ساده ای باشد!

این حزب با اتخاذ سیاست های تطمیع و فشار و کاربرد شیوه های نفوذ و نیرنگ، در نهایت به چیزی کمتر از مستحیل ساختن و تسلیمی سازمان تو راضی نمی شود. ولی ح.د.خ.ا. در جریان مذاکرات با س.ا.ز.ا. این را نیز دریافته بود که طرف گفتگو، آن گونه که به اشتباه گمان برده است، چندان باب دنداننش نیست! اصول و اندیشه مطرح می کند. جز راه بحث و مذاکره هیچ راه دیگری با آن به نتیجه مطلوب و منطقی نمی رسد. راه اعمال فشار، زندان، سرکوب و کشتار را قبلاً آزموده بود!

اما س.ا.ز.ا. نیز از کوره سختی های زیادی عبور کرده و آبدیده شده بود؛ فلسفه وجودی و رسالت سیاسی، اجتماعی، ملی و تاریخی خود را می دانست.

س.ا.ز.ا. به گفتگو برای آن نرفته بود که در برابر زورگویی و انحصار طلبی تسلیم شود. س.ا.ز.ا. برای آن نرفته بود که موضعگیری های اصولی خود را با گرفتن موقف های حزبی و یا کرسی های دولتی به معامله بگذارد!

س.ا.ز.ا. آمده بود که ادعای «انقلاب ملی و دموکراتیک» ح.د.خ.ا. را به بحث بگیرد که آیا بدون پذیرش آزادی احزاب ذی نفع در آن «انقلاب» چنین ادعایی دروغ، عوام فریبی و ریاکاری نیست؟

آمده بود که از آزادی، دموکراسی، منافع ملی و از حق و عدالت دفاع کند. آمده بود که همه مسایل و مشکلات اساسی جامعه را در عرصه سیاست، اقتصاد، فرهنگ، مناسبات اجتماعی از جمله مسایل انتیکی، ساختار نظام و اداره کشور، مسأله قدرت و مشروعیت آن... و تمام عوامل داخلی و خارجی عقب ماندگی، بحران و جنگ را به بحث بکشاند و راه های برون رفت از وضع ناهنجار و حل مشکلات را از نگاه خود بیان کند.

این مذاکرات با کش و قوس ها و دشواری های فراوان ادامه یافت که جریان طولانی آن و در مراحل، دستیابی به نتایج مقطعی و معینی، این جا موضوع بحث ما نیست. در جای دیگر به تفصیل لازم خواهد آمد.

در این جا تنها نتیجه نهایی آن، که سندی ست تحت نام «پروتوکول همکاری بین حزب دموکراتیک خلق افغانستان و سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان» و «ضمیمه نمبر 1» آن که در پای آن ها از طرف ح.د.خ.ا.، داکتر نجیب الله منشی عمومی آن حزب و رئیس جمهور وقت کشور و از جانب س.ا.ز.ا. من (محبوب الله کوشانی) به حیث منشی اول کمیته مرکزی سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان به تاریخ 11 میزان سال 1366 خورشیدی در کابل امضا کرده ایم، در معرض دید و داوری خوانندگان قرار می گیرد.

متن اصلی «پروتوکول همکاری...» تاکنون به دسترس قرار نگرفته است. این جا کاپی آن از روی نسخه چاپ شده در شماره 42 سال هشتم (شماره مسلسل 1896) مؤرخ 30 میزان

پروتوکول همکاری بین حزب دموکراتیک خلق افغانستان و سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان

طوری که قبلاً به اطلاع رسانیده شده بود پروتوکول همکاری بین حزب دموکراتیک خلق افغانستان و سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان به امضاء رسیده.

اینک متن پروتوکول با اطلاع هموطنان رسانیده میشود:

کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و کمیته مرکزی سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان با توجه اشتراک و یارگیری ضرورت اتحاد و همکاری تمام نیروهای مترقی و وطنپرست ملی و دموکراتیک کشور به خاطر تحقق مصالحه ملی یعنی تأمین صلح و قطع خونریزی در کشور، طرفین شلخت امبرالیستی و ارتجاعی در امور جمهوری دموکراتیک افغانستان و تلاش به خاطر پیشرفت اجتماعی و اقتصادی کشور و رفاه زحمتکشان به طه این پروتوکول در زمینه برسمیت شناختن صد یگر به مثابه سازمان های سیاسی مستقل و به منظور همکاری و تشریک مساوی همه جا به مبادرت میورزند.

هر دو جانب با احساس مسوولیت در حل مسائل مربوط به تأمین صلح و امنیت کشور اصل همکاری و تشریک صناعی را به خاطر بیرون بردن از وضع دشواری کنونی مبنای فعالیت های خویش در عرصه ملی و بین المللی قرار میدهند. هدف هر دو جانب از طه این پروتوکول عبارت است از دسترسی به قطع جنگ و برادر کشی در افغانستان، انتقال به دیالوگ سیاسی با نیروهای که در حال حاضر مسلحانه و غیر مسلحانه در موضع ضد دولتی قرار دارند فراهم آوری شرایط برای عودت شلخت نظامی اتحاد شوروی از افغانستان، عودت مساوی برین، حل و فصل مسایلی افغانستان توسط مردم آن بدون مداخله نیروهای خارجی دفاع قاطع و پیگیری از منافع و مطالبات زحمتکشان همه ملیت ها و اقوام ساکن در افغانستان، تأمین پیشرفت و رشد اقتصادی کشور، تثبیت و تحکیم مقام شایسته برای وطن مان در عرصه بین المللی.

سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان و حزب دموکراتیک خلق افغانستان آینده سیاسی کشور را به صورت دو لست مستقل دارای حاکمیت ملی و تمامیت ارضی غیر همسلسک و دارای اعتبار و اتوریته لازم در بین سایر دول جهان می بینند که با تمام دولتهای جهان دارای حقوق مساوی بوده با کشورهای همجوار، کشورهای منطقه اطلسی سازمان ملل متحد، جنبش عدم انسلاک و سازمان کنفرانس اسلامی، روابط دوستانه را حفظ و برقرار خواهد نمود و این روابط را توسعه و تحکیم خواهد بخشید.

هر دو جانب طه این پروتوکول را به مناسبت آغاز تشکیل عملی اتحاد چه تلقی مینمایند و بر اساس آن حزب دموکراتیک خلق افغانستان و سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان در جهت تأمین وحدت همه نیروهای متعهد هستند.

اندیشه پیشرو و عصر و همچنان به خاطر متحد ساختن تمام نیروهای ملی و مترقی، احزاب سازمان های سیاسی، شخصیت ها و رجال سیاسی، اجتماعی که تاکنون خارج از چوکات ملی و قانونی به فعالیت سیاسی می پردازند تلاش میورزند.

هر دو جانب از اصول صلح و همبستگی دو ستی و همکاری با خلق های جهان پشتیبانی می کنند و علیه ارتجاع، امپریالیزم، استعمار نوین، تبعیض ملی و نژادی، مسابقات تسلیحاتی و سایر مظاهر سیاست زور و تجاوز مستتر کامی رزمنه جانپسندان در تحکیم جنبش عدم انسلاک به مثابه عامل نیرومند تأمین صلح جهانی فعالیت میورند.

سازنده مشترک را به پیش میورند.

همکاری و تشریک مساوی

حزب دموکراتیک خلق افغانستان و سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان بر مبنای اصول آتی صورت میگیرد:

- حمایت از تمام ابتکارات و گام های عملی که در جهت قطع خونریزی و اعاده صلح در کشور به عمل می آید.

- کار پیگیری و مستدام به خاطر دفاع از منافع و مصالح خلق، فعالیت هدفمند به خاطر جلب مردم در جهت سپگیری همه جانبه در انتقال تصامیم سیاسی و تطبیق مبتکرانه آنها، ابتکار بر اراده و نیروی مردم، مقصد دانستن منافع خلق و وطن بر منافع گروهی و حزبی، تلاش به خاطر تأمین حقوق برابر سیاسی برای همه ملیت ها و اقوام ساکنین در کشور جهت کثرت عادلانه و سپگیری در زنده گسی سیاسی اجتماعی کشور.

- حمایت از نهادییر جهت دموکراتیزه ساختن حیات سیاسی کشور، با نظر داشت خصوصیات و وسعت مردم ما به شمول شکل های نامائی اداره دولتی که مثل اراده واقعی مردم باشد.

- تلاش به خاطر دیا لوگ سیاسی با نیروهای که در موضع مخالفت قرار دارند مبارزه علیه نیروهایی که مخالف منافع وطن و مردم و استقرار صلح در افغانستان میباشدند.

- احترام و رعایت اساسات دین مقدس اسلام.

- پشتیبانی از دگرگونی های مترقی و کوشش در راه انکشاف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور.

- مبارزه علیه انحرافات شوونیستی و ناسیونالیستی در تمام اشکال و مظاهر آن. طرفین مطالبی این پروتوکول مکلفیت های ذیل را به عهده میگیرند:

- همکاری و فعالیت مشترک در عرصه های مشخص نظامی و سیاسی به خاطر تأمین پیشرفت پیشرویت انقلابی و ادامه فعالیت در جهت تأمین صلح و طرد و سرکوب فعالیت های مسلحانه نیروهای ارتجاعی و ضد انقلابی وابسته به امپریالیزم در مرکز و ولایات کشور و به خاطر هماهنگی و همسویی مبارزه بر ضد دشمن مشترک و احدهای نظامی سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان در اشکال مختلف نیروهای مسلح ج.ا.ف. تنظیم میگردند.

- رعایت پایدار و پیگیری قانونیت، امتناع از تعقیب و فشار به خاطر فعالیت های گمراهانه حکم قوانین نافذ در کشور جرم بنده شده نمیشوند.

- شرکت موثر در کارهای گانهای قدرت دولتی در هر کجای و محلات.

- تلاش به خاطر حل عادلانه مسائلملی بر اساس اصل برابری حقوق، سیاسی، اقتصادی فر هنگی همه ملیت ها و اقوام ساکن کشور.

- تنظیم کانال های دائمی تبادل اطلاعات، برقراری تماسها به منظور حل مسایلی همکاری و تشریک مساوی بین حزب دموکراتیک خلق افغانستان و سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان. پیگیری منظور در چارچوب کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و کمیته مرکزی و محلی سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان و حزب دموکراتیک خلق افغانستان ایجاد میشود.

- تمام موضوعات تیکه در پروتوکول هذا گنجانیده نشده اند میتوانند بعد از توافق جانبین به شکل ضمیمه این پروتوکول تسجیل گردند.

- در صورت تیکه یکسی از جانبین در زمینه نسخ این پروتوکول تصمیم اتخاذ کند یک ماه قبل از نسخ به جانب مقابل اطلاع میدهد.

این هم متن تایپ شده پروتوکول فوق:

نقل مطابق اصل است

پنجشنبه 30

میزان 1366

oct,22,1987

سال هشتم شماره

42

شماره مسلسل

1896

سال تاسیس

1359

حقیقت انقلاب ثور

ارگان کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان

پروتوکول همکاری بین حزب دموکراتیک خلق افغانستان و سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان

طوری که قبلاً به اطلاع رسانیده شده بود پروتوکول همکاری بین حزب دموکراتیک خلق افغانستان و سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان به امضاء رسید.

اینک متن پروتوکول با اطلاع هموطنان رسانیده می شود:

کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و کمیته مرکزی سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان با تکیه بر وجوه اشتراک و با درک ضرورت اتحاد و همکاری تمام نیرو های مترقی وطن پرست ملی و دموکراتیک کشور به خاطر تحقق مصالحه ملی یعنی تامین صلح و قطع خونریزی در کشور، طرد مداخلات امپریالیستی و ارتجاعی در امور جمهوری دموکراتیک افغانستان و تلاش به خاطر پیشرفت اجتماعی و اقتصادی کشور و رفاه زحمتکشان به عقد این پروتوکول در زمینه برسمیت شناختن همدیگر به مثابه سازمان های سیاسی مستقل و به منظور همکاری و تشریک مساعی همه جانبه مبادرت میورزند.

هر دو جانب با احساس مسوولیت در حل مسایل مربوط به تامین صلح و امنیت در کشور اصل همکاری و تشریک مساعی را به خاطر بیرون رفت از وضع دشوار کنونی مبنای فعالیت های خویش در عرصه ملی و بین المللی قرار میدهند.

هدف هر دو جانب از عقد این پروتوکول عبارت است از دسترسی به قطع جنگ و برادر کشی در افغانستان، انتقال به دیالوگ سیاسی با نیروهای که در حال حاضر مسلحانه و غیرمسلحانه در موضع ضد دولتی قرار دارند، فراهم آوری شرایط برای عودت قطعات

نظامی اتحاد شوروی از افغانستان، عودت مهاجرین، حل و فصل مسایل افغانستان توسط مردم آن بدون مداخله نیروهای خارجی، دفاع قاطع و پیگیر از منافع و مطالبات زحمتکشان همه ملیت ها و اقوام ساکن در افغانستان، تامین پیشرفت و رشد اقتصادی کشور، تثبیت و تحکیم مقام شایسته برای وطن مان در عرصه بین المللی.

سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان و حزب دموکراتیک خلق افغانستان آینده سیاسی کشور را به صورت دولت مستقل دارای حاکمیت ملی و تمامیت ارضی، غیر منسلک و دارای اعتبار و اتوریته لازم در بین سایر دول جهان می بینند که با تمام دولت های جهان دارای حقوق مساوی بوده با کشور های همجوار، کشور های منطقه اعضای سازمان ملل متحد، جنبش عدم انسلاک و سازمان کنفرانس اسلامی، روابط دوستانه را حفظ و برقرار خواهد ساخت و این روابط را توسعه و تحکیم خواهد بخشید.

هر دو جانب عقد این پروتوکول را به معنای سرآغاز تشکیل عملی اتحاد چپ تلقی می نمایند و بر اساس آن حزب دموکراتیک خلق افغانستان و سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان در جهت تامین وحدت همه نیرو های معتقد به اندیشه پیشرو عصر و همچنان به خاطر متحد ساختن تمام نیرو های ملی و مترقی، احزاب، سازمان های سیاسی، شخصیت ها و رجال سیاسی، اجتماعی که تا کنون خارج از چوکات علنی و قانونی به فعالیت سیاسی می پردازند تلاش میورزند.

هر دو جانب از اصول صلح و همبستگی، دوستی و همکاری با خلق های جهان پشتیبانی می کنند و علیه ارتجاع، امپریالیزم، استعمار، تبعیض ملی و نژادی، مسابقات تسلیحاتی و سایر مظاهر سیاست زور و تجاوز مشترکاً می رزمند. جانبین همچنان در تحکیم جنبش عدم انسلاک به مثابه عامل نیرومند تامین صلح جهانی فعالیت سازنده مشترک را به پیش میبرند.

همکاری و تشریک مساعی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان بر مبنای اصول آتی صورت می گیرد:

- حمایت از تمام ابتکارات و گام های عملی که در جهت قطع خون ریزی و اعاده صلح در کشور به عمل می آید.
- کار پیگیر و مستدام به خاطر دفاع از منافع و مصالح خلق، فعالیت هدفمند به خاطر جلب مردم در جهت سهمگیری همه جانبه در اتخاذ تصامیم سیاسی و تطبیق مبتکرانه آنها، اتکا به اراده و نیروی مردم، مقدس دانستن منافع خلق و وطن بر منافع گروهی و حزبی، تلاش به خاطر تامین حقوق برابر سیاسی برای همه ملیت ها و اقوام ساکن در کشور جهت شرکت عادلانه و سهمگیری در زندگی سیاسی اجتماعی کشور.
- حمایت از تدابیر جهت دموکراتیزه ساختن حیات سیاسی کشور با نظر داشت خصوصیات و سنن مردم ما به شمول شکل پارلمانی اداره دولتی که ممثل اراده واقعی مردم باشد.
- تلاش به خاطر دیالوگ سیاسی با نیرو های که در موضع مخالف قرار دارند، مبارزه علیه نیروهایی که مخالف منافع وطن و مردم و استقرار صلح در افغانستان می باشند.
- احترام و رعایت اساسات دین مقدس اسلام.

- پشتیبانی از دگرگونی های مترقی و کوشش در راه انکشاف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور.
- مبارزه علیه انحرافات شوونیستی و ناسیونالیستی در تمام اشکال و مظاهر آن.
- طرفین مطابق این پروتوکول مکلفیت های ذیل را به عهده می گیرند:
- همکاری و فعالیت مشترک در عرصه های مشخص نظامی و سیاسی به خاطر تامین پیش از پیش موثریت انقلابی و ادامه فعالیت در جهت تامین صلح و طرد و سرکوب فعالیت های مسلحانه نیرو های ارتجاعی و ضد انقلابی وابسته به امپریالیزم در مرکز و ولایات کشور و به خاطر هماهنگی و همسویی مبارزه بر ضد دشمن مشترک، واحد های نظامی سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان در اشکال مختلف نیروهای مسلح ج.د.ا، تنظیم می گردد.
- رعایت پایدار و پیگیر قانونیت، امتناع از تعقیب و فشار به خاطر فعالیت های که به حکم قوانین نافذ در کشور جرم پنداشته نمی شوند.
- شرکت موثر در کار ارگانهای قدرت دولتی در مرکز و محلات.
- تلاش به خاطر حل عادلانه مساله ملی بر اساس اصل برابری حقوق سیاسی، اقتصادی، فرهنگی همه ملیت ها و اقوام ساکن کشور.
- تنظیم کانال های دایمی تبادل اطلاعات، برقراری تماسها به منظور حل مسایل همکاری و تشریک مساعی بین حزب دموکراتیک خلق افغانستان و سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان. به این منظور در چارچوب کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و کمیته مرکزی سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان بخش های مسوول تامین ارتباط بین آنها ایجاد میگردد. همچنان میکانیزم مشوره های مساویانه در سطح رهبری سیاسی مرکزی و محلی سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان و حزب دموکراتیک خلق افغانستان ایجاد می شود.
- تمام موضوعاتی که در پروتوکول هذا گنجانیده نشده اند می توانند بعد از توافق جانبین به شکل ضمایم این پروتوکول تسجیل گردند.
- در صورتیکه یکی از جانبین در زمینه فسخ این پروتوکول تصمیم اتخاذ کند یک ماه قبل از فسخ به جانب مقابل اطلاع میدهد.

محل امضای محبوب الله کوشانی

محل امضای نجیب الله

ماده نهم و ۱

به پروتوکول همکاری میان ام ۱۰۰ و ام ۱۰۰ ز ۱۰۰

ح ۱۰۰ و ام ۱۰۰ و ام ۱۰۰ ز ۱۰۰ با هدف همبستگی و استقلال تشکیلاتی خود را
فاطمیت اعلام بردارند که ام ۱۰۰ پروتوکول همکاری بین آنها مؤرخ ۱۱ سپتامبر ۱۳۱۱
گواه توافق کامل بالای برابری اصولی در مورد مسائل و منجمله تابعه فرزه های وجود
مسلم ام ۱۰۰ می باشد.

علاوه بر آن سازمان دارد تا فرزه های مسلم را از اهالی محل با در نظر
داشتن وضع مشخص میان آمده نظامی - سیاسی در مناطق مختلف ایجاد نموده و بتواند
آنها را بدست گیرد.

در پیوسته شد

الف - ام ۱۰۰ ز ۱۰۰ تعددات آتی را به عهده میگیرد

۱- اذلال و انتخاب - ایجاد در کادرها و رعایت تعیین نظامی و حضرات
مبارکوی فرزه های ام ۱۰۰ ز ۱۰۰ کار های تربیتی با منسوخ این فرزه ها به منظور
پروتوکول ام ۱۰۰ شده همکاری بین ح ۱۰۰ و ام ۱۰۰ ز ۱۰۰.

۲- تأمین مسوولیت فرماندهان فرزه های ام ۱۰۰ ز ۱۰۰ در قبایل آبادکن مبارکوی
آنها، اجرای وظایف مبارکوی توسط آنها، نگهداری و استفاده از سلاح و مهمات تخنیک
مواد سوخت و سایر وسایل آبی - تخنیک و رعایت نظم و تأمین نظامی.

۳- تأمین سهمگیری فعال فرزه های ام ۱۰۰ ز ۱۰۰ در اجرای وظایف مبارکوی
در جهت دفاع اهالی، پروژه های اقتصادی، مواصلاتی، در جهت نابودی دشمنان آتش
نابند بر حاکمیت مردمی بطور مستقیم یا بکجا با قطعات و جزئیات مبارکوی اردوی ۱۰۰،
ارگانهای امنیت دولتی و وزارت امور داخله همچنان با سایر قطعات و جزئیات مبارکوی منطقه.

۴- در حال حاضر بخاطر دفاع از مناطق و آن با موافقت جانبین این فرزه ها در
سیستم همسایگان ملیات مبارکوی عمل می نمایند.

مباح ۵۰ مخ ۱۰ تعهدات آنرا به عهده میگرد.

۱- مساعدت بهاجر این وظایف پروژه های م ۱۰ ز ۱۰ مطابق بود این پروژه کوله
آ- وزارت دفاع م ۵۰ و وسایل و مواد دلیل را در اختیار پروژه ۱۰ و م ۱۰ ز ۱۰
قرار میدهد.

۲- سلاح شلیک محاربه، مهمات، وسایل ارتباطی، همچنان ذخایر مادی
مختلف ضروری برای اجرای وظایف که به عهده این پروژه ها گذاشته شده اند.

- وجوه مالی
- خدمات پلیس

۳- در صورت ضرورت اعزام انصراف نادری و سایر مشخصین با موافقه تاسیس
بمفرزه های م ۱۰ ز ۱۰ برای تأمین فعالیت های محاربه ای این فرزه ها.

بمنظور تحقق مواد این موافقتنامه م ۵۰ مخ ۱۰ و لبر ۱۰ کمپین مشترک
دایما فعال نظامی را به ترکیب نمایندگان با صلاحیت آنها در مرکز و در محلات اجساد
گرد و موکاره تر آنها را تأمین مینماید.

وظایف کمپین فوق الذکر قرار ذیل اند:

۱- طرح و تدوین نظریات واحد در مورد ایجاد و استفاده از فرزه های
م ۱۰ ز ۱۰ و طرح پلانهای مشترک عملیات محاربه ای.

۲- حل برالمشای کمپینها در وقت پیشبرد عملیات محاربه ای هر اقدام
تأیید.

۳- بذل کمک های لازم برای اتمام اسامه مادی و مهمات فرزه های م ۱۰ ز ۱۰
در جهت تقویت آنها.

۴- کنترل از اجرای تمام مشترک و تعهدات هر دو جانب در عرصه نظامی.

کتابخانه
مستند

کتابخانه فرزه ای

ضمیمهٔ نمبر 1

به پروتوکول همکاریهای (ح.د.خ.ا) و (س.ا.ز.ا)

ح.د.خ.ا و س.ا.ز.ا با حفظ هویت سیاسی و استقلال تشکیلاتی خویش با قاطعیت اعلام میدارند که امضای پروتوکول همکاری بین آنها مورخ 11 میزان 1366 گواه توافق کامل آنها بالای مواضع اصولی در عرصهٔ نظامی، منجمله تقویهٔ مفرزه های موجودهٔ مسلح س.ا.ز.ا میباشد. علاوه بر آن سزا حق دارد تا مفرزه های مسلح را از اهالی محلی با در نظر داشت وضع مشخص به میان آمدهٔ نظامی - سیاسی در مناطق مختلف ایجاد نموده و قوماندهٔ آنها را بدست گیرد.

در ینصورت :

الف - س.ا.ز.ا تعهدات آتی را به عهده میگیرد:

- 1- اكمال، انتخاب و جابجا کردن کادرها، رعایت دسپلین نظامی، احضارات محاربوی مفرزه های س.ا.ز.ا کار های تربیتی با منسوبین این مفرزه ها مطابق روحیهٔ پروتوکول امضاء شدهٔ همکاری بین ح.د.خ.ا و (س.ا.ز.ا).
- 2- تأمین مسوولیت قوماندانان مفرزه های س.ا.ز.ا در قبال آمادگی محاربوی آنها، اجرای وظایف محاربوی توسط آنها، نگهداری و استفاده از سلاح و مهمات، تخنیک، مواد سوخت و سایر وسایل مادی - تخنیکی، رعایت نظم و دسپلین نظامی.
- 3- تأمین سهمگیری فعال مفرزه های س.ا.ز.ا در اجرای وظایف محاربوی در جهت دفاع اهالی، پروژه های اقتصادی، مواصلاتی در جهت نابودی دشمنان آشتی ناپذیر حاکمیت مردمی بطور مستقلانه و یا یکجا با قطعات و جزوتامهای اردوی ج.د.ا، ارگانهای امنیت دولتی و وزارت امور داخله و همچنان با سایر قطعات و جزوتامهای منطقوی.
- 4- در حالات خاص بخاطر دفاع از منافع وطن با موافقهٔ جانبین این مفرزه ها در سیستم عمومی پلان عملیات محاربوی عمل می نمایند.

ب- ح.د.خ.ا تعهدات آتی را به عهده میگیرد:

- 1- مساعدت به اجرای وظایف مفرزه های س.ا.ز.ا مطابق مواد این پروتوکول .
- 2- وزارت دفاع ح.د.خ.ا وسایل و مواد ذیل را در اختیار مفرزه های س.ا.ز.ا قرار میدهد:
 - سلاح تخنیک محاربوی، مهمات، وسایل ارتباطی، همچنان ذخایر مادی مختلف ضروری برای اجرای وظایفی که به عهدهٔ این مفرزه ها گذاشته شده اند.
 - وجوه مالی .
 - خدمات طبی .

3- در صورت ضرورت اعزام افسران کادری و سایر متخصصین با موافقه جانبین به مفرزه های س.ا.ز.ا برای تامین فعالیتهای محاروبی این مفرزه ها.

بمنظور تحقق مواد این موافقتنامه (ح.د.خ.ا) و (س.ا.ز.ا) کمیسیون مشترک دائماً فعال نظامی را به ترکیب نمایندگان با صلاحیت آنها در مرکز و محلات ایجاد کرده و کار موثر آنها را تأمین مینماید.

وظایف کمیسیون فوق الذکر قرار ذیل اند:

- 1- طرح و تدوین نظریات واحد در مورد ایجاد و استفاده از مفرزه های س.ا.ز.ا و طرح پلانهای مشترک عملیات محاروبی.
- 2- حل پرابلمهایی که میتوانند در وقت پیشبرد عملیات محاروبی عرض اندام نمایند.
- 3- بذل کمک های لازم برای اكمال اساس مادی و مهمات مفرزه های س.ا.ز.ا در جهت تقویة آنها.
- 4- کنترل از اجرای تصامیم مشترک و تعهدات هر دو جانب در عرصه نظامی.

محبوب الله کوشانی

(امضا)

نجیب الله

(امضا)

فشرده آن که:

پس از کودتای 7 ثور 1357 خورشیدی و استقرار رژیم «طراز فاشیستی» حزب دموکراتیک خلق افغانستان (و با تحقق و تطبیق بخش دوم برنامه استخباراتی توسط جاسوس «هزار چهره» نفوذی به نام محمد اسماعیل اکبر)، س.ا.ز.ا. پس از تحمل تلفات بسیار سنگین و جبران ناپذیر در سطح رهبری و از دست دادن بین 3 — 4 هزار تن از کدرها و اعضا و هواداران خود از اقشار مختلف اجتماعی، پس از سرنگونی حفیظ الله امین و اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ شوروی، با زنده برآمدن تصادفی تنها 4 تن از اعضای کمیته رهبری سابق و تعدادی از کدرها از زندان پلچرخ در 16 جدی 1358 پس از اعلان عفو عمومی، مجدداً به احیا و بازسازی خویش دست یازید ...

طی دوران یک زندگی دشوار اما رستگار و با افتخار در طول مذاکرات طولانی بیش از هفت سال با ح.د.خ.ا. و در مذاکرات با برخی رهبران و فرماندهان نامدار جهادی و غیرجهادی چه پیش و چه پس از به قدرت رسیدن آنها (از جمله فرمانده احمدشاه مسعود، استاد عبدالعلی مزاری، سترجنرال عبدالرشید دوستم، استاد برهان الدین ربانی،...)، در صحبت ها و دید و وادیدها با رهبران و نمایندگان احزاب و سازمان های سیاسی چپ و راست و با شمار زیادی از شخصیت های ملی و چهره های مطرح و برجسته روشنفکری و سیاسی در همه دوره های جنگ و بحران در داخل و خارج کشور، به حیث یک سازمان ملی و ترقی خواه، با شور وطن پرستانه و احساس مسئولیت در برابر مردم ... حرف های روشن، مشخص و دقیق برای تأمین صلح و ختم جنگ و بازسازی کشور ویران شده داشته است.

و چون س.ا.ز.ا. هرگز ننگ وابستگی و دنباله‌روی بیگانگان را نپذیرفته و هیچ‌گاه به جیب کسی و چوکی اعطایی قدرتی و حاکمیتی ... چشم ندوخته، همیشه با سربلندی و گردن افراشته و اعتماد به نفس کامل، مواضع خویش را با صراحت با هر مخاطب و قدرت و قلدری در میان گذاشته است. همان‌گونه که از موضع‌گیری‌های خود با قاطعیت دفاع کرده است، استدلال معقول دیگران را پذیرفته و از آن‌ها نیز آموخته است. (در باب نکات عمده مذاکرات س.ا.ز.ا. با رهبران احزاب مختلف و برخی رهبران و فرماندهان جهادی و غیرجهادی،... و سایر دید و وادیدهای نسبتاً مهم اگر فرصت بود، در نشست‌های بعدی صحبت‌های بیشتر خواهیم داشت).

چنین است که مبارزه س.ا.ز.ا. از بدو تأسیس چه در زمان حیات قانونی و یا نیمه‌علنی و چه در شرایط فعالیت مخفی، اگر هم به دلایل روشن سرکوب، اختناق و محدودیت‌ها و تحمل تلفات سنگین، زمانی با سستی و کندی و دشواری مواجه گردیده، اما بدون شک برای یک لحظه در زندگی و فعالیت سیاسی آن انقطاع نیامده است ...

پس از حوادث سپتامبر 2001 ترسایی و سقوط رژیم طالبان و تحولات و پی‌آمدهای آن، س.ا.ز.ا. با کشودن باب گفتگو با ده‌ها حزب و سازمان سیاسی و راه‌اندازی و پیشبرد مذاکرات طولانی و گاهی بسیار خسته‌کن با آن‌ها در داخل و خارج کشور که خود داستان دراز دیگری است و اسناد فراوانی در رابطه با آن موجود است ... سرانجام توانست با سهمگیری و همکاری فعال چند حزب و سازمان و گروه روشنفکری و سیاسی دیگر «کنگره مؤسس حزب آزادگان افغانستان» را در ماه عقرب سال 1386 خورشیدی در شهر کابل برگزار کند. و با اشتراک فعال در کار کنگره، به مثابه یک سازمان مستقل با سابقه و ریشه‌دار، پس از بنیادگذاری «حزب آزادگان افغانستان» و ادغام در آن، در راستای تحقق اهداف و آرزوهای بنیادگذار خویش زنده‌یاد محمد طاهر بدخشی که برای وحدت و اتحاد هرچه بیشتر نیروهای ملی و مترقی در سطح کشور همواره تأکید و تلاش می‌کرد، گامی به جلو بگذارد و با امضا در پای پروتوکول مشترک مبنی بر تأسیس «حزب آزادگان» از سوی این پنج حزب و سازمان و گروه‌های روشنفکری ————— سیاسی، به هویت با افتخار «س.ا.ز.ا.»ی خود با سربلندی پایان ببخشد. اینک متن آن پروتوکول خدمت ارائه می‌گردد:

«به نام خداوند جان و خرد

پروتوکول ادغام احزاب، سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی شرکت کننده در کنگره مؤسس حزب آزادگان در تشکیلات حزب آزادگان افغانستان

کنگره مؤسس حزب آزادگان افغانستان به تاریخ هفدهم ماه عقرب 1386 هجری خورشیدی برابر به هشتم ماه نومبر سال 2007 مسیحی در شهر کابل برگزار گردید. ما نمایندگان با صلاحیت احزاب، سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی و فرهنگی که همراه با نمایندگان منتخب تشکل‌های خویش در پروسه تأسیس حزب آزادگان افغانستان تا پایان کنگره مؤسس که با تصویب برنامه و اساسنامه حزب آزادگان، انتخاب اعضای شورای مرکزی حزب و چشم انداز کار شورای مرکزی حزب توأم بود، شرکت داشتیم؛ صادقانه و داوطلبانه اعلام می‌داریم که با تأسیس حزب آزادگان افغانستان، سازمان‌ها و گروه‌هایی که ما تا حال از آنها نمایندگی می‌کردیم در حزب آزادگان افغانستان مدغم گردیده و همه جزء تشکیلات حزب آزادگان افغانستان می‌باشند. ما به خداوند و شرافت خود سوگند

یاد می‌نماییم که اعلام چنین تصمیمی از جانب ما به دور از هرگونه اجبار و محظورات بوده و خود را در پیشبرد ارزش‌ها و اهداف برنامه‌ای و رعایت ضوابط تشکیلاتی مندرج در اساسنامه حزب آزادگان افغانستان متعهد می‌دانیم.

1- میرمحمد محفوظ ندایی رئیس حزب اتحاد ملی افغانستان

2- محبوب الله کوشانی رئیس سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان

3- محمد رسول رحیم نماینده باصلاحیت بخشی از شورای دموکراسی افغانستان

4- محمد قسیم اخگر نماینده باصلاحیت گروهی از روشنفکران و فرهنگیان افغانستان

5- سید عسکرموسوی نماینده باصلاحیت گروهی از روشنفکران و فرهنگیان افغانستان»

و اما سرنوشت آن گروه انشعابی (فرکسیون) چگونه رقم خورد؟

این گروه به روایت یکی از اعضای سابق آن در اواخر ماه جوزای سال 1357 به نام «سازمان فداییان زحمتکشان افغانستان (سفزا)» مسما شده است! هیچ‌کس از اعضای سابق «سفزا» نه قبل و نه بعد از اعلامیه پیوستن آن به عضویت حزب دموکراتیک خلق افغانستان ادعا نکرده است که مولانا بحرالدین باعث که در زمان یادشده هنوز در قید حیات و زندانی بود، در این نام‌گذاری سهم و یا نقشی داشته و یا اصلاً از آن خبر داشته و یا با آن موافق بوده است؟! ... (تو خود حدیث مفصل بخوان ازین مجمل)

مولانا باعثی را که من می‌شناختم، فکر انشعاب هرگز و هیچ‌گاهی نمی‌توانست حتا در مخیله‌اش راه یابد چه رسد به آن که در پی پیاده‌کردن آن برآید.

چنین افکار کوچک و انحرافی که تجربه و تاریخ احزاب و سازمان‌های سیاسی در جهان به‌ویژه در جوامع کم توسعه و دارای سطح پایین سواد و فرهنگ از جمله در کشور ما، به تکرار زیانباری آن‌را گواه بوده است تنها در ذهن آدم‌های کوچک‌اندیش، خودبین، معامله‌گر و اکثراً نادان و دارای عقده‌های حقارت راه پیدا می‌کند، نه در ذهن انسان‌های متعهد، آگاه، با اندیشه‌ها و آرمان‌های بزرگ انسانی از تبار آزادگانی مانند مولانا بحرالدین باعث.

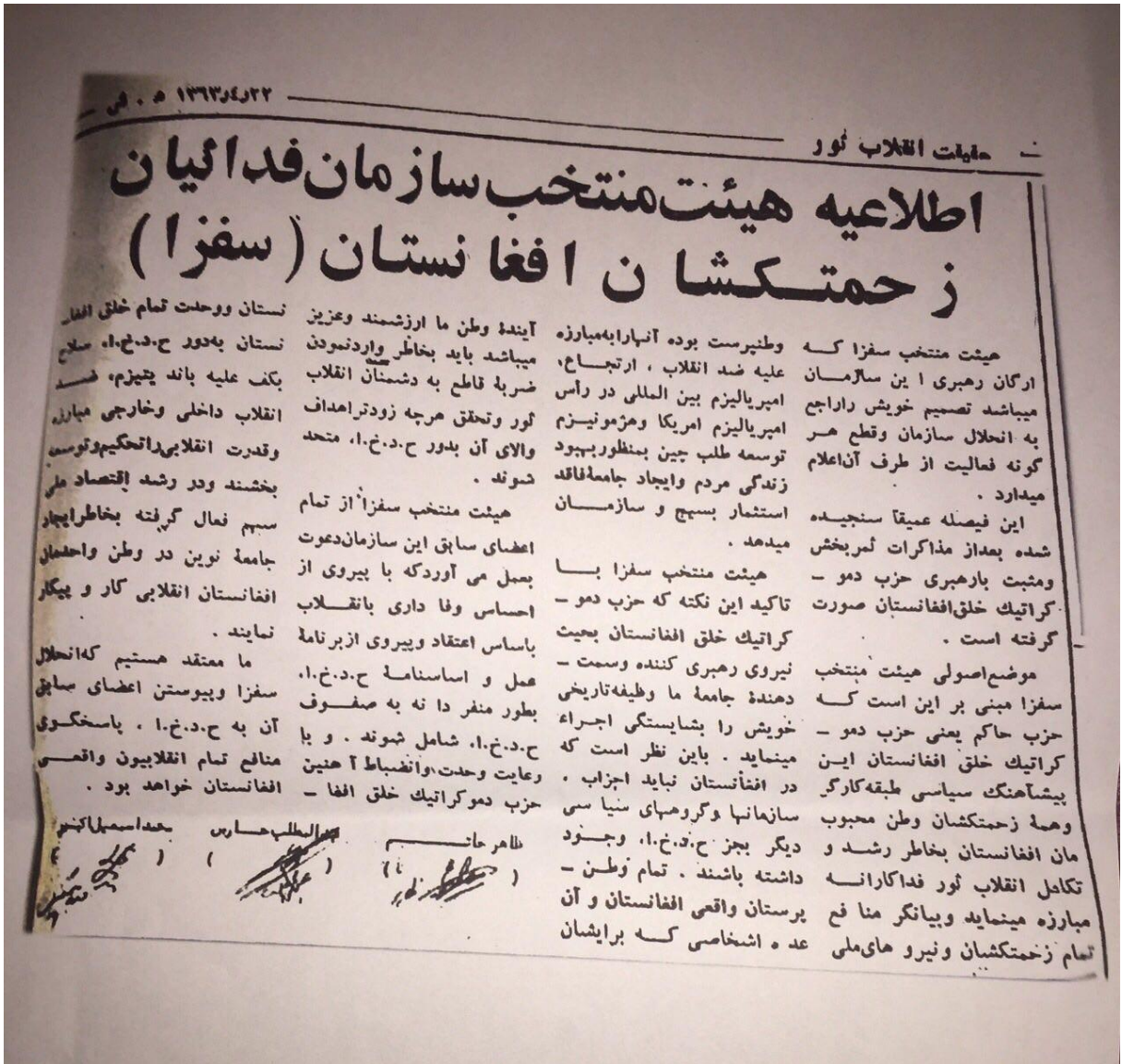
جاودان‌یاد مولانا بحرالدین باعث بر اساس یک پروژه استخباراتی به رهبری محمداسماعیل اکبر و چند بی‌خبر دیگر، برچسب می‌خورد به ایجاد و رهبری شاخه انشعابی به‌نام «سفزا» که حتا از نام آن خبر ندارد! منبع تغذیه اصلی این همه جعل و دروغ، ظاهراً «کله و دماغ» جاسوس «هزار چهره» محیل و مکار است اما در واقع او مجری و گرداننده پروژه دست‌گاه‌های استخباراتی‌ست!

تا جایی که من مولانا باعث را که افزون بر رفاقت سیاسی و سازمانی، مناسبات ژرف دوستانه شخصی با هم داشتیم، بسیار از نزدیک می‌شناختم، حتا تصور پیوستن او به عضویت ح.د.خ.ا. در چارچوب باورها، ارزش‌ها و ساختار اندیشه‌یی وی هرگز نمی‌توانست جای داشته باشد! کاری را که «سازمانی» به‌نام «سفزا» با یدک کشیدن دروغین نام باعث و

با سوء استفاده از شهرت و اعتبار سیاسی وی با رهبری و برنامه‌ریزی عنصر هزار چهره استخباراتی، با نشر اطلاعاتی ننگین و شرم‌آگین که اینک به دو شکل پیدشکس می‌شود، انجام داد!

این سند رسوا و رسواکننده در برخی از روزنامه‌های دولتی و حزبی حزب حاکم وقت چاپ شده است.

اینک کاپی متن چاپ‌شده و تایپ‌شده این سند در شماره ... مؤرخ 22. 4. 1363 خورشیدی روزنامه «حقیقت انقلاب ثور» به دسترس خوانندگان قرار می‌گیرد:



این هم متن تایپ شده اطلاعیه «سفزا»:

نقل مطابق اصل است

1363.4.22 ه.ش

حقیقت انقلاب ثور

اطلاعیه هیئت منتخب سازمان فدائیان زحمتکشان افغانستان (سفزا)

هیئت منتخب سفزا که ارگان رهبری این سازمان میباشد تصمیم خویش را راجع به انحلال سازمان و قطع هر گونه فعالیت از طرف آن اعلام میدارد.

این فیصله عمیقاً سنجیده شده بعد از مذاکرات ثمربخش و مثبت با رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان صورت گرفته است.

موضع اصولی هیئت منتخب سفزا مبنی بر این است که حزب حاکم یعنی حزب دموکراتیک خلق افغانستان این پیشآهنگ سیاسی طبقه کارگر و همه زحمتکشان وطن محبوب مان افغانستان بخاطر رشد و تکامل انقلاب ثور فداکارانه مبارزه مینماید و بیانگر منافع تمام زحمتکشان و نیرو های ملی وطنپرست بوده آنها را به مبارزه علیه ضد انقلاب، ارتجاع، امپریالیسم بین المللی در رأس امپریالیسم امریکا و هژمونیزم توسعه طلب چین بمنظور بهبود زندگی مردم و ایجاد جامعه فاقد استثمار بسیج و سازمان میدهد.

هیئت منتخب سفزا با تاکید این نکته که حزب دموکراتیک خلق افغانستان بحیث نیروی رهبری کننده و سمت دهنده جامعه ما وظیفه تاریخی خویش را بشایستگی اجراء مینماید. باین نظر است که در افغانستان نباید احزاب، سازمانها و گروههای سیاسی دیگر بجز ح.د.خ.ا وجود داشته باشند. تمام وطن پرستان واقعی افغانستان و آن عده اشخاصی که برایشان آینده وطن ما ارزشمند و عزیز میباشد باید بخاطر وارد نمودن ضربه قاطع به دشمنان انقلاب ثور و تحقق هر چه زود تر اهداف والای آن بدور ح.د.خ.ا متحد شوند.

هیئت منتخب سفزا از تمام اعضای سابق این سازمان دعوت بعمل می آورد که با پیروی از احساس وفاداری بانقلاب باساس اعتقاد و پیروی از برنامه عمل و اساسنامه ح.د.خ.ا بطور منفردانه به صفوف ح.د.خ.ا شامل شوند، و با رعایت وحدت و انطباق آهین حزب دموکراتیک خلق افغانستان و وحدت تمام خلق افغانستان به دور ح.د.خ.ا سلاح بکف علیه باندیتیزم، ضد انقلاب داخلی و خارجی مبارزه و قدرت انقلابی را تحکیم و توسعه بخشند و در رشد اقتصاد ملی سهم فعال گرفته بخاطر ایجاد جامعه نوین در وطن واحدمان افغانستان انقلابی کار و پیکار نمایند.

ما معتقد هستیم که انحلال سفزا و پیوستن اعضای سابق آن به ح.د.خ.ا پاسخگوی منافع تمام انقلابیون واقعی افغانستان خواهد بود.

محمد اسمعیل اکبر

عبدالمطلب حارس

ظاهر حاتم

(امضا)

(امضا)

(امضا)

آرزو این است که خواننده عزیز، لطفاً حب و بغض و پیشداوری را کنار بگذارد! صادقانه بگوید پس از خواندن این سند، خرد، منطق و انصاف برایش اجازه می دهد نام «سازمانی» را که معرف سطح فهم و شعور سیاسی «رهبران» آن، همین سند سخیف، مقتضح و رسوایی ست که در پای آن امضا کرده اند، با نام آزاده مرد دانشمند و مبارز شیردل، بی باک و تسلیم ناپذیری مانند مولانا بحرالدین باعث گره بزند؟

مگر این گونه تبلیغ اگر از روی نادانی و یا بی خبری نباشد، خود توطئه ای دیگری برای اهانت و کوچک ساختن شخصیت بزرگوار باعث نیست؟

اصلاً شخصیت مولانا باعث را تا سطح یک فرکسیون باز تنزل دادن و او را عامل انشعاب معرفی کردن، توهین، جفا و خیانت به باعث به مثابه شخصیت شایسته ملی و انقلابی است که دشمن دانا، دانسته و آگاهانه و دوست نادان، جاهلانه و احمقانه بر وی روا داشته است!

پس از کودتای 7 ثور 1357 این عنصر نفوذی «هزار چهره» استخباراتی (اسمعیل اکبر) با دروغگویی و سوء استفاده از نام مولانا بحرالدین باعث، یکی از درخشان ترین و برجسته ترین اعضای رهبری س.ا.ز.ا. و یار و هم‌رزم صدیق م.ط. بدخشی، که گویا فرمان قیام علیه رژیم کودتا را صادر کرده است،³⁷ دست به تطبیق مرحله دوم برنامه استخباراتی خویش زد.

او با این اقدام ماجراجویانه نظامی، هزاران رهرو و تربیت یافته مکتب فکری بدخشی را به جوخه مرگ جلادان رژیم فاشیستی ح.د.خ.ا. فرستاد و با انجام این وظیفه ننگین و سهمگین خون و خیانت، منتظر پاداش درخور در موقع مناسب باقی ماند³⁸.

سر انجام آن موقع فرا رسید و با خاطر آسوده در سال 1363 با نشر اطلاعیه ننگین و شرم آور که در پای آن خودش و دو تن از «یاران» فریب خورده اش به عنوان «هیئت منتخب سفرا که ارگان رهبری این سازمان میباشد» به نمایندگی از گروه شان امضاء کرده اند، «انحلال سازمان» شان را «اعلام میدارد» و اعضای آن را به شمولیت در ح.د.خ.ا. فرامی خواند.

دو تن دیگر از امضاکنندگان این اطلاعیه ننگین و شرم آگین (زنده یاد محمدظاهر حاتم و عبدالمطلب مارشال)، «افتخار» عضویت کمیته مرکزی ح.د.خ.ا. را کمایی کردند. اصل جاسوس را اما «لایق» و شایسته کسب این «افتخار» هم ندانستند. برای وی عملاً همان پادوی در «تنظیم» محفل ها و عصاکشی «قاری برکت الله» در محافل رسمی را زینده و بسنده دانستند و پسانترها هنگامی که رهبران و ایدیالوگ های حزب وطن (ح.د.خ.ا.) احساس کردند که سنگرگاه ایدیولوژیک و سیاسی شان در حالت سستی و فروپاشی ست، خود مصروف آمادگی برای سنگر سازی های تازه و پیوستن به سنگر بندی های تنظیمی — تباری گردیدند، و «افتخار» مدیریت مسؤل مجله حزبی شان به نام «وطن» را به این خدمتگذار کارآزموده و سرسپرده خویش واگذار کردند!

³⁷ - در حالی که با وصف ارزیابی های متفاوت از حوادث ماه سرطان 1354 درواز که روایتش باشد به زمان دیگر، مولانا باعث هرگز نه طرفدار انشعاب بود و نه فرمان قیام... 1357 را صادر کرده بود؛ برعکس شاهدان و شواهد انکارناپذیری وجود دارند که وی برای جلوگیری از هردو رویداد شوم (انشعاب و حرکت توطئه آمیز نظامی) کوشش فراوان به خرج داده بود، اما پایش در زنجیر بود و دست عدو باز! اسمعیل اکبر این عنصر «هزار چهره» کار خود را مطابق نقشه استخباراتی و با زرنگی تمام در هر دو مورد موفقانه انجام داد و از بی خبری و شور و احساسات انقلابی تعدادی از جوانان صادق برای انجام وظیفه اش ماهرانه استفاده کرد.

³⁸ - محمد اسمعیل اکبر این به اصطلاح «قومندان عمومی قیام» با وجود آن که «فرماندهان» و «سربازان» صادق و نجیب تحت «فرمانش» که از نقش واقعی خاینانه وی بی خبر بودند، پس از دستگیری مجال تنفس نیافته، گروه گروه به کام مرگ فرستاده شدند، به پاس خیانت بزرگ و هولناک به رهروان و تربیت یافتگان مکتب فکری بدخشی و باعث و حفیظ... در زندان تیمارداری شد و پس از رهایی از زندان و ادامه خدمات بیشتر به ارباب، به پاداش ذلت باری که انتظار داشت، دست یافت. و تا امروز نیز با ایفای همان نقش خاینانه جاسوسی و خدمت به دست نشانندگان و دلقکان رنگارنگ اجنبی از قماش برتری جویان حقیر قبیله، از دشمنی با رهسپردگان و رهروان «اندیشه ملی» به حکم وظیفه دست بردار نیست.

من بار بار از زبان برخی یاران سابق «فدایی» اسماعیل اکبر شنیده ام که در پاکستان نیز همین حرفه اصلی جاسوسی در پیوند با دستگاه استخبارات نظامی آن کشور، بعد از خدا، رزق و روزی را برای او و بعضی همقطارانش ... تأمین می‌کرده است!

پس از حوادث 11 سپتامبر 2001 این جاسوس کار کشته، در خدمت اربابان جدید و برادران کرزی و «حلقه سه — چهار نفره فاشیستان بیروتی»، از طراحان و عوامل اصلی بدبختی‌های کنونی مردم و کشور، درآمد و از اعوان و انصار نزدیک آن‌ها شد.

اربابان جدیدش وظیفه اصلی وی را مطابق «تخصص» و تجربه‌اش تعیین کرده اند:

- تبلیغات دروغین و زهر آگین علیه چهره‌های درخشان اندیشمندان و مبارزان ملی،

- تحریف و جعل واقعیت‌ها در باره تاریخ مبارزات آن‌ها،

- جلوگیری از هرگونه انسجام و سامان‌یابی نیروهای ملی، دموکرات و آزادی‌خواه،

- پرده‌پوشی خیانت‌های آشکار حلقه‌های فاشیستی به منافع ملی و بسترسازی ذهنی برای پذیرش تهاجم‌های فرهنگی آن‌ها (پس از پیوستن به ح.د.خ.ا. تا کنون این وظیفه یکی از وظایف اساسی‌اش می‌باشد و به همین خاطر از همان آوان تا حال همواره مورد تفقد، توجه و تحسین خاص انواع فاشیستان «لایق» و «نالایق» چپ و راست و «دموکرات» و «وطنی و جهانی» بوده است)؛

این‌ها وظیفه‌های آشکار و فعالیت‌های روزمره این «عنصر هزار چهره استخباراتی» را تشکیل می‌دهند.

در آخر این بحث یک‌بار دیگر یادآور می‌شوم، جوانانی و یا کسانی که از روی بی‌خبری جعلیات غرض‌آلود «طایفه انحرافیان» رنگارنگ در مورد تاریخچه س.ا.ز.ا. را تکرار می‌کنند طبیعی است که گناهی ندارند. باید برای آنان این تحریف‌ها و جعل‌کاری‌ها را تا حد ممکن به طور مستند و با شواهد افشا کرد.

در این رابطه اما باید پذیرفت که در کنار موجودیت اسناد روشن‌نگر دوران فعالیت‌های قانونی و علنی سازمان دیروز ما (مانند جریده «میهن» نشریه مرکزی سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان) که در آن‌ها نیز تا جای ممکن حرف‌ها و اشاراتی مهم نسبت به مراحل آغازین و دوران فعالیت‌های غیرعلنی آن بازتاب یافته است، ولی بنابر ناگزیری‌های فعالیت‌های مخفی و غیرعلنی در رژیم‌های استبدادی، هنوز حرف‌های ناگفته و اسناد نشر نشده‌اند نه‌چندان کم از بنیادگذار و برخی پیش‌کسوتان سازمان و حزب ما وجود دارد که تا کنون به دلایل معقول و نامعقول مجال بیان و نشر نیافته‌اند.

این کاستی‌ها برای آن‌هایی که می‌خواهند به واقعیت‌ها و منابع دست اول و معتبر دست یابند به‌ویژه علاقمندان و پژوهندگان جوان، فضای بسیار نامناسب و اما برای هویت‌باختگان عوام‌فریب و جعل‌کار خاصاً برای آن‌هایی که به شبکه‌های استخباراتی پیوند دارند، محیط و «فرصت مساعد» پدید آورده است.

باید کوشش کرد تا جای ممکن با استناد به اسناد و شواهد معتبر، از چنین کاستی‌ها روز تا روز هرچه بیشتر کاسته شود.

هنگام آماده کردن متن پروتوکول همین بحث‌ها، از برکت سعی خستگی‌ناپذیر برخی از دوستان، به‌ویژه سنگر نشین بی‌ادعا، فروتن ولی همیشه یار استوار قامت روزهای بدمان محمدحسن جان رستاقی که عمر پُر فیض همراه با سلامت و سعادتش دراز بادا، خوشبختانه

توانستیم به شماری از اسنادی کمیابی دسترسی یابیم، که بعضی از آنها به خدمت‌تان قرار گرفته اند.

- جوانان گرامی، در اینجا بایسته می‌دانم به یک نکته بسیار مهم دیگر که از اهمیت ویژه تاریخی برخوردار است و همواره باید بدان ارج گذاشت، اندکی مکث نمایم و آن ترکیب مؤسسين حزب آزادگان افغانستان است.

چنان که می‌دانید حزب آزادگان افغانستان در فرجام تلاش‌های پیگیر و خستگی‌ناپذیر شماری از سازمان‌ها و حلقه‌های روشنفکری — سیاسی به منظور ایجاد یک حزب سراسری در کشور، پس از پشت‌سرگذاشتن مراحل طولانی مذاکرات و دید و وادیدها با ده‌ها حزب و سازمان سیاسی، که خود داستان درازی دارد و باشد به وقت دیگر، سرانجام از ترکیب پنج حزب، سازمان و حلقه روشنفکری و سیاسی، در ماه عقرب سال 1386 خورشیدی در شهر کابل بنیاد گذاشته شد.

در میان چهره‌های برجسته و درخشان این نهادها که هم در پروتوکول تأسیس حزب و هم در هردو دور راجسترشدن حزب آزادگان افغانستان مطابق قانون احزاب در وزارت عدلیه کشور، نام‌های ایشان اسناد و اوراق ثبت را مزین ساخته است، نام‌های این تابناک‌ترین چهره‌ها و استوارترین آزاده‌های پاک‌نهاد و فرهیختگان دانشور به‌یادگارمانده از توفان‌های آدمی‌خوار نیمه دوم قرن بیستم، همچون جاودان‌یاد استاد محمد قسیم اخگر قامت همیشه بلند و استوار آزادی و مناعت، استاد داکتر سید عسکر موسوی، داکتر میر محمد محفوظ ندایی، داکتر محمد رسول رحیم، داکتر سید موسی صمیمی، عبدالباقی سمندر، اسد جان الم و ... نیز نقش بسته است.

این‌که کسانی از آن جمله به هر دلیلی، امروز از نگاه تشکیلاتی در کنار ما نیستند، به هیچ رو نه تنها از نقش، جایگاه و تأثیر بزرگ فکری و معنوی آن‌ها در تأسیس حزب آزادگان نمی‌کاهد، بلکه توصیه من به حیث یک‌تن از سالمندان حزب، به شما جوانان این‌ست که امروز و فردا نیز با استفاده از هر فرصتی از اندیشه‌ها و شیوه زندگی با افتخار این فرهیختگان و عزیزان بیاموزید، از این نخبگانی که با وصف مساعدبودن زمینه‌ها هرگز به معامله‌گری‌های خفت‌بار با اهالی «دربار» فاسد و نابکار، تن در ندادند و از آبرو، عزت و حیثیت روشن‌فکر آزاده این سرزمین، با وقار و سرافرازی پاس‌داری نمودند.

شما جوانان آزاده نیز بایستی با الهام و آموزش از آن‌ها چنان با آگاهی و خردگرایی و تعهد روشنفکرانه در راه رهایی انسان جامعه از قید هرگونه اسارت و فقر و جهل و دست‌یابی به آزادی و عدالت، زندگی و کار و پیکار کنید که درخور شأن روشنفکران راستین این سرزمین و این مؤسسان با افتخار حزب‌تان باشد.

بایست در برابر هر یک از ایشان همیشه حرمت همراه با صمیمیت و محبت را رعایت کرد؛ به‌ویژه به نقش استثنایی و زحمات بی‌دریغ جناب داکتر محمد رسول رحیم نخستین رئیس فرزانه حزب آزادگان افغانستان همواره سر تعظیم فرود آورد.

- جوانان ارجمند، تعدادی از شما به‌یاد دارید که در خزان سال 1392 هم به‌هدف کدرسازی و هم به‌خاطر انسجام بهتر و ارتقای مؤثریت کاری و ساختاری بخش جوانان حزب آزادگان افغانستان، در راستای تحقق خواست‌ها و آرزوهای خود شما و با این درک درست که بدون پشت‌سرگذاشتن این مرحله‌ها، حزب آزادگان نمی‌تواند آینده روشنی داشته باشد، بخش شورای جوانان حزب آزادگان افغانستان بر محور نشریه مرکزی آن «دگردیسه» ایجاد گردید.

نیازمندی‌های عاجل برای راه‌اندازی نشریه تأمین شد. دفتر حزب در اختیار جوانان قرار گرفت. امیدواری فراوان پدید آمد که کارها به زودی مطابق برنامه روبه‌راه خواهد شد. همکاری مسؤولان شوراهای ولایتی حزب سامان خواهد یافت ...

اما در عمل دیدیم که چنین نشد. نخستین شماره «دگر دیسه» با تأخیر زیاد به دست نشر سپرده شد. دومین شماره آن نیز به موقع نبرآمد. با آن هم نشر آن‌ها به شکل پ. د. اف. در صفحه انترنیت دوستان را خوشحال و امیدوار ساخت.

می‌دانیم که نشر هر دو شماره با مشکلات زیاد تخنیک‌ی، شکلی و محتوایی همراه بود. شماره سوم این دشواری‌ها را بیشتر داشت و هرگز به شکل پ. د. اف. در صفحه انترنیت ظاهر نشد و کار در همین‌جا توقف نمود. امیدواری به ناامیدی جا خالی کرد ...

چرا چنین شد؟ به گمانم تا کنون هیچ نهاد مسؤول حزب به پاسخ این سؤال جدی نپرداخته است. در این نشست‌ها باید جوانان خود به آسیب‌شناسی بپردازند و راه‌های علاج را چاره‌اندیشی کنند. کار حزبی نمی‌تواند بدین‌منوال ادامه یابد.

جوانان گرامی، امیدوارم با توجه به دستور کار جلسه‌های کنونی و بعدی همواره با روحیه انتقادی، اما در فضای صمیمیت رفیقانه، به هدف اصلاح و بهبود کارها به شور و بحث جدی و سازنده بپردازید. بدون انتقاد سازنده، گامی به‌جلو و به‌سوی اصلاح برداشته نخواهد شد.

فکر می‌کنم شما جوانان در پهلوی احترام به بزرگان و جلب حمایت آنان، نیاز دارید تا بیشتر به خود باور و اتکا داشته باشید، یعنی هرچه بیشتر اعتماد به نفس را در خود پیروانید. تقویت اعتماد به نفس به نظرم مستقیماً بستگی دارد به کسب دانش و رشد استعدادها علمی، فرهنگی و سیاسی هر یکتان، بالا بردن مستمر این ظرفیت‌ها و توانمندی‌ها؛

مهمتر از همه، آن‌گاه که عضویت حزب آزادگان را به مثابه حزب تغییر و بدیل سیاسی در برابر انارشی قدرت مافیایی موجود داوطلبانه پذیرفته‌اید این اعتماد به نفس هنگامی با نیرومندی تبارز می‌یابد که با احساس مسؤولیت همیشگی همراه باشد.

برای یک لحظه فراموش نکنید که اندک بی‌تفاوتی، فرو گذاشت و عدم احساس مسؤولیت کار را با لنگش و ناکامی مواجه می‌سازد.

برای هر یک تان سلامتی و کامیابی آرزو می‌کنم. تشکر از سهم‌گیری فعال، توجه و حوصله مندی فراختان در نشست‌های پی‌هم، بعضاً بسیار طولانی و گاهی هم خست‌کن!

بیا تا جهان را به بد نسپریم!

در پیوند با پاورقی شماره (13):

- امیدوارم دوستان به خاطر نسبت دادن اوصاف ناشایست به آقای داکتر محمدحسن شرق بیدرنگ و بدون تأمل مرا به اتهام بی‌حرمتی به یک انسان محکوم ن سازند. من فقط آنچه را می‌گویم که برای بیانش دلایل و شواهد کافی داشته باشم. در این صورت نیت، بیان واقعیت است نه قصد بی‌احترامی به کسی! به گفته آقای داکتر رمضان بشردوست در زبان فارسی دزد را دزد می‌گویند، نشاید و نباید وی را سارق محترم و شخص امین خطاب کرد! اما برای بیان واقعیت، از روی ناچاری این «بی‌احترامی» ناخواسته مورد یافته است که بیش از هر کسی خود از آن متأسفم و از خوانندگان محترم پیشاپیش پوزش می‌طلبم!

گفتم «اراجیف و یاوه‌سرایی‌های شخص کم‌مایه و کذابی...!». خوبست که در آشنایی‌های این آقای داکتر حسن شرق را که چه‌بسا برای احراز کرسی صدارت هنرهای دیگری داشته است، در این‌جا بخوانید و با سطح سواد وی به‌طور عام و سواد سیاسی‌اش به‌صورت خاص و چهره‌نামبارک استخباراتی او بیشتر آشنا شوید. این عجبویه سالوسی که ابراز نظر در باره یک سازمان سیاسی صاحب اندیشه ملی و مخالف اربابان فاشیستش را با «رپورت‌چی‌گری» و «پاپوش‌دوزی» های استخباراتی دوران جاسوسی‌اش به ولی‌نعمتان خود (سردار داوود و دیگر اربابان داخلی و خارجی‌اش) عوضی گرفته است، در باره س.ا.ز.ا. این‌چنین «افرازات» مغزی ... بیرون می‌دهد:

«مفکوره ستم ملی و ضدیت با پشتون‌ها را که از جانبی یک‌تعداد اشخاص بنام بدخشی‌ها که در حقیقت کمتر آنها بدخشی بودند بنام سازمان انقلابی زحمت‌کشان بوجود آورده و چند نفر ترجمان روس تاجیک شده که علناً مشوق اینکار بودند نیز بدسته همکاران تفرقه انداز رفیق ... افزودند با تمام مصارف و امتیازات داده شده از طرف حکومت برای سازمان متذکره باز هم چند نفر از وطن‌دوستانی که بماهیت سازمان و اعمال ضد ملی آنها پی بردند به پشتیبانی از طرفداری وحدت ملی کنار رفتند. کناره‌گیری و تبلیغ اینها پرده از روی اعمال دست‌نشانندگان رهبری ح.د.خ. یعنی سازا بر میدارند و مردم دانشمند بدخشان و دیگر ولایات از سازمان جدا شده تنها تعدادی کمی از جیره خواران وزارت امنیت دولتی با چند کندک قوی که بضرده مجاهدین می‌جنگیدند باقی ماندند.» (نقل همه‌جا مطابق اصل است م.ک.). [کرباس پوشهای برهنه‌پا] صفحه 216 خاطرات دکتور محمد حسن شرق چاپ اول سبا کتابخانه دهکی نعلبندی قصه خوانی پشاور].

اکنون صادقانه بگوئید که اطلاق اوصاف «کم‌مایه» به کسی که از روی نادانی، خبث باطن، عقده حقارت و یا خوشخدمتی به ارباب، به شخصیت (حقیقی یا حقوقی) دیگری چنین بی‌پروا بهتان میزند و توهین روا می‌دارد و «کذاب» یعنی مکار، غدار و دروغگوی، پس از خواندن «اراجیف» فوق، برای نویسنده آن هنوز نارسا نیست! آیا یک جمله درست، منطقی، مستدل و مستند را در سراسر این یاوه‌گویی‌های مبتذل می‌توان سراغ کرد؟

«مفکوره ستم ملی و ضدیت با پشتون‌ها...» این چگونه عبارتی است؟ آیا «مفکوره ستم ملی» و «ضدیت با پشتون‌ها» که مترادف آمده‌اند، معنای یکسان و نزدیک دارند؟ یا حسن خان شرق خواسته است بدون ارائه سند و اقامه حجتی کار خود را آسان بسازد و تفاله‌های کثیف و گندیده فاشیست‌کان حقیر و برتری‌جویان رنگارنگ ... ذلیل و جاهلی را نشخوار کند که از روی غرض و یا نادانی، طرح اندیشه برابری‌خواهانه و عدالت‌طلبانه و رفع تبعیض و برتری‌جویی در مناسبات میان اقوام کشور از سوی بنیادگذار س.ا.ز.ا. جاویدان یاد محمدظاهر بدخشی، برای نخستین‌بار در سطح سیاسی و در تاریخ کشور را، چنان عامیانه تحریف و تبلیغ کرده‌اند.

این آقای حسن شرق که از دست‌پروردگان و جاسوسان خاص سردار داوود یکی از شاخص‌ترین چهره‌های علم‌بردار امواج شوینیستی و برترپنداری تباری و سیاست‌تبعیضی در کشور می‌باشد، در تبلیغات ضد س.ا.ز.ا. و تحریف اندیشه‌های ملی، برابری‌خواهانه و

عدالت‌جویانه آن، همواره از نوکران سرسپرده حاکمان قبیله‌سالار و به اصطلاح «کاسه گرم‌تر از آش» بوده است.

او مدیر قلم مخصوص دوران صدارت سردار داوود و معاون اول صدراعظم در دوره ریاست جمهوری وی پس از کودتای سرطان 1352 خورشیدی بود. محمدظاهرشاه و سردار محمدداوود دو تن از خیانت‌کارترین «اودرزاده‌های» خاندان شاهی بودند که عیاشی، جبونی و بی‌کفایتی یکی، خودخواهی، جاه‌طلبی و سیاست‌های جاهلانه و تبعیضی آن دیگری، همراه با درباریان و مزدوران دست‌بوس، سالوس و چاپلوس‌شان از جنس داکتر محمدحسن شرق، از جمله عوامل اساسی و سرمنشاء بحران و بدبختی‌های کنونی مردم و کشور ما شناخته می‌شوند.

در این‌جا برای آن‌که برچسپ خیانت به ظاهرشاه و سردار داوود پا در هوا نباشد به موارد مشخص اشاره می‌شود.

خیانت ظاهرشاه، از عمده‌ترین عوامل برای زمینه‌سازی وقوع بحران‌های سیاسی و همه‌جانبه بعدی است. خیانت سردار محمد داوود، آغاز عملی این بحران‌ها است.

یکی از بزرگ‌ترین و نابخشودنی‌ترین خیانت‌ها ظاهرشاه، توشیح‌نکردن قانون احزاب و قانون شوراهای ولایتی از سوی وی به حیث پادشاه «واجب الاحترام و غیرمسئول» است، در حالی‌که هردو قانون از تصویب هردو مجلس شورای ملی (ولسی جرگه و مشرانو جرگه) گذشته بود³⁹.

این عدم توشیح دو قانون حیاتی که انفاذ آن‌ها با یقین و اطمینان مسیر نورمال و صلح‌آمیز تحولات آینده در کشور را در حد بسیار بالایی تضمین می‌کرد، نه‌تنها «دموکراسی شاهانه» را بیش از پیش از محتوا تهی ساخت، بل راه را برای پیکارهای سیاسی قانونی بست و بیش از پیش به فعالیت‌های غیرقانونی میدان داد و زمینه‌ساز کودتاهای بعدی شد.

کودتای 26 سرطان 1352 داوود که نتیجه مسدود کردن همین راه قانونی فعالیت‌های سیاسی توسط ظاهرشاه بود، به نوبه خود، راه را برای کودتاهای بعدی هموار ساخت.

کودتای داوود و سیاست‌های نابخردانه او که به جای فراهم کردن زمینه‌های بهتر برای آزادی فعالیت احزاب و تقویة مردم‌سالاری، دیکتاتوری فردی‌اش را جاگزین کرد، زمینه‌ساز کودتای خونین 7 ثور 1357 توسط ح.د.خ.ا. گردید. این کودتا خشن‌ترین نوع دیکتاتوری که نظیرش را تاریخ کشور ندیده بود، بر مردم تحمیل کرد و با انعقاد قرارداد ننگین با اتحاد شوروی سابق، علناً و عملاً کشور را به وابستگی کامل یکی از دو ابرقدرت وقت کشاند و بر سیاست بی‌طرفی عنعنوی افغانستان که تا آن‌زمان ضامن عمده استقلال و بقای آن محسوب می‌گردید، خط بطلان کشید و کشور را به عرصه کشمکش‌ها و جنگ‌های نیابتی میان قدرت‌های رقیب جهانی و منطوقی تبدیل نمود.

این دیکتاتوری‌های فردی و انحصار خشونت‌بار قدرت تک‌حزبی که نه‌تنها آزادی‌های فردی و قسماً سیاسی و تساهل در زندگی و مناسبات روزمره اجتماعی را که همه اقشار مختلف جامعه همچون ارزش‌های پذیرفته‌شده و کم‌وبیش جاافتاده و متداول با آن‌ها خو گرفته بودند از مردم سلب کرد، بلکه بر جان و مال و باورهای سنتی و عقیدتی مردم نیز دست تعدی و تعرض دراز نمود ...

39 - این کار او هیچگونه توجیه منطقی نداشت. شاید علت اصلی خودداری او از توشیح قانون احزاب، ترس نابجای وی از بازگشت مجدد «قانونی» داوودخان به قدرت بود که پس از انفاذ قانون اساسی جدید و مطابق ماده "24" آن، اعضای خاندان شاهی که بنی‌اعمام را هم شامل می‌شد از دستیابی به مقامات عالیة قوای ثلاثه دولت محروم گردیده بودند. آوازه وجود داشت که داوود خان از طریق نوراحمد اعتمادی تلاش ناموفق کرده بود تا این ماده از مسوده قانون اساسی حذف گردد؛ و پس از تصویب قانون اساسی، او برای حضور مجدد در صحنه سیاست و قدرت، گویا «داوطلبانه» از امتیازات «سرداری» و «خاندانی» انصراف داده بود؛ اماچنان‌که بعداً ثابت شد در واقع او برای راه‌اندازی کودتا آمادگی می‌گرفت!

و پس از آن ادامه، تعمیق و توسعه روز افزون کشتار و زندان و بحران، آغاز جنگ های نیابتی و تجاوز نظامی ابرقدرت های خارجی و قدرت های منطقی و حاکمیت های مزدوران و دست‌نشانندگان چپ و راست و «دموکرات!» و «تکنوکرات» آنها و در نتیجه، ادامه اشغال، جنگ، ویرانی و جنایت بیشتر از پیش، طی نزدیک به چهار دهه اخیر در کشور را همه شاهدیم و می‌دانیم؛ اما پایان این تراژدی دردناک و خونین و تباهی را که گردانندگان داخلی آن از «چپ و راست دموکرات و تکنوکرات» همچون ابزاری برای تداوم جنگ در راستای تحقق اهداف راهبردی اربابان «جهانی و منطقی» شان و در پناه حمایت آنها به شبکه‌های مافیایی رنگارنگ تبدیل شده اند، هنوز ناپیدا است و نمی‌دانیم!

محمد حسن شرق به حیث دستیار نزدیک و خدمتگزار دست‌پرورده و «وفادار» سردار داوود، با سهم گرفتن فعال در تدارک و راه‌اندازی کودتای 26 «سرطان» 1352 و استقرار نظام پلیسی و اعمال مجدد دیکتاتوری فردی داوود، به مثابه سرآغاز عملی سوق کشور به سوی کودتازاری و بحران های بعدی، در انجام این خیانت بزرگ به «ملت» افغانستان ولو به حیث نوکر سردار، مجرم و گناهکار شمرده می‌شود.

محمد حسن شرق که در دوران دیکتاتوری ریاست جمهوری ارباب نخستینش سردار داوود، س.ا.ز.ا.بی‌ها را سرکوب و محاکمه کرده بود، می‌داند که افزون بر مدارک و اسناد معتبر قبلی، مانند دفاعیه‌های محمدطاهر بدخشی، مولانا بحرالدین باعث و عبدالحفیظ پنجشیری در محاکم ولی‌نعمت سابقش (سردار داوود)، «پروتوکول همکاری بین ح.د.خ.ا. و س.ا.ز.ا.» که در روزنامه مرکزی به نام «حقیقت انقلاب ثور» متعلق به باداران جدیدش (ح.د.خ.ا.) چاپ شده بود، س.ا.ز.ا. نشریه مرکزی به نام جریده «میهن» نیز داشت که عمدتاً ناشر و بازتاب‌دهنده افکار و سیاست‌های سازمان بود و شماره‌های آن در زمان «صدارت» وی در دولت داکتر نجیب‌الله، در اکثر ادارات دولتی توزیع می‌شد و به دست وی نیز می‌رسید. چرا برای اثبات یک مورد از این همه اتهام‌های پلید و ادعاهای کذب و سخیفش، خود را مکلف ندانست از آن همه اسناد و یا حد اقل از نشرات تقریباً 3 ساله جریده «میهن»، مطلبی را شاهد بیاورد؟

«مفکوره ستم ملی و ضدیت با پشتون ها را که از جانبی یک تعداد اشخاص بنام بدخشی ها (یعنی چه؟) که در حقیقت کمتر آنها بدخشی بودند بنام سازمان انقلابی زحمتکشان بوجود آورده (که به وجود آورده؟) و چند نفر ترجمان روس تاجیک شده که علناً مشوق اینکار بودند (آن «چند نفر ترجمان روس تاجیک شده ... مشوق» را که چنین با اطمینان از آن‌ها حرف می‌زنی که حتماً از هم‌کاسه‌های خودت در دسترخوان ک.ج.ب. نیز بوده اند چرا نام نمی‌بری؟! نیز بدسته همکاران تفرقه انداز رفیق (چرا این «دسته» و «رفیق» را معرفی نمی‌کنی؟) ... افزودند (که افزود؟) با تمام مصارف و امتیازات داده شده از طرف حکومت برای سازمان متذکره (کدام مصارف و امتیازات و چرا داده می‌شد؟) باز هم چند نفر از وطن دوستانی (چند نفر و کی‌ها؟ و تو از کجا دانستی که آن «چند نفر»، «از وطن دوستان» اند؟ مگر به «کیش» خود سنجیدی و در آینه خود دیدی؟! که بماهیت سازمان و اعمال ضد ملی آنها پی بردند (این «ماهیت سازمان و اعمال ضد ملی آنها» که «چند نفر از وطن دوستان!» به آن «پی بردند» و به تو گفتند چه بوده است؟ چرا به جای معماگویی، «نقل قول» و آشکارا بیان نمی‌کنی تا هم «آنها» بسان تو به حیث خاین، روسیاه و رسوای عام و خاص گردند؟! و هم دست کم یک ادعایت ظاهراً پشتوانه «نقل قولی» بیابد و فیرهایت به سوی س.ا.ز.ا. این همه «بی‌خلته»⁴⁰ و «هوایی» نباشد!) به پشتیبانی از طرفداری وحدت ملی کناره رفتند (مگر «وحدت ملی» را که یقین کامل دارم تو ابتدایی‌ترین معنایش را هم نمی‌دانی، وجود داشت و س.ا.ز.ا. آن را با خطر مواجه ساخته بود؟ چگونه و به کدام دلیل؟ و این ادعای دروغین و احمقانه که «وطن دوستان!» به خاطر «پشتیبانی از طرفداری وحدت ملی کناره رفتند» سند می‌خواهد آقای کذاب! ... اگر می‌داشتی که ارائه

می‌کردی نه؟! کناره گیری و تبلیغ اینها (چی تبلیغی؟ چرا یک نمونه «تبلیغ!» شان را ذکر نکردی که شاید یگان خواننده ساده لوح چرندیات تو مجاب می‌شد؟! پرده از روی اعمال دست نشانندگان رهبری ح.د.خ. یعنی سازا بر میدارند («سازا» از «دست نشانندگان رهبری ح.د.خ.» بوده است؟! و «پرده از روی اعمال» این «دست نشانندگان» را «کناره گیری و تبلیغ» این «وطندوستان!» «بر میدارند!» واقعاً نابغه بلاهت استی حسن خان شرق با این شیوه استدلال‌های ابلهانه‌ات!) و مردم دانشمند بدخشان و دیگر ولایات از سازمان جدا شده (این دروغبافی‌های وقیحانه آن‌هم از آدرس «مردم دانشمند بدخشان و دیگر ولایات» غیر از چننه خالی خودت منبع دیگری هم دارد؟! آدمی باید مانند حسن خان شرق بسیار پُرو و کذاب حرفه‌یی باشد که با چنین ادعا از جانب «مردم دانشمند بدخشان ...» نشر می‌دهد!) تنها تعداد کمی از جیره خواران وزارت امنیت... که بضد مجاهدین می‌جنگیدند، باقی ماندند.

این یاهو سرای خرفت ... پس از آن همه حرف‌های شکمبه‌ای که نه تحلیل است و نه فکاهی و نه روایتی از تاریخ که فقط تعفن و بوی گند اتهامات کثیف از آن‌ها متصاعد است، س.ا.ز.ا. را پس از «کناره گیری و تبلیغ» «وطندوستان!» چنین معرفی می‌کند:

«تنها تعداد کمی از جیره خواران وزارت امنیت دولتی با چند کندک قوی که بضد مجاهدین می‌جنگیدند!»

این حسن خان شرق که از خوان «تملق» و «جاسوسی» در چند «پاچاگردشی»، لقمه حرام فراوان نوش جان کرده است، با برخورداری از تجربه و شم قوی دلقکان سیاسی، غم فردای خود را نیز «خورده است» و با کاربرد این عبارت رذیلانه در معرفی س.ا.ز.ا.، «تنها ... جیره خواران وزارت امنیت دولتی ... که بضد مجاهدین می‌جنگیدند» قصد خوش خدمتی و چاپلوسی به «مجاهدین» را ... نیز در سر می‌پروراند!

در برابر این همه تراوش‌های بویناک دماغ ترشیده و گنده داکتر حسن خان شرق، شاید بهتر از این بیت غزلی از لسان الغیب، پاسخ درخوری نباشد:

ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه توست عرض 41 خود می‌بری و زحمت ما می‌داری

تو دلقک و مسخره دربارهای فاسد کجا و س.ا.ز.ا. و رهروان مبارز اندیشمند و پاک‌نهاد آن کجا!

حیف نام پالوده س.ا.ز.ا. و جانباخته گان و رهروان پاکباز و جان نثارش در راه آزادی و عدالت خواهی و سربلندی مردم و کشور بر دهان آلوده تو مزدورک حقیر و فرومایه!

من این موجود ذلیل را که برای جیره خواری در هر حاکمیتی، همواره حاضر بوده به هر نوع خفتی تن در دهد، حتا به ولی نعمت و خالق ثانی اش سردار محمد داوود خیانت کرد، تا کرسی‌های چندین سفارت و حتا صدارت را به صفت جاسوس کهنه کار ک.ج.ب. در حاکمیت قاتلان وی نیز برای خود بیمه کرده باشد؛ و اتهامات بی‌پایه و کوچه‌پیی اش در مورد س.ا.ز.ا. آشکارا بر بی‌دانشی، بی‌خردی و بی‌فراستی وی گواهی می‌دهند، به هیچ وجه من‌الوجه طرف و شایسته بحث و فحص نمی‌دانم؛ چون که او با استدلال و منطق، سروکار ندارد. او فقط خاکباده می‌کند و تهمت ناروا می‌بندد.

من با آن که بارها در باب لاطیلات او نسبت به س.ا.ز.ا. در «کریاس پوشهای برهنه پا» از آدرس‌های مختلف مورد پرسش قرار می‌گرفتم اما هم به دلایل اخلاقی و هم با توجه به مثل مشهور «جواب ابلهان خاموشی است» از موضع‌گیری علنی و رسانه‌ای پرهیز می‌کردم. اکنون که ناگزیر شده ام این سکوت را بشکنم بد نخواهد بود به برخی از این دلایل اشاره‌هایی داشته باشم.

1 - من از همصنفی بودن و رابطه نسبتاً نزدیک حسن شرق با دو متعلم بدخشانی وقت در مکتب عسکری بعداً دو شخصیت بسیار محترم و منور بدخشان زنده یادان عبدالرؤف خان

ضیازاده و برادرش صوفی عبدالرشید خان که بسیار مورد احترام من بودند و آن‌ها نیز همیشه به این کهترشان مشفق و مهربان بودند و مناسبات دوستانه خانوادگی میان ما از پدران تا فرزندان هنوز ادامه دارد، اطلاع داشتم. من از زبان زنده یاد محمداهر بدخشی که وی از گفته زنده یاد عبدالرؤف خان ضیازاده روایت کرد، شنیده بودم، هنگامی که برادر کوچکترشان «احمد قلی» که در دوران متعلمی در دارالمعلمین و آغاز تحصیل در فاکولته ساینس «اترنچی» تخلص داشت بنا بر استعداد درخشان و لیاقت سرشارش مستحق دریافت بورس تحصیلی در یکی از کشورهای غربی شده بود، اما با پوره کردن همه معیارهای ضروری حقتش داده نشد. عبدالرؤف خان ضیازاده از دوست و همصنفی دوران مکتب عسکری خود حسن شرق که مدیر قلم مخصوص صدر اعظم سردار داوود بود، علت این حق تلفی را مصرانه جویا می‌شود. سرانجام حسن شرق در برابر اصرار دوست و همصنفی راه گریزی نمی‌یابد، ناگزیر می‌شود با شناخت و اطمینانی که از جوانمردی و رازداری عبدالرؤف خان دارد، برایش بگوید که سردار داوود با دیدن کلمات «قلی» و «اترنچی» با قلم خود بر روی نام احمد قلی اترنچی⁴² خط کشیده است، اما تأکید می‌کند که فاش شدن این راز از زبان وی چه بهای سنگینی برای هردو خواهد داشت!

این‌که ولو یک بار هم شده این حسن خان شرق از روی بیچارگی در برابر دوست و رفیق مکتبی که راه فراری جز گفتن واقعیت برایش نگذاشته، پرده از روی چهره واقعی فاشیستی و راسیستی اربابش برداشته است، استثناء از حُسن خالی نیست! در ضمن چهره راستین حسن خان شرق را نیز که در خدمت فاشیزم و سیاست تبعیضی قرار دارد، به روشنی آشکار می‌سازد!

به هر حال من به پاس حرمت به آن دو برادر بزرگوار زنده یادان عبدالرؤف خان ضیازاده و صوفی صاحب عبدالرشید خان، همصنفی‌های حسن شرق که گاهی از زبان هر دو طرف ذکر خیری نسبت به یکدیگرشان شنیده بودم، میل نداشتم در سطح رسانه‌های عمومی یاوه سرایی‌های آقای شرق را به رخ همه بکشم!

2 - غلام حیدر عدالت منسوب به قبیله محمذایی از دوره جوانی که هنوز مأمور بلند رتبه‌ای نبود با پدرم که سفرهای تجارتی به کابل و هندوستان داشتند آشنا شده بود. این آشنایی به تدریج به حساب ذوق و علاقه مشترک به بازی شطرنج و هم از اینکه خانم عدالت از وردج بدخشان بود و به پدرم احترام زیاد داشت، به دوستی محکم و پایدار تبدیل گردید و هنگامی که حیدر عدالت در دوران صدارت سردار داوود وزیر زراعت شد و زمانی که با استعفای سردار داوود از صدارت، از مصروفیت دولتی کنار کشید، دوستی و گسستگی در این رابطه دوستانه به وجود نیامد. حسن شرق که شنیده بودم از طریق حیدر عدالت در جناح‌بندی‌های دربار در حلقه خادمان سردار داوود درآمده بود، از طریق عدالت با پدرم نیز آشنایی پیدا کرده بود.

حیدر عدالت چندی قبل از کودتای سرطان 1352 خورشیدی سردار داوود، فوت کرده بود. در سال 1354 خورشیدی که پدرم دچار سکته قلبی شده و در شفاخانه جمهوریست بستری بودند، حسن شرق معاون اول صدارت به هر دلیلی که به این شفاخانه آمده بود در معیت معاون ریاست شفاخانه، زنده یاد داکتر کریم یورش به عیادت پدرم نیز سری زد. بدین‌گونه من به خاطر همین پدرآشنایی که از داکتر حسن شرق در تصور داشتم و هم به نسبت ارتباط خویشاوندی سببی با چند تن از آشنایان نزدیک و مورد احترام من از هرات مانند محترم محمدیونس جان عظیم، شادروان محمدیوسف جان عظیم، زنده‌یاد شهید داکتر کریم یورش که با همه آنها «باجه» بود و هم به خاطر مناسبات عادی کاری به حیث عضو کابینه در دوران صدارتش نمی‌خواستم به حرف‌های بسیار سفیهانه‌اش در باره س.ا.ز.ا. اهمیت قایل شوم.

3 - افزون بر این‌ها سخنان وی در باره س.ا.ز.ا. چنان بیخردانه و فاقد استناد، استدلال و منطق است که از نظر خواننده حتا کم‌سواد هم پنهان نمی‌ماند و نویسنده آن یعنی حسن خان

42 - من از دوست بزرگوار و عالی‌قدرم جناب داکتر صاحب احمدقلی ضیازاده که برای من همیشه جایگاه برادر بزرگ و بسیار مهربان را داشته اند و نخستین استاد من در شطرنج نیز بوده اند، خاضعانه پوزش می‌طلبم که این روایت را بدون اطلاع و کسب اجازت اوشان درین‌جا آوردم.

شرق را رسوا می‌سازد. ازین جهت می‌پنداشتم ارزشی ندارند و نیازی نیست که بدان‌ها پرداخته شود.

اما این حرف‌های خصمانه حسن شرق در رابطه با س.ا.ز.ا. بر علاوه خصلت مزدوری وی به حیث نوکر خانه‌زاد فاشیزم‌قبیله و یکی از چهره‌های شاخص آن سردار داوود، دلیل و انگیزه خاصی دیگری هم باید داشته باشد. من هرچی فکر کردم دیدم ظاهراً مشکلی بین او و اعضای س.ا.ز.ا. که به اساس توافق بین س.ا.ز.ا. و ح.د.خ.ا در کابینه پیش از وی شرکت داشتند وجود نداشت و طبیعی است که وی کاره‌ای نبود که بتواند پس از توظیف شدنش برای تشکیل کابینه در توافقنامه میان آنها و عضویت نمایندگان س.ا.ز.ا. در کابینه اثری بگذارد. مناسب‌اتش با من در هنگام همکاری در کابینه نیز عادی و عاری از مشکل خاصی بود. اما با به خاطر آوردن چند مناسبت به این نتیجه رسیدم که حرف‌های وی شاید ناشی از عقده‌های باشد که از من در دل دارد، اما به ناحق و ناجوانمردانه به آدرس س.ا.ز.ا. تاخته است. اینک به برخی آنها اشاره می‌کنم:

- او هنگامی که خیال‌پلوی⁴³ را با من در میان گذاشت و توقع داشت که در صورت دیدار با احمدشاه مسعود با وی در آن باره صحبت کنم ...، ناخواسته پوزخند مرا سبب شده بود که او متوجه شده و عقده حقارتش تور خورده بود ...

- پس از آن که شاید بوی «خیال‌پلو» حسن شرق به مشام داکترنجیب‌الله رئیس جمهور نیز رسیده بود، داکترنجیب بر او بهانه گرفت. او را احضار و سخت توهینش کرد (از تفصیل آن می‌گذرم، به بحث ما ارتباط ندارد) من به حسن شرق پیشنهاد کردم که تحقیر را نپذیرد و استعفا بدهد؛ من همراهی خود را با وی قاطعانه ابراز کردم و گفتم چون صدر اعظم است کابینه نیز به استعفا می‌رود ... ولی او جرئت این کار را نداشت و ظاهراً حمله حزب اسلامی به واغجان لوگر را بهانه آورد و وانمود کرد که گویا او نمی‌خواهد در این زمان ضربه دیگری به دولت داکترنجیب‌الله از سوی وی وارد شود ... او دروغ می‌گفت، در واقع تا آن زمان که داکترنجیب‌الله او را با تحقیر و خواری براند او برحسب عادت با قبول اهانت و حقارت به چوکی چسپیده بود! طبیعی است که استدلالش برای من آشکارا غیرمنطقی و مسخره جلوه کرده بود ...

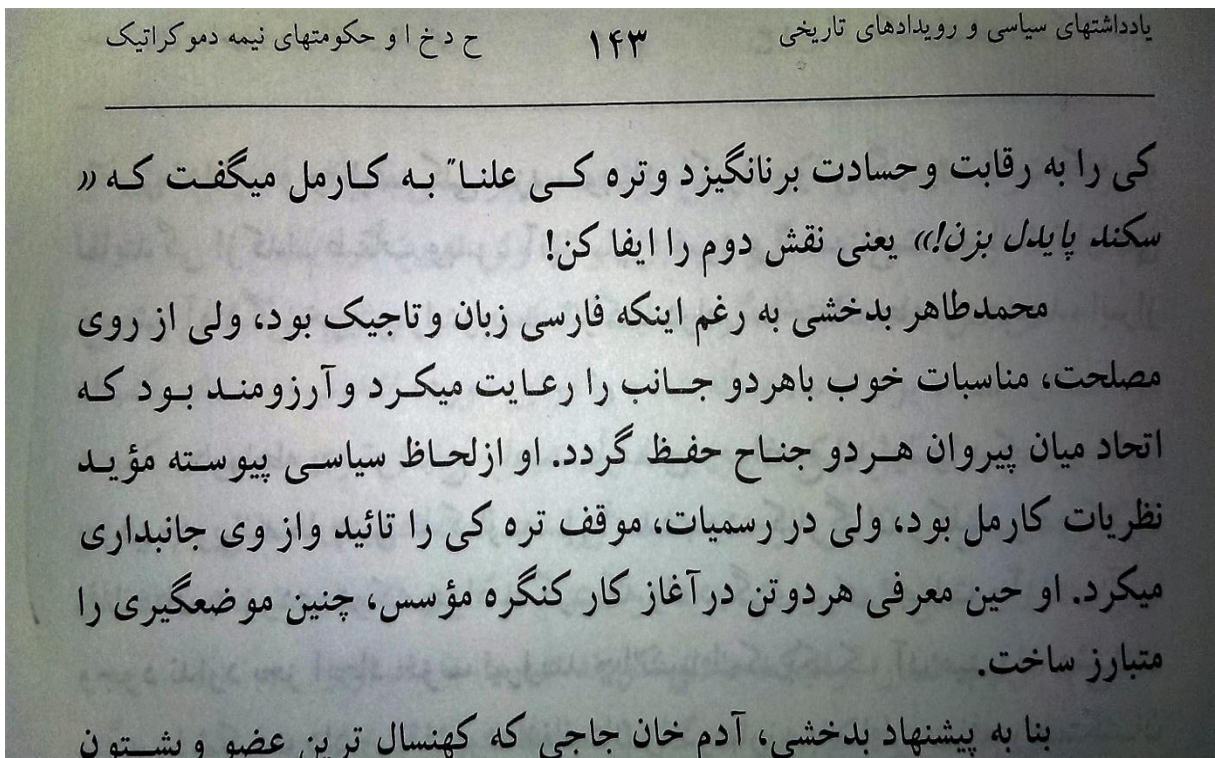
به گمان غالب او به دلیل عقده‌ای که از نرسیدن «سلام و پیام» خنده‌دارش به زنده‌یاد احمدشاه مسعود در دل کینه‌توز خود راه داده بود (به پاورقی شماره 42 نگاه کنید!)، این همه در باره س.ا.ز.ا. «شکرخواهی» می‌کند. «شکرخواهی»های وی به پاسخ «منطقی و مستدل» نیاز ندارد؛ فقط سزاوار همان حرف‌هایی‌ست که اندکی گفتم! او در «کرباس پوشهای برهنه پا» در دو جای دیگر در رابطه با س.ا.ز.ا. و روایت از زبان من دروغ‌های ذلیل و رسوایی دارد که چون به موضوع بحث ما ارتباط ندارد و هم پرداختن به آن یاره‌ها «وقت‌گشتی» بی‌هوده است، از آن‌ها می‌گذرم.

43 - من عمداً «خیال‌پلو» حسن شرق را که بسیار بی‌ارزش و در واقع خیال باطل بود به‌جای متن، در حاشیه آوردم. و آن «خیال‌پلو»، انتظار ناشیانه و بیخردانه او، شاید به دل‌پُری و وعده پشتمانی شبکه‌های استخباراتی اربابان شوروی‌اش، برای قرار گرفتن در رأس حکومت انتقالی آینده بود، که توقع داشت من در صورت ملاقات با مسعود، سعی کنم با رساندن ارادت او نظر مساعد احمدشاه مسعود را به آن جلب کنم! پیداست که این توقع خنده‌آور او از من، بسیار احمقانه بود، و طبیعی است که پوزخند مرا و شاید هم عقده کین‌توزانه او را برانگیخته بود!

در پیوند با پاورقی شماره (32):

- مطابق وعده‌ای که در پاورقی شماره (32) این معروضه به ارتباط بازگشت به حرف‌های جناب س.ع. کشتمند در مورد زنده‌یاد بدخشی داشتم، اینک با درج نقل قولی از کتاب خاطرات س.ع. کشتمند در این رابطه، به‌جای آن‌که دلایل و شواهد وارد نبودن ادعای جناب کشتمند را از متن یادداشت‌های بدخشی بیرون بکشم و پیشکش کنم، ترجیح دادم با غنیمت‌شمردن این فرصت، آن بخشی از یادداشت‌های بدخشی را که گوشه‌ها و ناگفته‌هایی در مورد چگونگی تدویر کنگره مؤسس ح.د.خ.ا. و جریان کار آن و رابطه بدخشی با تره‌کی و کارمل را از آغاز تا فرجام به‌روشنی آشکار می‌سازد و برای پژوهش‌گران نیز جالب خواهد بود به همین بهانه، با کموبیش اختصار در این‌جا به نشر بسپارم.

س.ع. کشتمند در کتاب خاطرات خویش، با وصف بیان حرف‌های وزین و سخن‌ها و پردازش‌های زیبایی عاطفی در باره بدخشی، در جایی در مورد تبار و شخصیت سیاسی او چنین روایت می‌کند: «محمدطاهر بدخشی برغم اینکه فارسی‌زبان و تاجیک بود، ولی از روی مصلحت مناسبات خوب با هر دو جانب (منظورش تره‌کی و ببرک کارمل است. م. ک.) را رعایت می‌کرد و آرزومند بود که اتحاد میان پیروان هر دو جناح حفظ گردد. او از لحاظ سیاسی پیوسته مؤید نظریات کارمل بود، ولی در رسمیات، موقف تره‌کی را تأیید و از وی جانبداری می‌کرد. او حین معرفی هر دو تن در آغاز کار کنگره مؤسس، چنین موضعگیری را متبازل ساخت.» (ص. 143 کتاب خاطرات کشتمند «یادداشت‌های سیاسی و رویادهای تاریخی»)



س.ع. کشتمند در این‌جا با ارتکاب اشتباه «کوچک» اما با یک خلاف‌گویی بسیار جدی در مورد شخصیت سیاسی بدخشی، ناخواسته کج‌پنداری مستهجنی را در ذهن خواننده القا می‌کند.

نخست به اشتباه «کوچک» اشاره می‌کنم:

- بدخشی در یادداشت‌های خود از جریان کار کنگره، تعلق تباری همه اشتراک‌کنندگان را درج کرده است. او خود را ازبیک — تاجیک معرفی و ثبت نموده است و نه صرفاً تاجیک. تعلق تباری بدخشی مانند وابستگی تباری هر انسانی در هر گوشه دنیا نه مایه افتخار است و نه موجب شرمساری. اندیشه و کردار بدخشی معرف هویت و شأن و شخصیت انسانی اوست.

کشتمند درست می‌گوید که بدخشی «فارسی‌زبان» بود، چون پارسی هم زبان مادری و گفتاری معمول خانواده‌اش بود و هم زبان رایج شهر فیض‌آباد بدخشان که در آن زاده و بزرگ شده و مکتب خوانده بود.

نمی‌دانم از نگاه کشتمند این نسبت تباری و زبانی بدخشی، او را که به‌گواهی اندیشه‌ها و زندگی‌سیاسی‌اش، با وصف داشتن باورهای «انترناسیونالیستی» با درک ویژه خودش، در میان اشتراک‌کنندگان کنگره یگانه اندیشه‌گر ملی بود، با چه منطقی به موضع‌گیری دیگری باید وامی‌داشت که «به‌رغم» آن، آن هم «از روی مصلحت»؟، «مناسبات خوب با هر دو جانب را رعایت» کرد! آیا به‌خاطر «فارسی‌زبان» بودن و به فرض اوزبیک و هزاره و یا پشتون و «تاجیک» بودن باید برای خود «جانب» اختیار می‌کرد؟!

اما در ادامه به این بخش روایت کشتمند توجه کنید: «او [بدخشی] از لحاظ سیاسی پیوسته مؤید نظریات کارمل بود، ولی در رسمیات، موقف تزه‌کی را تأیید و از وی جانبداری می‌کرد.»!

این ادعا که بدخشی «از لحاظ سیاسی پیوسته مؤید نظریات» کسی بوده، «ولی در رسمیات، موقف» دیگری را که گویا در مغایرت با آن «کس» قرار داشته «تأیید ... می‌کرد»، آن هم بدون ارائه کوچک‌ترین سند و استدلالی نه‌تنها با شأن جلیل و مؤقر و شخصیت سیاسی راستکار، استوار و باشهامت بدخشی که از دورویی و منافقت بیزار بود، برای یک لحظه و ذره‌ای هم‌خوانی ندارد، بلکه افزون بر کاملاً خلاف واقعیت بودن، ولو ناخودآگاه و غیر عمدی اهانت ناروایی را به شأن رفیع و شخصیت منیع، بزرگوار، باعزت و نجیب وی نیز روا داشته است.

من، هم به حیث شاگرد کوچک پرورش‌یافته مکتب فکری بدخشی که جوهره اصلی آن را آزاداندیشی تشکیل می‌داد و هم به صفت یکی از رهروان راستین طریقت سیاسی وی که ارزش‌های آزادی، برابری، عدالت‌خواهی و ستم‌ستیزی، مایه‌های اصیل آن را می‌ساخت، بدون گزافه بیش از اکثریت نزدیک به اتفاق یاران، نزدیکان و دوستان وی، با اندیشه‌ها، و پهلوهای مختلف زندگی شخصی، خانوادگی، اجتماعی و سیاسی زنده‌یاد بدخشی چه در بدخشان و چه در کابل، از نزدیک آشنایی و آگاهی داشتم. از این رو با همه حرمتی که به شخصیت جناب س.ع. کشتمند دارم و با آن که رفاقت نزدیک دو هم‌صنفی دوران فاکولته، مناسبت خویشاوندی و روابط بسیار نیک، همراه با احترام متقابل وی و زنده‌یاد بدخشی مد نظرم است، اما به لحاظ این که بدخشی برای من نه‌تنها استاد و آموزگار سیاسی و معنوی بود، بل جایگاه برادر بزرگ و بسیار مهربان را نیز داشت، از نظر اخلاقی و سیاسی خود را مکلف می‌دانم بگویم که ادعای فوق‌الذکر س.ع. کشتمند جز همان آرزومندی خوش‌خیالانه جناحی — حزبی و ارادتمندی عمیق و مخلصانه به ببرک کارمل، هیچ‌گونه مبنای عینی و واقعی ندارد. برخلاف، هم معلومات من از جریان‌های مراحل پیش و پس از کمیته سرپرست هفت نفره و هم اسناد و شواهد ولو اندک باقی‌مانده از تاراج حوادث که از زنده‌یاد بدخشی در دسترس است، همه بر ضد ادعای جناب س.ع. کشتمند گواهی می‌دهند!

من بخشی از یادداشت‌های بدخشی را به بهانه پاسخ‌گویی به پرسش‌های «کمیسیون تدارک برگزاری از سی و پنجمین سالگرد شهادت اندیشمند و مبارز نستوه محمد طاهر «بدخشی» در شهر تورنتوی کانادا آورده‌ام (در سایت‌های «خراسان‌زمین» و «گفتمان» نشر شده و در آرشیف آن‌ها موجود است) که در آن از آشنایی بدخشی با ببرک کارمل و چگونگی ایجاد کمیته سرپرست هفت نفره ... تا آخرین سرنوشت فعالیت یک‌ساله و فراز و فرود این مناسبات میان بدخشی و کارمل نیز سخن رفته است. حتا در همین مرحله که دوره آغاز رفاقت‌هاست و مناسبات بدخشی و ببرک نزدیک است، حرف‌های کشتمند مصداق نمی‌یابد؛

در همان وقت هم که بدخشی در میان هفت نفر جوان‌ترین است، در مواردی تفاوت‌های فکری وی با دیگر اعضای کمیته ... به روشنی خود را نمودار می‌سازد. در مرحله بعدی که از تدارک نخستین کنگره ح.د.خ.ا. آغاز می‌گردد تا انشعاب آن به دو جناح «خلق» و «پرچم» و سپس بریدن بدخشی از جناح «خلق»، یادداشت‌های بدخشی نه تنها هیچ‌گونه همسویی با ببرک را نشان نمی‌دهد که نادرستی و خلاف ادعای س.ع. کشتمند را با شواهد زیاد به اثبات می‌رساند!

این بخش از یادداشت‌های بدخشی که مرحله آغاز چگونگی تأسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان تا نخستین انشعاب در آن حزب را، در بر می‌گیرد، با کمی اختصار پیشکش می‌گردد.

بخش دیگری از یادداشت‌های جاودان‌یاد محمدظاهر بدخشی

در باره چگونگی تأسیس حزب دموکراتیک خلق افغانستان و نخستین انشعاب در آن

(تذکر: لطفاً در نظر داشته باشید که سه نقطه به رنگ سرخ «...» علامت حذف و اختصار از سوی من است. بقیه همه مطابق اصل تایپ شده است. همچنان چون بدخشی اکثراً با شتاب می‌نوشت، گاهی حرفی و بعضاً بخشی از یک کلمه و به ندرت یک کلمه از قلمش نانوخته می‌ماند. این‌گونه کمبودها در میان این نوع قوسین [] توسط من تکمیل شده است. همچنان در رابطه با ادعای نادرست محترم س.ع. کشتمند مبنی بر «... پیوسته مؤید نظریات کارمل» بودن، «ولی ... موقف تره‌کی را تأیید» کردن بدخشی، به منظور سهولت بدخشی در کار دانستن واقعیت برای خواننده، هر جا بدخشی حرفی در پیوند با ببرک (آن وقت هنوز تخلص کارمل ضمیمه نامش نبود) دارد، نام «ببرک» و گاهی با مطلبی کوتاهی مربوط به وی، با رنگ سرخ نشان داده شده است. م.ک.):

»

نمونه

چند نوشته آنوقت‌های

این جانب (بدخشی) که نشان‌دهنده طرز تفکر

و قضاوت‌های آنوقت بوده و در ضمن بر موضوعات

صفحات گذشته روشنی می‌اندازد

نمونه (سند) اول

این مضمون بعد از اعلان استعفای داود خان و اعلان تحول و دموکراسی و قانون اساسی در ۱۵ حوت ۱۳۴۱ نوشته و برای فرهنگ داده شد. فرهنگ بالایی بعضی نام‌ها و جملات خط کشیده آنرا دوباره برایم پس داد و فقط در آن وقت آنرا به ببرک هم نشان دادم که او نیز بالایی جملات به اصطلاح چپ و دور از احتیاط قلم کشید و کاپی آنرا گرفته برایم پس داد که اینک اصل آن موجود است:

)

«...»

رفقا!

در جستجوی مضمون جدی ملی بودید. این وقایع که در شرف عملی شدن است، چون زمینه را برای استنباط و اظهار نظر شما در مسایل داخلی آماده می‌سازد تا خود را بیازمایید و آبدیده بسازید؛ لذا برایتان ورود چنین روزها را شادباش می‌گویم.

اما جملات بالای حکیم بزرگ بیمار کاپیتالیزم - امپریالیزم را شعاع خود بسازید و در روشنی آن دست از پا خطا نکرده - حیل‌های ملی ... (خط زده شده) و چال‌های بین‌المللی امپریالیست خصوصاً استاد قدیم آنها را عالمانه تحلیل و تجزیه کرده این (بت عیار) را بشناسید که: هر لحظه به شکلی درمی‌آید.

آیا در جزیره شیطان حتی حزبی بنام کارگر! چطور علیه کارگر ملی و کارگر بین‌المللی و افکار مترقی از طرف پیر و پیشوای امپریالیستی رقصانیده نمی‌شود؟

یک تضاد سطحی که بین فکر راکد شاه (که به ... الی ماشاء الله ...) و برادران عزیز و فکر خودخواهانه ... نظر به ایجابات بورژوازی موجود بود، مضمونی بدست داد که این‌ها ... را نیز بیازمایند. اما اکنون با خطر واقعی و محکی ایدئولوژی مثبت و تاثیر آنها درست پی بردند و دانستند که چال‌مال اینجا نمی‌چلد و حرام‌زادگی سیاسی ... این‌جا غلط از آب درمی‌آید. اینک این مبارزه آن تضاد سطحی هم به نقص نهضت مترقی سنتز می‌شود و دموکراسی خود مردم زاده می‌شود.

این هم یک حرکت فریبنده داخلی و یک قدم ارتجاعی در سیاست خارجی تمایل به شرق و مسئله بزرگ ...

باید از جار و جنجال ساختگی ... و از بین بردن خواهندگان جدی آن که چندی ما را مشغول کردند عبرت و درس گرفته به این تز جدید دموکراسی خود مردم (!) برای آبی هم سرگرم و مشغول نشویم زیرا و قتیکه داودخان در مقابل منافع ... از صحنه خارج کرده می‌شود آیا فلان صدراعظم ... از بیخ بته را یک گمشو کفایت نمی‌کند؟! ...

نمونه (سند) دوم

در کتاب (افغانستان در دوره حکومت انتقالی) در صفحه ۷۶ آمده است:

«۹ حوت (۲۹ فبروری) ... اولین جلسه کمیسیون مشورتی قانون اساسی در مقر دارالانشاء و کمیته مطالعه قانون اساسی توسط شاغلی دوکتور عبدالظاهر رئیس کمیسیون طی بیانیه [ای] افتتاح کرد [گردید].»

در جلسه تمام اعضای کمیسیون ۲۹ نفری به استثنای استاد صلاح الدین سلجوقی، شاغلی میرغلام محمد غبار و شاغلی دوکتور محمدآصف سهیل اشتراک داشتند.»

این کمیسیون در ۲۳ دلو ۱۳۴۲ طبق فرمان صدراعظم یوسف خان اعلان شده بود و عبارت بود از:

داوی، سلجوقی، زابلی، خلیلی، نور احمد اعتمادی، اصغرخان، سهیل، قدیرتره کی، غبار، قیوم رسول، کهزاد، لطیفی، شنسب، رشتین، سرور رحیمی، معصومه وردک، کبرا نورزایی، هاشم مجددی، کریم نزیهی، عقیفی، ارشاد، مولوی عبدالرب، غلام نبی کاموی، سرابی، کریم احراری، لعل محمد کاکرقندهاری، ظاهر زدران، خلیل ابوی.

بعد از اعلان ما می‌خواستیم غبار در جلسه اول اشتراك کرده نظریات ما را ارائه کرده مجلس را ترك کند. این نظریات را من چنین تدوین کرده بودم:

«... این امانت عظیم مربوط پانزده ملیون انسان بار گرانست که از عهده آن فقط متخصصان و دانشمندان [ان] جوانی که از مزایای عالیه فرهنگی مملکت و جهان استفاده کرده اند و این قانون اساسی را تدوین نموده اند و اکنون با يك تعداد فضلا و رؤسای مانند خودشان به آن تجدید نظر می‌کنند، می‌برآیند و در مقابل نسل معاصر و آینده جوابده خواهند بود.

من هم بحيث يك موي سفید ملي که نیم قرن تاریخ سیاسی و اجتماعی و ظنم را مرور کرده ام نیز به این کار مهم خواسته شده ام ...

خلاصه نظریات تجربی خودم را ... تقدیم می‌کنم ... اجمال عرایض:

۱- ... در قانون اساسی ما هم باید واضحاً پرنسیب های کلی منشور ملل متحد داخل شود ... یعنی ما می‌خواهیم بگوییم درین قانون اساسی آن ارزش‌های علمی و جهانی قبول، اساس و در درجه اول قرار داده شوند که خصوصیات يك مذهب مثلاً حنفی یا يك مسلك مثلاً عسکری نتوانند خود را از آن استثناء کنند.

۲- اساسی ترین چیزی که در قوانین اساسی معاصر جلب توجه می‌کند وضوح و تفصیل مسایل اقتصادیات ملی است ... پس به نظر من درین قانون اساسی ...

الف - موضوع رژیم اقتصادی ... یعنی رژیم اقتصاد رهبری شده دولتی به اساس پلان قید شود.

ب - مساله اصلاحات اساسی ارضی بزرگ و روابط حقوقی ملاکین و بزرگران است ...

ج - مساله صنایع داخلی و خصوصاً تاسیس صنایع سنگین ... بدون این عمل ما استقلال سیاسی خود را ... حفظ نخواهیم کرد.

۳- مساله اساسی سیاسی که باید در قانون اساسی ما تعدیل شود مساله حکومت پارلمانی است، به نظر من در رژیم شاهی مشروطه چیزی که احزاب سیاسی ملی را با دوام می‌سازد و آنها را فعال و دینامیک نگاه می‌دارد يك حکومت پارلمانی است یعنی انتخاب صدراعظم و وزرا از پارلمان ...

۴- در يك دولت دموکراتیک امروزی در قدم اول اگر پرنسیپ‌های آزادی عقیده و نو که به روی کاغذ هم باقی بماند در قانون اساسی آن به صورت صریح ذکر می‌شود زیرا بدون قبول و ذکر این اصل، دموکراسی مفهوم نخواهد داشت. دموکراسی یعنی اجازه بیان مخالف و قبول قول مقابل و در نظر گرفتن عقاید ...

پرنسیپ‌ها و اصول دموکراسی به مفهوم کلاسیک و مدرن آن باید به حیث ارزش معیاری در قانون اساسی تثبیت شود؛ درین حصه ما باید ریالیست باشیم و زوال سریع بعضی از ارزش‌های قرون وسطی را عنقریب مد نظر بگیریم.

۵- ... درین قانون اساسی مساله تربیه و احوال اجتماعی زن بطور عمومی و سهم گرفتن زنان تعلیم یافته در انتخابات قید شود ...

...

برادران محترم! نه تنها چوکی‌های رئیسی، معینی، وزیري پیش روی شماست، بلکه تاریخ هم در پیش روی شماست. محاکمه مردم و تاریخ بی رحمانه قضاوت می‌کند؛ فقط کسی را می‌ستاید که طرفدار حق بوده و جرئت داشته است.

نامه شخصی به غبار

در کمیته سرپرست هفت نفره میان من و غبار ۴۰ سال تفاوت سن وجود داشت. من آن روزها سی ساله و غبار ۷۰ بود. من به تاریخ کشور سخت علاقه دارم. مؤرخیت غبار بین من و او علاقه می‌توانست به وجود بیارد. با این احساس و نیت خوب با این نامه آغاز ارتباط را طرح کردم. اما نیم قرن بدبینی و شکست، یک عدم اعتماد زوال ناپذیری در او به وجود آورده بود. او وقتی که رابطه ۱۵ ساله‌اش را با ببرک برهم زد، با وجود مراجعه مکرر من و تره کی دیگر هم‌کاری نکرد و میدان را [به] ببرک رها کرد. اگر آغا حوصله ماندن را می‌داشت سرنوشت دموکراتیک خلق و جریان‌های ملی شاید طور دیگر می‌شد!! بعدها هم خواستم ارتباط ادبی داشته باشم اما ...

آغای بزرگوار!

دستی ارادتی که ندادم بشیخ شهر

در خانقاه عشق به پیر مغان دهم

سه روز پیش هنگامیکه دوستان بمنزلتان آمدند و شما از بستر مریضی با آن ریش ناتراشیده سفید، با آن کلاه بلشویکی با یک اکت تندرستانه آمده در مقابل ما نشستید، همان «کنوانسیونل» داستان ... بینوایان هوگو بیادم آمد که اسقفی در مریضی او رفته با او صحبتی کرد.

نویسنده بزرگ در باره آن مرد انقلابی پیر می‌گوید: «... آرام با نیم هیکل مستقیم، صدای لرزان، یکی از آن معمرین که مایه حیرت علمای فیزیولوژی می‌شوند. انقلاب فرانسه بسیاری از این مردان متناسب با عصر داشته است.

در وجود این مرد کهن، مرد بلائیده احساس می‌شد، با این همه نزدیکی به پایان کار، همه سکناات تندرستی را حفظ کرده بود. در نظاره درخشان او، در لحن مؤکد او، در حرکت محکم شانه‌های او چیزی مغایر مرگ وجود داشت ...»

من هم وقتیکه آنروز خوب در سیمای شما خیره شدم و مریضی همه مربوطین را شنیدم و پریشانی و فقر را در آن محوطه بچشم سر دیدم به اندیشه فرو رفتم. تاریخ مملکت، مجاهدت شما و وضع امروز دوستان، مردم، همه و همه از نظرم گذشت. در یک نقطه توقف کردم؛ در نقطه ماجراهای یک انسان، انسانیکه در راه کشور و مردمش نیم قرن است که تنها بلی تنها (همراهان نیمه راه همراه نیستند) بجنگ ابوالهول قدرت رفته تا به امروز که به سن ۷۰ رسیده با طلسمات آن در نبرد است و هیچ خستگی احساس نمی‌کند آیا درست مثل آن قهرمان بی نوایان نیست؟

حالا می‌خواهم این نقطه از تاریخ را به اجازه شما که از تقوای ریالیستی‌تان می‌ترسم «انلارج» کنم تا مردم ما و جوانان آن، چهره خود را در آن منعکس ببینند. بهتر است لباس زیبای ادبی کتاب هوگو را به مطالبم ببوشانم که من سخت شباهت بین شما و آن انقلابی می‌بینم.

همانطوری که بین انقلاب بورژوازی فرانسه و مبارزات سیاسی شما شباهت و قرابت موجود است.

انقلابی پیر در جواب تبریک اسقف می‌گوید:

«آقا بمن زیاد تبریک نگویند من بفنای ستمگری رای دادم ...»

می‌خواهم بگویم انسان خصم بیدادگری دارد و آن جهل است. من بفنای این ستمگر رای دادم. این ستمگر سلطنت را ایجاد می‌کند. سلطنت سلطه ایست که از باطل به وجود آمده در صورتی که علم قدرتی است که از حق حاصل شده است. انسان نباید اداره شود جز بوسیله علم ...»

وقتی که از او (پیرمرد انقلابی) در باره لویی ۱۴ پرسیدند مثلی که از شما در باره امیر شهید پرسند - گفته:

«نه باور نمی‌کنم حق کشتن کسی را داشته باشم ولی خود را مؤظف می‌بینم که بدي را به پایان رسانم. من به فنای ستمگر رای دادم یعنی

فنای فحشاء برای زن

فنای بردگی برای مرد

فنای ظلمت برای طفل»

در باره ناکامی انقلاب از او پرسیدند مثلی که از شما در باره ناکامی امان‌الله خان پرسند گفته:

«دریغا تصدیق می‌کنم که کار بسرحد کمال نرسید؛ ما اصول حکومت قدیم را در حقیقت زایل ساختیم و لی نتوانستیم آنرا کاملاً از افکار بزداييم. انهدام مظالم کفایت نمی‌کند باید خصایل را تغییر داد. دیگر آسیابی وجود ندارد ولی باد هنوز می‌وزد...»

در اخیر پیرمرد انقلابی سخنانی می‌زند که روزی زبان حال شما خواهد گفت:

«وطنم مرا طلبید، تعدیاتی در آن بود با آنها مبارزه کردم ... چندین دفعه برای وصول وطن به مدارج ترقی بیرحمانه مقاومت ورزیدم ... وظیفه خود را به قدر خود و به بهترین وجه که توانستم بانجام رساندم؛ پس از آن مفرور، مورد هجوم، معاقب، منکوب و تبعید شدم.»

خوب ازین عالم رمانتیک هوگو که برآیم، و بدنیای ریالیزم بیایم آیا بیک دوست سوسیالیست خود که اصولاً چندان قهرمان پرست نیست اما (نقش شخصیت) را در تاریخ می‌داند و در راه به وجود آوردن ... تاریخ این ملک و این مردم، آرزو دارد شاگرد شما باشد و می‌خواهد که گنج شایگان وجود نیم قرنه غبار مفت و رایگان بصورت ناگهانی بزیر زمین نرود، همه مجاهدات، همه یادداشت‌ها، همه نظریات او چون صدها آزاده مرد دیگر این کهسار فراموش ابنای وطن و مردم زمن نگردهد سوالاتی دارد که باید آنرا اگر تکلیف هم شود جواب نوشت:

۱- آیا در مشروطه‌خواهی اول شما چه رول داشتید و پیشوایان که‌ها بودند.

۲- آیا تمایل شما به سلطنت مشروطه، فکر نمی‌کنید که ارتباط روحی به امان‌الله خان کودتا کننده مشروطیت داشته باشد؟ و یا واقعاً به اقوام بی‌رشد سیاسی و هم‌چشم افغانستان سلطنت را با مرکزیت لازم می‌دانید، چرا که جمهوریت‌خواهی در حرکات گذشته و تمنیات قلبی و قلمی تان احساس نشده است؟

۳ - آیا نادرشاه چطور در اول شما را کش کرد و باز چرا هاشم خان به حبس شما اقدام کرد. مجاهده شما درین دوره چه بوده با کدام رفقا و در محیط چه انعکاس داشت؟

۴ - چرا یگانه به جنگ ملیاردها رفتید و عبدالمجید خان را دست انداختید؟

۵ - به دوره هفت چطور کاندید شدید و در اول چه فکر داشتید و بعدها جریان چه قسمی آمد؟

۶ - نظر آفاقی‌تان در باره داکتر محمودی چیست؟ چرا با او یک حزب ساخته نتوانستید یا اتحاد نکردید در حالیکه نه تنها مرام مشترک داشتید بلکه مردم شما را یک جفت سیاسی می‌دانستند؟

۷ - مبارزات دوره هفت را لطفاً کمی شرح دهید؟

۸ - بار دوم چطور به حبس رفتید. جریان در آن درون از چه قرار بود و چطور شما پیشتر از محمودی خلاص شدید؟

۹ - از سکوت خود چرا بقسم یک صدا که باز در سکوت رفت، مضمونی در باره اقدام داوود خان نوشتید و هم به او قریب شدید.

۱۰ - حرکات آینده خود را تا دم واپسین چگونه فکر می‌کنید؟

آغای محترم! این بود عرایض من؛ امیدوارم همان طوریکه حشمت جان فرزند زندگی و **برک خان** پسر سیاسی شما اند من هم وارث نظرات و اندوخته‌های تاریخ ملی شما باشم. درین راه برای ترتیب، جمع و شیرازه‌بندی و نقد و کرتیک و فراهم‌آوری مأخذ و شروع کار، حاضریم. این نامه و سوالات را اولین قدم شمرده می‌گویم باید زیاده مسامحه نشود؛ و در آخر اجازه می‌خواهم احساسات خودم و نسلی را که شما برای آزادی و سعادت آنها مجاهده کردید، در قالب چند کلمه محدود خشک، فقط برای تسکین عطش حق‌شناسی و سپاس‌گزاری به پیشگاه مقام آزادی و ایثار و شرافت اجتماعی شما تقدیم کنم:

مردم آزاده و فقیر افغانستان خصوصاً روشنفکران ملی آن، در جمله نام تمام مشروطه‌خواهان که ضد استبداد سیاه و فرعون‌ی برای بار اول در تاریخ مملکت قیام کرده و مجاهده نموده اند، وقتیکه بنام (غبار) می‌رسند توقف می‌کنند؛ زیرا:

صاحب این نام (نیم قرن) از اول مشروطه‌خواهی تا شروع مبارزات مترقی، دسته‌جمعی و تنها به مبارزات سرسخت و بی‌امان و پی‌گیر، اشتغال داشته که در آن همیشه (معقولیت) و (اعتدال سیاسی) درخشندگی دارد. همین هسته است که این مرکز ضد فیودالی بزرگ را تا حال نگاه داشته و او را مثل یک مجسمه آزادی‌خواهان برپا حفظ کرده است. درست است که ما به قهرمانانی چون (عبدالرحمن خان رئیس بلدیة) یا (داکتر محمودی مشهور) بهترین تحیات و درود ملت‌مان را تقدیم می‌کنیم که در تاریک‌ترین شب‌های ستم و استبداد مانند ستاره‌ها [ی] شهاب از میان ابرها [ی] مظالم شب ستم، به شدت درخشیدند و چهره نشان دادند و نور جرئت پخش کردند و ابر سیاه استبداد را پاره کردند. اما خوبترین آفرین توده این کشور را نثار مردی می‌کنم که همیشه جنگیده و باز جنگیده و در موقع لازم آرام شده، تنفس کرده، بدون اینکه پس برود توقف کرده، باز حمله نموده، باز حمله نموده در هیچ وقت بدست دشمن چیزی نداده، همیشه دشمن در انظار عامه و در پیش خودش پیش این قهرمان ملامت و خجالت بوده، چیزی نداشته که برخش بکشد تا او را محاکمه کند و بکشد. این خاصیت آن‌هایی است که در مقابل ناپلیون می‌جنگیدند، صلح می‌کردند باز می‌جنگیدند و باز می‌جنگیدند.

البته این روش خاصی است که از شرایط خاص تاریخ فیودالی و استبداد افغانی ناشی می‌شود زیرا:

درین جا این قدرت از آسمان و از زیر زمین سرچشمه می‌گیرد. قیام در مقابل آن، قیام در مقابل خدا و قیام در مقابل عنعنه بوده. آزادگان ما را همیشه حسد، رقابت و همچشمی از درون از پای درآورده؛ غبار کسی است که درین حصه نیز کامیاب بوده، هیچ رقیب، هیچ همچشمی نمی‌تواند علیه او اشتباهی را ارائه دهد. اشتباه هم‌کاران و رقبای سیاسی و همچشمان در مقابل اشتباهات او به اندازه بزرگ و زیاد است که قابل مقایسه نیست.

برای آخرین بار هم می‌بینم که این رادمرد شاگرد مکتب تجربه و مردم، در تعیین راه سیاسی و موقعیت خود باز اشتباه نکرده است. امیدواریم که تا دم واپسین این پرچم ضد استبداد در پیشاپیش جبهه آزادی خواهان همچنان در اهتزاز بوده و تا اخیر عمر شرافت سیاسی روشنفکران ملی افغانستان را همچنان حفظ کند و در تاریخ آینده کشور بزرگترین سند آزادی و وثیقه پایداری مردم افغانستان باشد. این مردم هم با همه بیچارگی و فقر و عدم رشد سیاسی در مقابل قدرت، برهنه ایستاد می‌شوند، نه با نان تطمیع می‌شوند، نه به حبس و کشتن تهدید؛ بلکه همیشه سر بلندانه بطرف قربانگاه اجتماعی خود داوطلبانه رفته و می‌روند و به آیندگان سرمشق می‌گذارند.

م. طاهر بدخشی

یادداشت:

این نامه را پاک‌نویس کرده در منزل آغا (واقع جاده ولایت) در خانه آفتاب رخ منزل او برایش دادم. سوالات او را گنج کرد و حتی خدا می‌داند در دلش چه‌ها گشت؛ زیرا مسئله سلطنت بی‌پرده آمده بود. همچنین بالای سوال نادرشاه ایستاد شد و عدم رضایت نشان داد.

بهر صورت بعدها باز من ... در سال ۴۷ در ضمن تحلیل تاریخ افغانستان در پارک زرنگار در سوم عقرب از آغا بقدردانی یادکردم. اما فردا او تلفونی تماس گرفت و گفت نام مرا در آیند ه نگیرید و من هم، چنان کردم. اول‌ها به نسبت ببرک بد برد اما بعدها از به نسبت همدفتری من با واصف باختري و یاری [منظور بدخشی، زنده‌یاد محمداکرم یاری است. م.ک.] بد برد. لکن من هیچ وقت احترام را از دست نداده‌ام و لو که آنها بی‌اعتنایی می‌کنند.

نامه به زهما:

در آستانه تاسیس کمیته سرپرست توسط قاسم رفیق میثاق نامه [ای] به زهما نوشتم که سبب شناسایی و دوستی ما شد. اما متأسفانه مسوده آن نامه را ندارم اگر روزی نقل او را از نزد زهما بگیرم باید ثبت شود.

وقتیکه غبار، زهما

از کمیته سرپرست رفتند، من چگونه قضاوتی در باره آنها داشتم

به اسناد يك دو سال بعد آن وقت مراجعه كنم زیرا امروز ده سال از آن وقت گذشته غبار و زهما موقف‌هاي ديگري دارند و من هم شايد نظر ديگري داشته باشم.

از مقاله حالا چه بايد كرد:

«غبار به حيث ممثل جریان‌هاي سياسي گذشته و ملي نظر به خصلت ارستوکراتيك خویش ازین بي اعتنایي (بي اعتنایي دولت در تحول) رنجیده، عوض اینکه يك پروگرام تحول بورژوا دموکراتيك را با جبهه متحد ملي اعلام کند و مرکز قرارگیرد، يك مانور چپروانه کرده با چپ‌هاي مشهور بصورت يك فرد آزادي‌خواه و انقلابي پیوست. اما اینجا براي شخصیتش براي دموکراسی و واقعاً جاي نبود. تمام تلاش‌هايش به آوردن نورالحقها ... ناکام ماند. ارتباط مبهم گذشته با عبدالرحمن لودین و ارتباط مجهول آینده با حشمت خليل و پرداز بعضي رفقای مترقي، او را ظاهراً براي چندي نگاه داشت، اما دلش پر از وحشت تنهایی، ترس استعمال بالا، خطر حرکات انقلابي بود که رفتن زهما را بهانه گرفت و اولین ضربه خود را به جانب گروپ افکار مترقي و نطفه جبهه متحد ملي که آنها منحيث قوم‌ها و ملیت‌ها هم تمثیل می‌خواستند، نمود. این عمل غلط با عکس‌العمل غلط تري از نگاه شخصي از طرف زهما جواب داده شد و او بحیث «لحاف» اعلام شد که تا اخیر بهانه بدست غبار داد اینکه شما مرا استعمال کردن می‌خواستید. همانطوري که در ساحه دولت و حکومت توطئه و غلطي اول را پادشاه و فرهنگ مرتکب شدند در ساحه ملي از دموکرات ها و مترقي ها اولین غلطي عملي را غبار و زهما نمودند.

غبار براي اینکه: پیش از وقت، ناحق سه ماه رفتن کوتاه زهما را بهانه قرار داده، زهما را منحيث استاد سابقه‌دار تيوري مترقي و منحيث يك روشنفکر ملیت ستم دیده هزاره از ما جدا کرد، نه تنها از نگاه مضمون ما را ضعیف ساخت بلکه از حيث شکل ما را ناقص کرد.

زهما براي اینکه: مسؤولیت مهم علمي و سياسي ملي و بين المللي خود را نادیده گرفته به بهانه اینکه غبار شما را استعمال کرد و شخصیت مرا تخریب کردید، عمل سياسي خود را متوقف ساخت و محافظه کارانه در زاویه خود در میان کتاب‌ها و اندیشه‌هاي پریشان خود بار ديگر منزوي شد و از تجربه عملي خود را محروم ساخت و ذهنیت نسل جوان را کمایي نکرد؛ لذا این هردو برقم خود هم محکومند: زیرا واقعاً غبار می‌توانست لحاف نوزاد مترقي شود و آن را از ضربات بیرحمانه استبداد و امپریالیزم محفوظ دارد و زهما می‌توانست با محافظه‌کاري و احتیاط وسواسي خود، از اعمال ماجراجویانه آینده جلوگیری می‌کرد.

به نظر من عمل غبار قصدي و ناشي از طرز تفکر کوتاه‌بینانه ناسیونالیستي آن و کار زهما ناشي از احتیاط دانشگاهي و خصوصیات بي‌اعتمادی ملي آن سرچشمه گرفته است.)

در پایان ترها آمده است:

(از کمیته‌هاي قانون مطبوعات و کمیسیون مشورتي قانون اساسي و بالاخره لویه جرگه که رفتن آقای غبار از آنجاها منشا می‌گیرد، فعلاً بگذریم؛ فقط بگویم که در خزان سال ۱۳۴۳ آقای غبار در مقدمات تشکیل کنگره اول رفت.

رفتن غبار به نظر من دو جهت دارد؛ یکی جهت مثبت که آن تشکیل پیش از وقت جمعیت خالص مترقي افغانستان است. دیگر جهت منفي که آن شکست در اولین مرحله تشکیل جبهه متحد ملي است که زحمت دو ساله را در خود متمرکز ساخت و با رفتن خود، حصه راست جبهه متحد ملي متصوره ما را پاک از بین برد و این پیروزي استبداد در افغانستان بود که پوش لحاف نوزاد مترقي کشور را موفقانه بدون فشار فزینگی آنطرف انداخت. اتمسفر نیرنگ طبقه حاکمه بسیار ظریفانه لحاف کهنه سبک را با لگدهاي کوچک خود نوزاد پس نمود.)

مرحله دوم (۱۳۴۳ - ۱۳۴۵)

در راه تشکیل جمعیت دیموکراتیک خلق

- زهما با سفر سویدن در اوایل سال ۱۳۴۳ از ما جدا شد.
- غبار با اختلاف سری با **ببرک** در ماه سنبله ۱۳۴۳ کناره گیری کرد.
- روهی خصوصی بورس بیروت گرفت و در ماه میزان ۱۳۴۳ رفت.
- میر اکبر به پیشنهاد **ببرک** دیگر در جلسات حاضر نشد.

از کمیته سرپرست هفت نفره باقی ماند:

نور محمد تره کی، ببرک، م. طاهر بدخشی

پیشنهاد تشکیل کنگره:

بار اول تره کی پیشنهاد تشکیل کنگره را کرد. **ببرک** مخالفت کرد و این جانب آن را پیش از وقت دانست و پیشنهاد انتخاب یک هیات دعوت به اتحاد را کرد. بعد از یک دو مذاکره خصوصی **ببرک** با تره کی، **ببرک** مخالفت خود را پس گرفت و یک هیئت دعوت به اتحاد مرکب از داکتر شاه ولی (آمر کمیته "حوزه" میراکبر و رفیق و نماینده **ببرک**)، داکتر صالح (مورد اعتماد تره کی) و کریم میثاق (نماینده بدخشی) انتخاب شد که گروه ها و اشخاص ذیل را قبل از تشکیل کنگره ملاقات و دعوت به اتحاد نمایند:

خاندان محمودی (خصوصاً رحیم و هادی)، برادران یاری، شایان، ۴ رفیق (طاهر بورگی، هاشم صاعد، میرزا کاویانی،)، غلام حسن فرمند (پسر کاکای کشتمند)

البته این هیئت دست خالی برگشت و تقریباً همه به استثنای شایان، عدم اعتماد خود را [به] **ببرک** اعلان کردند.

مقدمات کنگره:

چون دیگر کسی حاضر به اتحاد نشد، ما سه نفر دست بکار شده مقدمات کنگره را تهیه دیدیم و به يك سلسله مجالس سه نفری پرداختیم و در مدت دو ماه (از عقرب تا قوس ۱۳۴۳) این جلسات مقدماتی دوام کرد، تا نظر هر سه (خصوصاً از تره کی و **ببرک**) موافق شد. در جریان این دو ماه چندین برخورد لفظی میان تره کی و **ببرک** واقع شد که نقش خلاص‌گیر را این‌جانب بازی کرد (این وظیفه بصورت عنعنوی تا بعدها بر دوش من ماند). چنانچه روزی در باره استعمال کلمه (طراز نوین) که **ببرک** استعمال کرد از طرف تره کی متهم به (ایران‌گرایی) شد. در مقابل **ببرک** جدي تره کی را متهم به (پاکستان‌گرایی) نمود و تره کی آزرده شد و يك جلسه را قضا کرد. بالاخره اختلاف این دو سبب شد که (تصویب) را این‌جانب تهیه کنم و به ادبیات من باشد و آنها از نگاه اصول و تیوری فقط آنرا تعدیل و اصلاح کنند.

بالاخره طرح اول را این‌جانب حاضر کردم. بعد از مختصر اصلاحی مسوده آخري را به کنگره چنین آماده کردم.

این مسوده در شب کنگره پیش شد، با يك دو کلمه تعدیل و اضافه کاملاً تصویب شد.

اینک همان مسوده را عیناً درین جا نقل می‌کنم و اصل پاک نویس امضا شده آن در لابلای يك کتابچه سفید (بدون خط) پشتی سبز به خط وهاب صافی در نزد تره کی موجود است.

خصوصیات بارز (غیرشعوری)

این برنامه ابتدایی

- ۱ - دموکراسی خلقی و دموکراسی ملی هر دو آمده
- ۲ - تقویه بیشتر سکتور دولتی، نهضت به شیوه مسالمت آمیز به پیروزی برسد
- ۳ - تایید جنبش های آزادی خواهانه ملل تحت استعمار و ستم ملی
- ۴ - تمایلات محل پرستی و تفوق طلبی و دیگر تعصبات ملی غیرعلمی کوبیده شود
- ۵ - بر مبنای تحلیلات اصولی تیوری اجتماعی علمی پالیسی خود را طرح کند
- ۶ - طرد بقایای کهنه ملوک الطوائفی، استعمار جدید و کهنه و امپریالیزم ...
- ۷ - برنامه که اصولاً بر منافع طبقاتی خلق استوار است
- ۸ - تقویه اتحاد خلق های افغانستان
- ۹ - تمام موسسات یا اموال ... به ملکیت اجتماع درآورده شود
- ۱۰ - ملی ساختن منابع مهم تولیدی و طبیعی
- ۱۱ - روحیه قانونی و علنی

«... دولت به احترام و حمایت آزادي وكرامت انسان مكلف مي‌باشد
هيچ عملي جرم شمرده نمي‌شود مگر به موجب
قانوني كه قبل از ارتكاب آن نافذ گرديده باشد...»
از ماده ۲۶ قانون اساسي جديد

تصويب نامه

كنگره اول

(موسس)

نمايندگان انتخابي كميته هاي سياسي مترقي

افغانستان

در اول جنوري

۱۹۶۵

ديباچه

بر اساس قوانين انكشاف و تكامل جامعه بشري كه:

«هر چيز جهان در حال حركت و تغيير است ... زندگي تحول مي‌كند، قواي توليدي رشد مي‌نمايد، روابط كهنة از هم مي‌پاشد.»

در جامعه افغاني ما هم طي نيم قرن اخير يعني بعد از حصول استقلال (مقارن به پايان جنگ عمومي اول و بعد از انقلاب اكتوبر) نسبتاً تغييراتي رخ داده است.

از يك طرف قواي توليدي به سويه ملي گامي و لو كوچك هم باشد فراتر نهاده است و از جانب ديگر در دهه گذشته رقابت مسالمت آميز بين دو روش بين المللي در ساحات مختلف مانند اقتصاد و غيره (خصوصاً كمك هاي وسيع و بدون قيد و شرط ممالك بزرگ صلح دوست) بيشتر به پيشرفت قواي توليدي و ظهور طبقات جديد اجتماعي درين کشور كمك كرد كه اين خود تضاد بين قواي توليدي و مناسبات توليدي را تشديد نمود و بالنتيجه:

يك ذهنيت نسبي دموكراسي خواهي جديد (به ادامه نهضت مشروطه خواهي و مبارزات گذشته) را به وجود آورد. اين ذهنيت كه در حقيقت از طرف اذهان مترقي و منور جهان تاييد مي‌گردد، موجب شد تا: طبقه حاكمه به رويه خود تجديد نظر نموده قانون اساسي گذشته را تعديل كند و فشار را بالاي خلق كمتر نشان بدهد.

در قانون اساسي جديد چنين وانمود شده كه طبقات محروم نيز مي توانند توسط احزاب سياسي‌شان از حقوق خود دفاع کرده و براي احراز قدرت سياسي از راه‌هاي قانوني مجاهده کنند تا باشد كه:

«يك جامعه مرفه و مترقي بر اساس تعاون اجتماعي و حفظ كرامت انساني تشكيل گردد.»

I

تاييد: لزوم و ضرورت تاريخي يك حزب سياسي مترقي

افغانستان كشور يست به تناسب نفوس فعلي آن بزرگ و داراي منابع طبيعي كافي، زمين هاي زراعتي غني و دريا هاي فراوان و مردم با استعداد و زحمت كش و بالاخره كلتور ملي باستاني.

معذالك اوضاع كنوني مملكت ما و زندگي مردم آن طي سال‌ها نفوذ و سلطه مستقيم و غيرمستقيم استعمار و استثمار، استبداد و ارتجاع رقت‌آور است:

سطح انكشاف اقتصادي و حاصل دهی كار، توليدات و عوايد ملي، معارف و صحت در كشور ما پايين‌ترين ارقام و شاخص‌ها را در ميان ملل جهان نشان مي‌دهد و مردم ما عملاً از حد اقل حقوق مدني، اجتماعي، سياسي و اقتصادي محرومند و آزادي‌هاي دموكراتيک آن‌ها بنا بر اعمال مايشاني نيروهاي ارتجاعي و فيودالي زير پا مي‌شود.

واضح است كه علل عمده و اساسي اين همه اجحاف و فجايع بقايي نظام ملوك‌الطوايفي، فيوداليزم و نفوذ و تهديد مستقيم و غيرمستقيم استعمار و وابستگان آن كه اصولاً با منافع مردم ما متضاد است، مي‌باشد.

بنابراين طرد و دفع اين عوامل عمده در مرحله كنوني مضمون اساسي نهضت خلقي افغانستان يعني جنبش دموكراسي ملي را تشكيل مي‌دهد.

بلي! منابع طبيعي افغانستان مي‌تواند به همه ساكنين آن نان، خوراك، پوشاك و سرپناه تامين كند، مشروط بر اينكه در طرز توزيع اين دارايي‌هاي ملي حد اقل عدالت و دموكراسي مراعات گردد و براي تصحيح مناسبات جديد توليدي و روابط نوين اجتماعي قوانيني به وجود آيد و تطبيق گردد. ولي متاسفانه حرص و آز طبقه صاحب وسايل توليد جامعه يعني ملاكان و پولداران، مانع اصلاحات اساسي و بوجود آمدن شرايط مساعد زندگي به مردم است چونكه: تمام نعم مادي و وسايل راحت زندگي و قدرت به اين طبقه كوچك مربوط است، مي‌توانند همه منابع اقتصادي و سياسي را به نفع خود دور دهند.

پس معلوم است كه طبقات خلق افغانستان تا وقتي به مقابل ستم و استثمار بي‌دست‌وپا خواهند ماند كه سازمان قوي سياسي خود را كه عبارت از حزب شان باشد بوجود نياورده اند. بنابراين تاسيس يك حزب سياسي خلق امر حتمي است و البته وظيفه اولي چنين حزبي عبارت خواهد بود از ايجاد يك حكومت دموكراتيک توسط جبهه واحد متحد ملي كه طبقات اصلي مردم كشور آنرا حكومت خود بدانند.

تاریخ معاصر جهان و تجربه زندگی امروز معرف این حقیقت است که نهضت ضد فیودالی و استعماری زمانی به پیروزی نهایی می‌رسد که حزب طبقات جدید و پیشرو جامعه جنبش را متناسب به شرایط عینی و ذهنی رهبری نماید.

پس به جرئت می‌توان حکم کرد که تحقق آمال و آرمان‌های مردم ما ایجاب می‌نماید تا حزب سیاسی مترقی آن تاسیس گردد. بروی این ضرورت تاریخی و لزوم برهم‌زدن فضای جمود و خمود سیاسی مایوس‌کننده کشور با استفاده از فرجه قانون اساسی جدید، ما (۳۰) نفر نمایندگان یک تعداد کمیته‌های مترقی سیاسی افغانستان که از تمام ولایات تاریخی آن نمایندگی می‌کنیم در کابل (مرکز مملکت) جمع شده کنگره تشکیل دادیم و در آن لزوم تاسیس یک حزب سیاسی را که از حقوق و منافع طبقات محروم جامعه‌مان دفاع نماید، تایید کرده و آن را براساس اسناد آتی بوجود آوردیم:

سند اول: بنا بر تعامل تاریخی و رضایت ضمنی مقامات دولتی و خواست مردم در سابق احزاب سیاسی مانند حزب خلق، حزب ویش زلمیان، حزب وطن و حزب کلوب ملی بوجود آمده و ایجاد چنین موسسات اجتماعی حیاتی را عملاً مجاز و مباح ساخته اند.

سند دوم: از دو سال به این طرف راجع به تشکیل احزاب سیاسی و ضرورت اجتماعی ملی و بین‌المللی آن اشخاص مسئول و مقامات عالی دولتی و حکومتی در محافل رسمی و جراید دولتی چه در داخل و چه در خارج نطق‌های نموده و نشریاتی بعمل آورده اند.

سند سوم: در قانون اساسی جدید واضحاً در ماده ۳۲ نوشته شده است:

«... اتباع افغانستان حق دارند به منظور تامین مقاصد مادی یا معنوی مطابق به احکام قانون جمعیت‌ها تاسیس نمایند، اتباع افغانستان حق دارند مطابق به احکام قانون، احزاب سیاسی تشکیل دهند ...»

II

نام گذاری: حزب سیاسی مترقی

از آنجا که هر حزب معرف و حامی مفاد طبقه یا طبقات مربوط خود است لذا نام این حزب سیاسی مترقی خلق افغانستان را: (حزب دیموکراتیک خلق) می‌گذاریم تا به اثر مجاهده برای احراز دیموکراسی خلقی موقع بهتری را برای رفاه و ترقی خلق افغانستان فراهم کند.

خلق: از نگاه ما و در واقع عبارت است از:

تمام زحمتکشان افغانستان مانند کارگران، دهاقین، پیشه‌وران و اهل صنایع دستی، مالکین کوچک و متوسط با روشنفکران مترقی با اتحاد بورژوازی ملی که اکثریت قاطع و عظیم مردم این مملکت را تشکیل می‌دهند.

البته نام حزب با طی مراحل تکامل حزبی و در صورت لزوم با تغییر عناصر مرکبه آن می‌تواند تبدیل شود.

III

انتخاب: اعضاء و ایجاد کمیته مرکزی و تعیین و ظایف اولی آن:

برای اینکه حزب دیموکراتیک خلق یک سازمان موثر و مفید باشد و دسپلین و اداره صحیح حزبی بوجود آید، تامین وحدت رهبری و تشکیلاتی اعضاء و سازمان‌های حزب جهت استحکام و دوام آن یک امر کاملاً منطقی است.

این امر از طریق ایجاد کمیته مرکزی صورت عمل بخود گرفته می‌تواند. ما هم برای اینکه یک مرکز واحد جهت: شور و غور مسایل، جمع آوری نظریات و قبول پیشنهادهای و ترکیب آنها، اخذ تصامیم و اجرای فیصله‌ها و تصویب‌ها و بالاخره مقام مسؤل بوجود بیاوریم، کمیته مرکزی حزب دیموکراتیک خلق را با انتخاب اعضای آتی ایجاد نمودیم:

۱ - ۲ - ۳ - ۴ - ۵ - ۶ - ۷ - ۸
- ۹ - ۱۰ - ۱۱

وظایف اولی و کلی کمیته مرکزی را کنگره قرار آتی تعیین می‌کند:

- ۱- دارالانشای خود را تأسیس و اعضای آنرا انتخاب و تقسیم وظایف نماید.
 - ۲- متناسب با شرایط عینی و ذهنی ملی و بین‌المللی طرح کامل «برنامه» و «اساس‌نامه» حزب را تا تأسیس کنگره دوم حزب تهیه دیده و آماده بدارد و در صورت لزوم در ساحه تطبیق بگذارد.
 - در تدوین «برنامه» و «اساس‌نامه» پرنسیب‌های داده شده را رهنما قرار بدهد.
 - ۳ - نظر به اقتضای وقت و ایجاب شرایط حزب دیموکراتیک خلق را بصورت کامل جهت ثبت و برسمیت شناختن آن طبق احکام قانون بمقامات مربوطه دولتی معرفی بدارد.
 - ۴ - در صورت وجود شرایط، مساعد کنگره دوم را دعوت کند تا برنامه و اساس‌نامه تهیه شده را تصویب کند.
 - ۵ - صفوف حزب را تحت سازمان‌های منظم بیاورد.
- اصولاً اختیارات و صلاحیت‌های کنگره تا کنگره دوم به کمیته مرکزی انتقال می‌یابد.

IV

پرنسیب‌های کلی: جهت تهیه و ترتیب برنامه و اساس‌نامه

چون پرابلم‌های اساسی که اکنون در برابر خلق ما قرار دارد و حل آنها به فقر، مرض و عقب ماندگی‌های ما پایان می‌بخشد عبارت از طرد بقایای نظام کهنه ملوک الطوائفی (فیودالیزم) و جلوگیری از نفوذ و تهدید مستقیم و غیرمستقیم استعمار جدید و کهنه و امپریالیزم و وابستگان آن می‌باشد، با تامین اصول ذیل می‌تواند تحقق یابد. بنابراین در تهیه و ترتیب برنامه، اساسی که اصولاً بر منافع طبقاتی خلق استوار است بایستی مراعات گردد.

در برنامه:

- ۱ - دفاع از تمامیت ارضی و استقلال سیاسی و اقتصادی و حاکمیت ملی افغانستان.
- ۲ - تمرکز تمام نیروهای دولتی در دست مردم و استقرار «حاکمیت ملت» از طریق بوجود آوردن حکومت دموکراسی ملی.
- ۳ - تامین وسیع حقوق و آزادی‌های دیموکراتیک برای خلق بدون تمایز و تقویه اتحاد خلق‌های افغانستان بر مبنای اصول دیموکراتیک و مساوات برادرانه.

۴ - انکشاف اقتصاد ملي: از طريق اقتصاد دولتي پلاني، تقويه سكتور دولتي، ايجاد صنايع ملي اساسي و انحصار تجارت خارجي بدست حکومت و انجام اصلاحات اساسي اراضي و توجه و مراقبت از انکشاف نيروهاي مولده خصوصاً دهاقين و کارگران.

۵ - دفاع از حق خوداراديت خلق پشتونستان بحيث يك مساله ضدامپرياليستي.

۶ - تعقيب سياست خارجي مستقل صلح جويانه و طرفداري از سياست بيطرفي مثبت و فعال با قضاوت آزاد و همزيستي مسالمت آميز با مبارزه عليه امپرياليزم و استعمار قديم و جديد و عدم شرکت در بلوك هاي تجاوزکارانه نظامي، سياسي و اقتصادي و تايبید جنبش هاي آزادي خواهانه ملل تحت استعمار و ستم ملي.

در اساس نامه:

در مورد تدوين اساس نامه پرنسيب كلي همان «مرکزيت ديموکراتيك» است که در همه امور آن مراعات گردد.

(دو سطر ديگر در صفحه مقابل که اصلاً سفيد بود در همان شب از طرف عده [ای] پيشنهاد و به قلم کس ديگر تحرير و چنين است:

- تمام موسسات و يا اموال که حيثيت انحصاري و يا ملي را داشته باشند به ملکيت اجتماع درآورده شود.

- ملي ساختن منابع مهم توليدي و طبيعي.

و حالا بيادام نيست که اين سطرها در متن پاك نويس آمده يا نه.)

خاتمه

(توصيه)

تاسيس حزب سياسي در افغانستان لبیک صدي قهري تاريخ و زمان است و چون اين پاسخ بسيار دير داده شده بايستي بسرعت گذشته از دست رفته را با استفاده از تجارب ديگران تلافي کرد.

چون حزب دموکراتيك خلق خود را مامور اجرائي اين ماموريت تاريخي اعلام مي کند، کميته مرکزي آن منحيث مغز متفکر حزب جداً متوجه اين مسؤوليت بزرگ بوده در برخورد با کليه پديده هاي اجتماعي و حزبي، منافع و مصالح خلق هاي افغانستان را در نظر گرفته و بر مبناي تحليلات اصولي تيوري اجتماعي علمي پاليسي خود را طرح و اجراء کند و هم چنين توجه کند تا انضباط حزبي کاملاً تطبيق گردد و برابر هرگونه انحرافات در داخل حزب و حيات تيوريك آن مبارزه شود و به خرد کاري و محفل بازي خاتمه داده شود، تمايلات محل پرستي و تفوق طلبی و ديگر تعصبات ملي غير علمي کوبيده شده و روحیه کاملاً دموکراتيك و اصولي برقرار شود.

همين طور از ماجراجويي و انقلابيگري، چپروي و سازش کاري جلوگيري شده و براي بلند بردن سطح تيوري و سويه سياسي «کدر» جوان حزب، ترتيبات لازمه آموزشی اخذ گردد و بالاخره کوشش شود که نهضت اجتماعي کشور در جهت ترقي رهبري شده و به شيوه مسالمت آميز به پيروزي رسیده به خلق زحمتکش و محروم افغانستان، رفاه و آرامي مادي و معنوي بار آورد.

(در پشت اخير تصوير نامه اين جمله گوركي نوشته شده بود اما به گمان من در پاك نويس نياوردند.)

من نزيك گهواره فكر نوزاد در جلوه چهره

نيروي خلاقه كه در حال پيدائش است

خواهم ماند

بطور تعجب آور ساده و زيبا

و بطرز غريب محرك است

يك شاعر

جريان دعوت نمايندگان و انتخاب آنها

در عمل در حدود ۱۶ كدر جوان و درجه اول در كميته‌ها (حوزه‌ها) مختلف مربوطه ما سه نفر وجود داشت كه آنها بصورت پراكنده خواسته و اين طرح از نظرشان گذرانده شد. و بعد هيئتي مركب از پنجشيري، داکتر شاه ولي، داکتر صالح و ميثاق تعيين شد كه تحت نظر من در كميته‌ها (حوزه‌ها) رفته از جريان انتخاب نمايندگان كنگره نظارت كنيم.

آنوقت‌ها يعني در ماه قوس ۱۳۴۳ دوازده (۱۲) كميته (حوزه) داشتيم كه يكي آن مربوط به تره كي، باقي مربوط **ببرك** و اينجانب بودند. فيصله بين ما سه نفر مؤسس اين طور شده بود كه علاوه بر ۱۲ نماينده انتخابي اين حوزه‌ها (۴) چار نفر ديگر را از داخل و خارج دعوت مي‌كنيم.

جريان انتخابات نمايندگان:

در نتيجه **ببرك**، م ظاهر بدخشي، كشمند، شهپر، پنجشيري، داکتر شاه ولي، داکتر صالح، شرعي، لايق، هلالي، نور احمد پنجوايي، كريم ميثاق، قدوس غوربندي، خاليار و افق انتخاب و انتصاب شديم. اما انتخاب تره كي و كميته (حوزه) انتخابي آن دلچسپ بود. تره كي را گذاشتيم به آخر و ما تا آنروز نمي‌دانستيم كه تره كي چگونه رفقايش در حوزه دارد و آنها كي‌ها هستند. بالاخره در روزهاي اخير قوس رفتيم بخانه او كه كميته (حوزه) را بينيم و جريان انتخاب نماينده را نظارت كنيم. وقتي كه بخانه تره كي رسيديم آدم‌هاي عجيب و غريبي از بيروكرات‌ها و بقاياي ويش زلميان راديديم كه يك، دوي آنرا مي‌شناختيم اما باقي كاملاً ناشناس بودند و اين‌ها عبارت بودند از:

۱ - خواخوژي (رئيس كتابخانه عامه) كه بعدها همكار ميوندوال شد.

۲ - ببرك جاجي معاون رياست قبائل قندهار

۳ - غلام محي الدين سابق مستوفي و رئيس تقاعد

۴ - عطا محمد (ياور) شيرزي سابق تولي مشر و ياور خوجه نعيم قومندان

۵ - آدم خان جاجي معاون رياست ترانسپورت

۶ - عبدالله جاجي وكيل دوره هفت

۷ - خود تره كي

این ها تره کی را به حیث نماینده خود انتخاب کردند و تره کی در حقیقت از طرف این کمیته اصولی و مترقی (!) به کنگره اول دیموکراتیک خلق آمده است.

کنگره چطور از ۱۶ به سی نفر رسید:

بعد از اینکه انتخابات تمام شد، فردای آن **ببرک** پیشنهاد کرد که اگرچه از کمیته (...) پنجشیري انتخاب شده اما رفیق جفت آن، هادی کریم یک شخصیت اجتماعی بوده و سابقه دار است هم بصورت انتصابی بیاید، بعد از یک **چشم به چشم شدن ما (تره کی و بدخشی)** گفتیم خوب باشد. اما تره کی افزود که از کمیته من هم اگر زرمی که او شخصیت اجتماعی دارد و سابقه دار و رفیق هادی کریم است بیاید خوب می شود. با آن هم موافقه شد. خلاصه اینکه در دوسه روز مابعد بارق شفيعي و وهاب صافي ... را **ببرک** و آدم خان جاجي و عبدالله جاجي ... را تره کی پیشنهاد کردند که بصورت دعوت و انتصابی به کنگره بیایند. من هم بخاطریکه از رفقا عقب نمانده باشم ملا عیسی کارگر و قویم تخاری را پیشنهاد نمودم که بیایند. بالاخره دعوت شدگان انتخابی و انتصابی به قسم مسابقه به سی نفر رسیدند که از آن جمله دو یا سه نفر نتوانستند اشتراک کنند باقی همه در کنگره اشتراک نمودند.

تاریخ آنرا برای تاریخی شدن اینجانب اول جنوری ۱۹۶۵ - () جدي ۱۳۴۳ به ساعت دو در خانه تره کی واقع در کارته ۴ کابل تعیین کردم.



مؤسسین دیموکراتیک خلق

و کنگره اول آن

نور محمد (تره کی) پسر نظر محمد از مقرر زابل

تولد در سرطان ۱۲۹۶ ش.ه.

از ۱۳۱۶-۱۳۳۱ مامور دولت

محرر مجله اقتصاد - اتشه مطبوعاتی در امریکا

ببرک (سلطان حسین) پسر جنرال محمد حسین

از کمری شیوه کی کابل ، تولد ۱۳۰۸ ش.ه.

مامور وزارت پلان، وکیل دوره ۱۲ و ۱۳ ولسی جرگه شهر کابل

م ظاهر بدخشی

عضو ریسرج - عضو تالیف و ترجمه

سوانح نور محمد تره کي بقلم خودش:

(...)

...

سوانح ببرک بقلم خودش:

(...)

...

سوانح م طاهر بدخشي بقلم خودش:

(...)

...

جریان روز و شب کنگره:

رفقا به ساعت ۲ بجہ روز جمعہ () جدي ۱۳۴۳ - مطابق اول جنوري ۱۹۶۵ ميلادي در منزل تره کي جمع شدند.

در سالون چوکي ها چيده و ميز خطابه گذاشته شده بود. رفقای آتي در آن روز حاضر و به کنگره اشتراك کردند:

- ۱ - ملا عیسی کارگر از ملیت هزاره از جغتوي ولایت غزني - کارگر
- ۲ - م کریم میثاق از ملیت هزاره از جغتوي ولایت غزني - مامور خورد رتبه
- ۳ - انجنیر خالیار از ملیت اوزبک از ولایت میمنه - مامور، لیسانسه
- ۴ - سید ع حکیم شرعی از ملیت اوزبک از ولایت جوزجان (سرپل) - مامور، لیسانسه شرعیات
- ۵ - شهرالله شهپر از ملیت عرب از آقچه ولایت جوزجان - مامور، لیسانسه اقتصاد
- ۶ - م طاهر بدخشي از ملیت اوزبک - تاجیک از فیض آباد بدخشان - مامور، لیسانسه اقتصاد
- ۷ - سلطان علي کشتمند از ملیت هزاره از چاردهي کابل - مامور، لیسانسه اقتصاد
- ۸ - سید نورالله کلالي از ملیت تاجیک از شهر هرات - مامور، لیسانسه ادبیات
- ۹ - غ دستگیر پنجشيري از ملیت تاجیک از پنجشیر ولایت پروان - مامور، لیسانسه ادبیات
- ۱۰ - ع هادي کریم از ملیت تاجیک از پنجشیر ولایت پروان - مامور، لیسانسه شرعیات
- ۱۱ - ببرک از ملیت تاجیک از چاردهي کابل - مامور، لیسانسه حقوق
- ۱۲ - محمد حسن بارق شفیعی از ملیت لغماني (تاجیک) از شهر کابل - مامور، شاعر

زنگنه - ساکت از یک روز جمعه (۱۲۴۲) - مطالب اول
 سنه ۱۹۹۵ میلادی در تری تری کی جمع شدند
 در آن روز حاضران کنگره اشتراک کردند :

- ۱ - ملا عیسی کارگزاران ملیت خوار از جغتوی ولایت غزنی . گاراگر
- ۲ - م کریم لیساق از ملیت خوار از جغتوی ولایت غزنی - مامور خوروش
- ۳ - انجنیر خلیار از ملیت اوزبک از ولایت سیمن - مامور - لیان
- ۴ - سید ع علی شرمی از ملیت اوزبک از ولایت جوزجان (سرپل) - مامور - لیان
- ۵ - شهزاده شهباز از ملیت اوزبک تاجیک از خوار خوار - مامور - لیان
- ۶ - م طاهر خورش از ملیت اوزبک تاجیک از خوار خوار - مامور - لیان
- ۷ - سلطان علی شهنشه از ملیت خوار از خوار خوار - مامور - لیان
- ۸ - سید نوراله گلرانی از ملیت تاجیک از خوار خوار - مامور - لیان
- ۹ - ع رشید خورش از ملیت اوزبک تاجیک از خوار خوار - مامور - لیان
- ۱۰ - ع درویش کریم از ملیت تاجیک از خوار خوار - مامور - لیان
- ۱۱ - سید ع حسین یار از ملیت لغمانی از تاجیک از خوار خوار - مامور - لیان
- ۱۲ - داکتر شاه ولی از ملیت تاجیک از خوار خوار - مامور - لیان
- ۱۳ - ع قیوم قویم از ملیت تاجیک از چاه آب ولایت تخار - مامور - لیان
- ۱۴ - قدوس غوربندی از ملیت تاجیک از خوربند ولایت پروان - معلم - لیان
- ۱۵ - سید احمد علی از ملیت تاجیک از خوار خوار - مامور - لیان
- ۱۶ - درویش خوروش - نسبت عدم وجود لیان اشتراک نتوانستند

- ۱۷ - نور احمد از ملیت لیون از خوار خوار - مامور - لیان
- ۱۸ - م ظاهر افغان از ملیت لیون (افغانی) از خوار خوار - معلم - لیان
- ۱۹ - داکتر م صالح (ازبکی) از ملیت لیون از خوار - مامور - لیان
- ۲۰ - ع حکیم هلالی از ملیت لیون از خوار - مامور - لیان
- ۲۱ - ع مومنون محمد در میان لاتی از ملیت لیون (میان خیل) از خوار - مامور - لیان
- ۲۲ - عبدالله حاجی از ملیت لیون از خوار - مامور - لیان
- ۲۳ - آدم خان حاجی از ملیت لیون از خوار - مامور - لیان
- ۲۴ - ع و عبد صافی ملیت لیون از ولایت کون شرفی - مامور - لیان
- ۲۵ - عطا محمد از ملیت لیون از ولایت لوگر
- ۲۶ - داکتر محمد (ماتر) از ملیت لیون از ولایت لوگر - مامور - لیان
- ۲۷ - ع ملاح محمد از ملیت لیون از ولایت پکتیا - مامور - لیان
- ۲۸ - قنبر محمد از ملیت لیون (تره کی غزالی) از ولایت زابل
- ۲۹ - ~~ع ملاح محمد از ملیت لیون از ولایت پکتیا - مامور - لیان~~
- ۳۰ - انجنیر ع ملاح محمد از ملیت لیون از ولایت پکتیا - مامور - لیان

دندان به هیئت یک کنگره
 بنابر سپهر را این جانب آدم خان از لیون کجیت ایش و شرمی از لیان
 کجیت معاون بخش و بنابر سپهر از کون شرفی و برگ را اصفان آرا این
 جانب کجیت بخش کنگره انش بر شرمی
 و کجیت زیل را ایش کریم آبه لغویب ایش

۱۳ - داکتر شاه ولی از ملیت تاجیک از شهر کابل (ده سبز) - مامور، لیسانسه طب
 ۱۴ - ع قیوم قویم از ملیت تاجیک از چاه آب ولایت تخار - مامور، لیسانسه ادبیات
 ۱۵ - قدوس غوربندی ملیت تاجیک از خوربند ولایت پروان - معلم، ۱۳ تخنیک

- ۱۶ - علي احمد مليت تاجيك از پغمان (مقيم كابل) ولايت كابل - مامور، ليسانسه اقتصاد (اين هر دو نفر [شماره‌های ۱۵ و ۱۶] به نسبت عدم وجود در كابل اشتراك نتوانستند)
- ۱۷ - نور احمد از مليت پشتون (پوپلزايي) از پنجوايي ولايت قندهار - مامور، ليسانسه حقوق
- ۱۸ - م ظاهر افق از مليت پشتون (اچكزايي) از شهر- ولايت قندهار - مامور، ليسانسه ادبيات
- ۱۹ - داکتر م صالح (زيري) از مليت پشتون از شهر - ولايت قندهار - مامور، ليسانسه طب
- ۲۰ - ع حكيم هلالي از مليت پشتون () از ولايت فراه - مامور، ليسانسه ادبيات
- ۲۱ - غلام مجدد سليمان لايق از مليت پشتون (سليمان خيل) از ولايت زابل- مامور، ليسانسه ادبيات
- ۲۲ - عبدالله جاجي از مليت پشتون - از جاجي ولايت پکتيا - وکیل دوره هفت، بیکار
- ۲۳ - آدم خان جاجي از مليت پشتون از جاجي ولايت پکتيا - مامور -
- ۲۴ - ع وهاب صافي مليت پشتون از ولايت كمر مشرقي - مامور، ليسانسه شرعيات
- ۲۵ - عطا محمد شيرزي مليت پشتون - از ولايت لوگر
- ۲۶ - داکتر عبدالمحمد (درمانگر) مليت پشتون از ولايت لوگر - مامور، ليسانسه طب
- ۲۷ - غلام محي‌الدين زرمتي از مليت پشتون از ولايت پکتيا - مامور -
- ۲۸ - نورمحمد تره كي از مليت پشتون (تره كي غلزايي) از ولايت زابل -
- ۲۹ - داکتر ظاهر از خوست پکتيا
- ۳۰ - انجنير ع باري معدنچي از مليت تاجيك - ولايت تخار - ليسانسه سيانس - اشتراك کرده نتوانست.

انتخاب هیئت رئیسه کنگره:

بنا بر پیشنهاد اینجانب، آدم خان از پشتون[ن]ها به حیث رئیس و شرعي از اوزبک‌ها بحیث معاون رئیس و بنا بر پیشنهاد تره كي و ببرك و اتقاق آراء این جانب بحیث منشي کنگره انتخاب شدیم.

وآجنده ذیل را پیش کردیم که به تصویب رسید.

خطابه افتتاحیه رئیس کنگره

بزبان پشتو

«گرانو ملگرو!»

ویارم چه د یوه مترقي حزب دا ستره جرگه پرانیزم. دا د افغانستان د ملت په ژوندي یوه ستره تاریخي ورح ده. دا ستره جرگه د افغانستان د خواري كشو خلكو د مبارزه اجري او عصري محصول دي. مونږ بشپړ يقين لرو چه دا موسس جرگه به د راتلونكو نسلونو د سرلوري او افتخار موجب وي؛ دا حكه چه همدا ستره جرگه یوه داسي بي ساري كار ته لاس

ورته کوي چه هغه نه يوازي د افغانستان په تاريخ کشي ساري نلري بلکه د افغانستان د خواري کشو خلکو په ژوند کشي به بي ساري اغيزه وکړي. حکه چه تول ملگري د نظر بشپړ وحدت لري او لومړي تر دي ئي هم په دي برخه کشي يو د بل سره ليدني کتني کړي دي. نو هيله ده چه دا ستره تاريخي جرگه به د خپل تصويب په اثر د افغانستان د خلکو اجتماعي هيلي تمثيل کړي او په دي دول خپل برياليتوب تثبت کړي.

(اين مضمون را تره کي طبق درخواست من تحرير و آدم خان قرانت و شرعي به اوزبکي ترجمه نمود.)

آجندۀ

(کنگره اول حزب ديموکراتيک خلق در اول جنوري ۱۹۶۵)

- ۱- انتخاب رئيس موقتي و معاون آن
و انتصاب منشي از طرف رئيس
- ۲ - نطق افتتاحيه رئيس به پشتو
(ترجمه آن به اوزبکي از طرف معاون)
- ۳ - گذاشتن آجندۀ به تصويب
- ۴ - اعلام آغاز معرفي ها از طرف منشي
- ۵ - معرفي دو نفر سخنران کنگره از طرف منشي
- ۶ - سخنراني رفیق تره کي
- ۷ - سخنراني رفیق ببرک
- ۸ - تفريح و چاي
- ۹ - قرانت مسوده تصويب نامه
- ۱۰ - انتخاب اعضاي کميته مرکزي
- ۱۱ - انتخاب منشي و معاون کميته مرکزي از طرف کميته مرکزي
- ۱۲ - پاک نويس و تصويب - تصويب نامه

جريان برگزاراي کنگره

رفقا ۱۵ کم ۲ بجه به استثناء علي احمد، انجينر باري و قدوس غوربندي همه رسيدند و اين جانب پيشنهاد عکس گرفتن نمودم که بعضي ها مشوش شدند و آنرا دور از احتياط دانستند اما من براي تاريخ مفيد دانستم که اين کار شود، ذريعه کامره ساده کودک عکس ذيل را باچند جنبه ديگر گرفتم و يك قطعه عکس تره کي با کامره اش گرفت و پوره به ساعت دو در سالون اطاق کنفرانس جمع شدیم و اين جانب انتخاب رئيس و معاون آنرا ابلاغ کردم.



- 1 - ملا عیسی کارگر 2 - داکتر صالح زیری 3 - انجنیر خالیار 4 - داکتر شاه ولی 5 - بارق شفیع 6 - ظاهر افق 7 - وهاب صافی 8 - شهرالله شهپر 9 - سلطان علی کشتمند 10 - ببرک 11 - سیدنورالله کلالی 12 - نورمحمد تره کی 13 - عبدالقیوم قویم 14 - نوراحمد پنجوایی 15 - سیدعبدالحکیم شرعی 16 - عبدالهادی کریم 17 - عبدالحکیم هلالی 18 - غلام دستگیر پنجشیری 19 - آدم خان جاجی 20 - م. طاهر بدخشی 21 - عبدالکریم میثاق 22 - سلیمان لایق (غلاممجدد)

کنگره ساعت دو بجه و پانزده دقیقه بعد از ظهر روز جمعه دهم جدي ۱۳۴۳ ش.ه. (مطابق اول جنوري ۱۹۶۵ میلادي) در منزل تره کی در حالیکه هوا صاف بود شروع شد و دوازده ساعت و چند دقیقه دوام کرد و بساعت دو و چند دقیقه شب خاتمه یافت به این ترتیب:

۱ - وقتیکه اعلام معرفی ها را نمودم در پهلوي دروازه داکتر شاه ولي نشسته بود، برخاسته خود را ... معرفی ... و طبقه خود را بیان و تعهد بجا آورد و این طور تا آخرین رفیق دور انجام شد و جریان معرفی دو ساعت [و] پانزده دقیقه را در برگرفت؛ تنها تره کی و ببرک و این جانب خود را معرفی نکردیم.

۲ - وقتی که دو سخنران را معرفی می خواستم بکنم قبلاً خود را مختصر معرفی کرده گفتم:

- در سال ۱۳۳۱ ش.ه. در محل کوچک بدخشان، جمعیت هفت نفره (آباد خواهان میهن) را با هفت نفر بدخشی (عبدالروف اوترنجی، عبدالعزیز کوشانی، شمس الدین ذکی، عبدالغفور سوزن، عبدالرحیم زرگر، ضیاء حافظی) تاسیس کردم.

- در سال ۱۳۳۵ از سمت بزرگ شمال جمعیت هشت نفره (ماورای هندوکش) را با هفت اوزبک و تاجیک شمالي (داکتر صادق برنا، رضوانقل تمنا، سلام تاشقرغانی، حفیظ الله سیرت ...) بنا گذاشتم.

اینک بختیارم سازمان مترقی را با تمام فرزندان افغانستان (اوزبک، تاجیک، پشتون، هزاره ...) به سویه ملی ایجاد می کنم. آرزومندم روزی به سویه بین المللی با فرزندان خلق های سیاه، سفید، زرد همین طور انترناسیو[نا]لی را بنا بگذاریم.

۳ - بعد از آن به معرفی تره کی پرداختم. این معرفی طور[ی] ترتیب شده بود که تره کی را با آثارش معرفی می کرد و تفوق او را به ببرک نشان داد و حتی رفقای سابقه دارش چون زرمتمی گفتند که ما امشب تره کی را شناختیم؛ خصوصاً زندگی نوین او را مجلد

کرده برای اولین بار به رفقا معرفی کردم که سبب موفقیت او در شب کنگره و انتخاب به حیث منشی اول او شد و او خودش به این امر معترف و **ببرک تا آخر معترض بود**.

تره کی در باره حوادث بین المللی از پانزده کم پنج تا پنج خطابه تحریری خود را از بالای یک استیج سرخ قرائت کرد و به گفته خودش به آرزویش رسید که نمرد و کنگره یک حزب ... را افتتاح کرد.

۴ -- بعداً **ببرک** را مختصر معرفی کردم و گفتم چون هنوز جوان است و پیشرو دارد **فعلاً کدام تعریف برجسته ندارد در آینده دیده شود**.

ببرک پنج و بیست تا شش و ده دقیقه خطابه تحریری خود را قرائت کرد یعنی تقریباً یکساعت را در برگرفت، نوشته او تحلیلی از اوضاع داخلی و اشاره به مبارزات گذشته داشت.

۵ - چای و تفریح نیم ساعت را در بر گرفت.

۶ - بساعت شش و نیم مسوده تصویبنامه مطرح بحث قرار گرفت و ۴- ۵ ساعت را در برگرفت.

۷ - در جریان فقط یک برخورد بین شهپر و زرمتمی در باره پشتونستان صورت گرفت.

۸ - انتخاب کمیته مرکزی

کاغذهای ورق را تقسیم کردم و اعلام داشتم که هر نفر در ورقه خود می تواند ۷ نفر را به کمیته مرکزی (اعضای اصلی) و ۴ نفر را به حیث علی البدل اعضاء کمیته مرکزی انتخاب کند (رای مخفی بود)

نظر موسسین چه بود:

علاوه بر ما سه نفر در نظر بود که صالح، شهپر، کشتمند، شاه ولی بحیث اعضاء اصلی و میثاق، زرمتمی، صافی و پنجشیری بحیث اعضاء علی البدل بیایند.

اما نتیجه رای گیری چه شد:

۱- تره کی با ۲۷ رای

۲- **ببرک** با ۲۶ رای

۳- م ظاهر بدخشی با ۲۵ رای

۴- پنجشیری با ۲۳ رای

۵- شهپر با ۱۸ رای

۶- کشتمند با ۱۷ رای

۷- داکتر صالح با ۱۶ رای

بحیث اعضاء اصلی کمیته مرکزی

۸ - داکتر شاه ولی با ۱۴ رای

۹ - میثاق با ۱۲ رای

۱۰- داکتر ظاهر با ۱۱ رای

۱۱ - وهاب صافي با ۱۰ رای
به حیث اعضای علی البدل انتخاب شدند.

کنگره علی رغم حساسیت ببرک

بنام مبارزین و داکتر محمودی

افتتاح شد

وقتی که قبل از همه این جانب رشته سخن را بدست گرفتم از مبارزین ملی ضد استعمار و مشروطه خواهان اول یاد کردم و کنگره را بنام داکتر محمودی افتتاح نمودم که یک حق شناسی بجا و نسبت درست بود.

جلسه فوری کمیته مرکزی و انتخاب

منشی عمومی و معاون اداری آن

بعد از اینکه کمیته مرکزی انتخاب شد، جلسه فوری خود را در قلب کنگره به پیشنهاد تره کی (**مخالفت ببرک**) دایر و تره کی را به حیث منشی عمومی و **ببرک** را بنا به پیشنهاد وهاب صافی به حیث معاون اداری انتخاب نمود.

چون شب به دو بجه نزدیک می شد، تصویب آخر تحریر شد و جلسه کنگره به ساعت دو شب انجام یافت.

آیا سیاستی یا نیرنگی در رای دهی بعمل آمد:

چون فیصله شده بود که هرکس بخودش رای بدهد لذا تره کی از ۲۷ رای ۲۷ را حاصل کرد.

اما برای **ببرک** که رای نداد: طوریکه بالای دو نفر غلام محی الدین زرمی و سلیمان لایق شک وجود داشت. نظر به رایورهای قبلی در جریان جمع کردن ورقه های رای، ورق هر دو غیرمستقیم کنترل شد که زرمی به ببرک رای نداد بود و این را بعضی به اشاره قبلی تره کی دانستند تا ببرک مساوی به [تره کی] رای نبرد از روی احتیاط قبلاً گویا به او مصلحت شده باشد.

برای من که [ها] رای ندادند: در ورقه رای سلیمان لایق به ۱۰ نفر پشتون و فقط پنجشیری رای داده شده بود و اینرا رفقا به اشاره **ببرک** و برخی نظر به تعصب پشتونولی او دانستند. یکنفر دیگری که برای [من] رای نداد قرار حدس رفقا باید یکی از دوستان تره کی باشد که احتیاط برای جلوگیری از مساوی شدن رای ها گویا قبلاً موظف شده باشد که برای بدخشی رای ندهند و عموماً حدس می زدند که وکیل عبدالله یا شیرزی باشد.

بهر صورت رای های من و پنجشیری به **ببرک** و تره کی تعجب آور بود. رای بردن مرا حمل به تکتیک من در کنگره و از پنجشیری را به محبوبیت اخلاقی او کردند ... برای کشتند و شهپر و وهاب صافی، **ببرک** [و] برای داکتر صالح، تره کی و من برخی را توصیه کرده بودیم.

اولین جلسه کمیته مرکزی

و تحریر تصویب هیئت رهبری

فردا شب در خانه تره کی پلنوم کمیته مرکزی (با اعضای علی‌البدل) جلسه کرد و تصویب شب کنگره بایستی از طرف من در دفتر تصویب‌نامه تحریر شود. اما من از وهاب صافی که خوش خط است خواهش کردم که وکالتاً آنرا بنویسد. رفقا سرشار انجام کنگره ... بودند. در وقت تحریر وهاب صافی میان من و ببرک نشسته بود. وهاب در گوش من گفت: **ببرک جان می‌گوید، مرا معاون نوشته نکن، بلکه منشی دوم نوشته نما - چطور می‌شود. چون روحیه ترتیبی بود که مشوره عموم را ایجاب نمی‌کرد و کوچکترین سخن اختلاف را شروع می‌کرد لذا من گفتم خیر است در میان قوس نوشته کن منشی دوم. تصویب تحریر و امضا شد. کسی متوجه خود خواهی سیاسی ببرک نشد. اما فردا که تره کی مرا در سرویس دید بسیار برافروخته معلوم شد و گفت این منشی دوم دیگر کیست؟ من گفتم خیر، قضیه از یک خودخواهی کوچک سرچشمه می‌گیرد مهم نیست. تره کی گفت او قباله می‌خواهد. و چنان هم شد؛ بعدها بنام منشی دوم ببرک ادعاها کرد که پیش بینی تره کی آنقدر غلط نبوده است.**

صورت جلسه‌های کمیته مرکزی را

که می‌نوشت و در کجا است؟

بالاخره رفیق پنجشیری را موظف کردیم که صورت مجالس کمیته مرکزی را در دفتری فی المجلس تحریر کرده به تره کی بپردازد و این تعامل تا وقت انشعاب ببرک رواج داشت. و آن دفتر مشترک بالاخره نزد تره کی باقی ماند که اسناد بعد از این تاریخ (سالهای ۴۴ - ۴۵ - ۱۳۴۶) در آن درج است و یاد آوری من از روی حافظه خواهد بود و برخی مسودات آن فیصله‌ها که نزد من مانده است.

اینک نمونه پیشنهادهای جلسات اولی:

«اولین پیشنهاد به اولین مجلس کمیته مرکزی (ح) دیموکراتیک خلق»

۱۶ جدي ۱۳۴۳ بدخشی

۶ جنوری ۱۹۶۵

۱ - در باره تعیین صندوق دار و مسایل مالی در مرحله فعلی:

... تا به وجود آمدن اساس‌نامه معطل بوده و فعلاً صندوق‌دار به جمع آوری یک اعانه مقدماتی پردازد.

من شاغلی نوراحمدخان (پنجوانی) را به حیث صندوق‌دار کاندید کرده همکاری مستقیم خود را با مذکور اعلان می‌کنم (مذکور صندوق‌دار شد).

۲ - در باره تعیین کتابدار و مساله کتابخانه:

مساله درجه اول ما در داخل پرابلم تربیت و آموزش کدر جوان است. من موقتاً این وظیفه را داوطلبانه به عهده خود می‌گیرم ...

۳ - تشکیل دو کمیسیون ضروری در پهلوئی کمیته مرکزی

الف - کمیسیون تفتیش و قضاوت دوستانه ...

ب - کمیسیون تبلیغاتی و نشراتی - تا به تبلیغات شروع و برای نشریات مواد جمع‌آوری کند. من اشخاص آتی را به حیث اعضای آن کاندید می‌کنم: ۱- لایق (کارمند رادیو) ۲- بارق (کارمند مطبوعات) ۳- نورالله کلالي (مدیر مجله) ۴- قویم معلم پوهنتون ۵- هلالی (عضو پشتو تولنه) ۶- قدوس (معلم) ۷- مجید زاده (مجله)

۴ - ایجاد يك کمیته مشورتي تيوريكي برای کمیته مرکزی

چون حزب ما يك حزب مسلکي است لذا باید گام‌هاي سنجیده‌شده (فتوای تيوري) بگذارد. پس يك تعداد رفقای هم مسلکي که فعلاً تنها خود را علاقمند اعلان کرده اند باید در کمیته مشورتي جمع آوري شده تصامیم بنظر آنها گذرانده شده و مشوره آنها گرفته شود و به این قسم آهسته آهسته عملاً آنها را وارد حزب کرده يك پایه بار مسؤولیت را به دوش آنها که ادعاهای دارند، بگذاریم تا مسؤولیت مسلکي خود را ادا کرده باشیم، اشخاص آتی را به این کمیته کاندید می‌کنم:

۱- زهما ۲- هادی محمودي ۳- صادق یاري ۴- شایان ۵- مدیر محبس

۵- به جوانان مترقي و نیشنل دیموکرات آتی باید (اپروچ) درست تحت اتموسفیر جدید توسط اشخاص معین بعمل آید تا به عضویت حزب درآیند و متحد گردند:

۱ - به علي محمد شينواري توسط تره کي، صافي و لایق

۲- به محمد رحيم الهام توسط **ببرک**، لایق و بدخشي

۳ - به توفيق هروي توسط سيد نورالله، کشتمند و **ببرک**

۴- به حصاري توسط میثاق، بدخشي و تره کي

۵ - به یونس سرخابي توسط شهپر، شرعي و قویم

۶ - به رفیق اکرم یاري توسط بدخشي، داکتر شاه ولي و کشتمند

۷- به رفیق رهگذر توسط لایق، شهپر و شرعي

۶ - مساله میراکبرخان

در جلسه دوم خاصتاً مساله استعفاء، تقاعد و برحالی رفیق محترم میراکبر تحت غور قرار داده شده و فیصله بعمل آید تا مذکور تصمیم خود را گرفته بتواند.

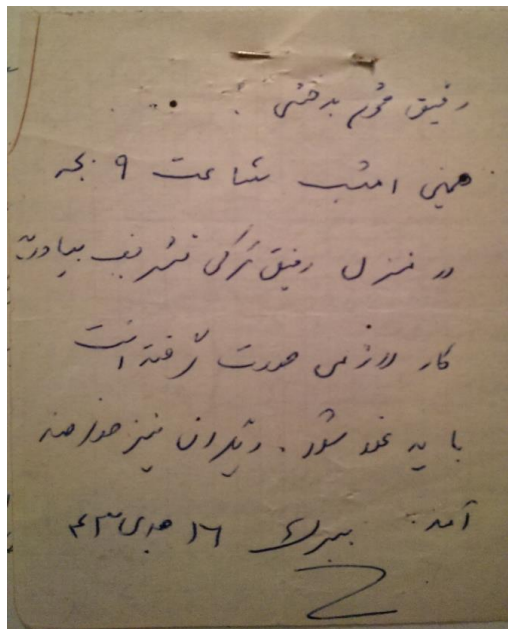
۷ - بالاخره طرح مؤقت يك تقسیم اوقات و جلسات کمیته مرکزی و ترتیب بعضی دفاتر ضروري و جلب يك دو نفر رفیق جوان بحیث کمک‌کننده به دارالانشاء که من ظاهر افق را برای فعلاً کاندید می‌کنم.

م ظاهر بدخشي - عضو کمیته مرکزی حزب دیموکراتیک خلق افغانستان

۱۶ جدي ۱۳۴۳ روز چارشنبه - جمال مینه ۶ جنوري ۱۹۶۵ «

«رفیق محترم بدخشی. همین امشب ساعت 9 بجہ در منزل رفیق ترکی تشریف بیاورید کار لازمی صورت گرفته است، باید غور شود. دیگران نیز خواهند آمد.»

ببرک 16 جدی 43 «



یادداشت:

«متن مقدمه منشی کنگره بعد از معرفی رئیس:

به رسم سپاس‌گذاری و حق‌شناسی بیاد همه آن مجاهدین گمنام ضد امپریالیزم انگریز و آن همه مبارزین مشروطه‌خواهی و پیشروان افکار مترقی خصوصاً شهید ملی داکتر محمودی یک دقیقه سکوت کنیم.»

مباحثه بالای برنامه آغاز شد:

دموکراسی خلقی یا دموکراسی ملی

از مهم‌ترین مباحثات ایدیولوژیکی و مبارزات مربوط این مبحث است که در دلو ۱۳۴۳ ش.ه. در کمیته مرکزی آغاز شد.

طرح دیموکراسی ملی نظر به ارائه اسناد چاپ مسکو از طرف ببرک بود که از طرف کشتمند، پنجشیری و شهرپر جدی دفاع می‌شد؛ وهاب صافی و داکترشاه ولی آنرا تایید می‌کردند.

دفاع از دموکراسی خلقی به عهده این جانب بود که میثاق از آن جدی دفاع می‌کرد و تره‌کی و داکتر صالح آنرا تایید می‌نمودند و داکتر ظاهر در نوسان بود؛ بیشتر ما را تایید می‌کرد.

این مباحثه به نسبت انتخابات ۱۳۴۴ به تعویق افتاد و باز در زمستان ۱۳۴۴ نسبت طرح برنامه برای جریده خلق طرح شد و بالاخره به اکثریت دموکراسی ملی قبول شد و ما

(خصوصاً بدخشی و میثاق) در اقلیت مانديم. از کدرها ظاهرافق هم‌نظر ما بود حتی بعد ازین آثار ... را از جمله آثار ممنوعه قرار دادند.

...

انتخابات سال ۱۳۴۴ ش. ه. شورې و ديموکراتيک خلق

درآستانهٔ اعلان کاندیدها برای دورهٔ ۱۲ یا اولین دورهٔ قانون اساسی جدید - کمیته مرکزی جلسه تشکیل داد و در آن ببرک مساله کاندیدکردن رفقا را مطرح کرد.

نظر ما و رفقای جوان دیگر این بود که درین دوره نباید اشتراک کرد زیرا هم ضعیفیم و هم افشاگری صورت می‌گیرد همه رفقا را پولیس می‌شناسد. (عجیب غافل‌هائی!)

تره کی طرفدار یک کاندید و آن هم خودش از مرکز کابل بود. اما ببرک طرفدار هرکسی بتواند باید کاندید کند. برای اولین بار بین تره کی و ببرک مناظره مستقیم و جدی صورت گرفت. ببرک می‌گفت: من از کابل کاندید می‌کنم، تره کی اول کاندید نکند حزب را نگاه کند و اگر دلش می‌خواهد از ناوه مقرر کند. خلاصه اینکه برای اولین بار ببرک چهره حقیقی خود را نشان داد و واضح گفت: دلتان، بخواهید یا نخواهید من خود را از کابل کاندید می‌کنم. مجلس تا ساعت یک شب بصورت متشنج خاتمه یافت. بالاخره همان قسم که ببرک می‌خواست شد، یعنی از ۱۰۰ - ۱۵۰ رفیق ۱۵ - ۲۰ نفر آن کاندید کردند که عبارت بودند:

ببرک از کابل؛ اناهیتا از کابل؛ کشتمند از چاردهی؛ امین از پغمان؛ فیضان از رودات ننگرها؛ بشریار از بهسود ننگرها؛ لایق از پلخمری؛ قادر از خان آباد؛ تهذیب از قندز؛ سلام حاکم از تاشقرغان؛ شرعی از سرپل؛ نور احمد از پنجوائی؛ کلالی از هرات؛ هادی کریم از پنجشیر؛ وحدت شاه از خوست؛ عبدالله جاجی و آدم خان جاجی ناحیه ۸؛ غلام محی الدین زرمتمی، سحیقی، اطرافی

بعد از جنجال‌ها و آزردهی بالاخره بصورت فورمولیته یک کمیسیون انتخاباتی ۳ نفره تشکیل شد: م ظاهر بدخشی، پنجشیری و میثاق.

این کمیسیون درست لیل پنجشنبه ۲۰ جوزا ۱۳۴۴ ش. ه. تشکیل شد. بتاریخ ۲۳ جوزا منشی‌های حوزه را به دفتر که در نزدیک سینمای پامیر بود خواستیم. یک کتابخانه موقتی (کتب حقوقی) تشکیل دادیم و یعقوب کمک را به حیث مشاور حقوقی تعیین کردیم و چنین ملاقات‌ها را تعیین کردیم:

۱- چارشنبه ۲۶ جوزا رفقای پکتیا

۲- روز جمعه رفقای کارته سخی ۲۸ جوزا

۳- یکشنبه ۳۰ جوزا هادی کریم و پنجشیری‌ها

۴- سه شنبه اول سرطان شرعی و رفقای اوزبک

۵- بعد رفقای حوزه‌های کابل

بالاخره این جانب این پرسش نامه‌ها را تحریر و به تصویب رفقا رسانده بعد از جریان انتخابات کاندیدها دادیم:

پرسش‌های مطروحه: کمیته نظارت انتخابات

۱- منظور خاص شما از کاندید شدن چه بود؟

- ۲- به کدام سابقه و بیس اجتماعی، فامیلی یا شخصی استناد نموده خود را کاندید کردید؟
- ۳- درین باره با کدام مقامات جمعیت مشوره کردید و اجازه آخري را از که گرفتید؟
- ۴- در شروع مبارزه از جمعیت و دوستان و متنفذین اجتماعی با شما که وعده همکاری داد و چقدر به آن وفا کرد و چه اندازه واقعاً موثر بودند؟
- ۵- در دوران انتخاباتی با کدام طبقات و اقشار تماس نزدیک گرفتید؛ واسطه تماس که بود؟

خودتان؟ یا دیگر اشخاص؟ آنها از کدام قشر و طبقه بودند؟

- ۶- تبلیغات شما را کدام اقشار و طبقات می شنیدند؟ و شما چقدر موفق به افاده بودید؟ درین خطابات چقدر تبلیغ غیرمستقیم ایدیولوژیک نمودید؟ وقتیکه برخلاف خرافات سخن زدید با چه موانعی برخوردید؟ آیا مردم حوزه انتخابی خود را تنویر کردید؟
- ۷- در روزهای رای گیری وعده ها چقدر درست برآمد؟ از رفقای جمعیت و دوستان دموکرات و ملی کدام اشخاص قهرمانی کردند. کمک های شخصی مادی و معنوی آنها را تذکر دهید.

- ۸- وضع پیش آمد هیئت رأی گیری و هیئت های اداری حکومت و جمعیت های راست را در مقابل خود تذکر دهید؛ چه اضرار مشخصی مادی و معنوی بشما رسانیدند؟

۹- مصارف مادی ۴ ماه انتخابات شما بدون خرج عادی بچند بالغ شد؟

- ۱۰- علل و عوامل پیروزی؟ شکست؟ بصورت کلی و از این سه عامل کدام موثرتر بود:

وجود؟ a - کوشش و جهد، قدرت تبلیغ شخصی

عدم؟ b - تشکیلات (جمعیت قومی)

c - ذهنیت و شعور سیاسی مردم رای دهنده

- ۱۱- از انتخابات چه نتیجه گرفتید؟ بخودتان؟ به جمعیتان؟

در آینده هم باز از وسایل فیودالی و محیطی کار بگیریم یا مستقیماً با توده ها داخل تماس شویم؟

آیا توده ها از عقب ما می آیند؟

در اطراف: هرکس به سبک خود مبارزه کرد. ما بعد از ختم ۵ روز کابل به مقر (نزد تره کی) ده رفیق جوان را ارسال توانستیم و بس. و فقط اینجانب (بدخشی) با حیدر مسعود سري هم به پنجشیر حوزه هادی کریم زدیم و بس. به پغمان هم چند نفر با امین تعیین شدند.

در کابل: ببرک از ناحیه ۹- ۱۰ کاندید بود

اناهیتا از ناحیه ۳- ۴ کاندید بود.

تفصیل:

در پایان:

- ببرک [و] اناهیتا از کابل موفق شدند.

- نور از قندهار و فیضانی از ننگرهار موفق گردیدند باقی همه ناکام ماندند.

تره‌کی ناکام پس آمد که مرکز سازمان به خانه **ببرک** وکیل منتقل شده وضعیت بسیار خراب شد. و تصادفاً در ۳ عقرب اینجانب به نسبت ایجاد اولین میتینگ و رهبری آن بعد از دیموکراسی جدید، آوازه و شهرت و وجهه در سازمان یافتم که این مساله هم به روح تره‌کی صدمه رساند؛ کاملاً مضمحل و منزوی شد اما بالاخره يك روز کمیته مرکزی را خواست و رفتن خود را به جرمنی نسبت مریضی اعلان کرد و فردای آن با خانم خود از راه شوروی رفت. اما بعد معلوم شد که در شوروی ماند و خبر آمدن آنرا به شوروی به حیث يك نویسنده پشتو زبان رادیو مسکو گفت. آنجا ۴۰ روز ماند و بازگشت با چهره خندان و موهای مانده سفید و ارمغان‌های خصوصی که تفصیل بعد می‌آید. سه حادثه برای موسسین درین سال رخ داد:

۱- پیروزی **ببرک** در انتخابات و فراکسیون شوروی د، خ

۲- ایجاد و رهبری میتینگ و ... ۳ عقرب ۱۳۴۴ توسط بدخشی

۳- سفر شوروی تره کی

در شش ماه اخیر سال ۱۳۴۴ ش.ه.

الف:

پیروزی **ببرک** در انتخابات و رفتن آن به شوروی و ایجاد اولین فرکسیون ... در پارلمان فیودالی (!)

ببرک با استفاده از سابقه رابطه با داود خان، با ملاقات با سردار ولی با استفاده از نیروی جوان حزب دموکراتیک خلق و بکار بردن استعداد و تکتیک‌های خاص خود بصورت فوق العاده و ناگهانی در انتخابات پیروز شد؛ درحالیکه میرغلام محمد غبار با شهرت و سابقه و فتح فرقه مشر با شهرت و سابقه و قومی جمال مینه شکست خوردند هم چنین ابراهیم صفا.

ببرک برای خود تربیون پیدا کرد و این موافق نظر جدید شوروی‌ها هم بود که [از] رسیدن دوستان خود به چنین تربیون‌ها و جاهای مانند ریاست و وزارت خوش می‌شدند. طبیعت **ببرک** هم چنین بود و نظریات ایدیولوژیکی آن هم بیشتر در باره مبارزات پارلمانی و پارلمانتاریزم دور می‌خورد. **ببرک** راه خود را از پارلمان شروع کرد.

برای موقوفش در حزب هم موثر بود. عملاً رهبر عملیات سیاسی بیرونی حزب شد و برای ملاقات‌های سیاسی وسیله سیاسی یافت. چنانچه در همان جریان انتخابات به نسبت خطابه من علیه امپریالیزم در ستدیوم، یوسف خان او را خواست نه تره کی را. پایش هم به دعوت‌های سفارت‌ها از اینجا شروع شد. این نقطه حرکت او قابل تامل و اندیشه است.

ب:

۳ عقرب: در باره سه عقرب رساله جداگانه نوشته ام. مختصر اینکه بعد از دوره انتقالی، داکتر یوسف بعد از تنفیذ قانون اساسی جدید موظف تشکیل کابینه شد. با کابینه جدید خود که در آن میوندوال وزیر کلتور و مجروح معاون صدارت بود. در اواخر میزان غیر رسمی خودش با کمک حمیدالله و موسی شفیق به شورا رفت و بالاخره در ۲ عقرب

برای گرفتن رای اعتماد رفت. متعلمین، محصلین، اکثر مامورین ساعت هفت بطرف شوروی رفته در جای وکلا، در تالار، در بیرون و حیاط و حتی در سرك ازدحام کردند. دولتیان و رئیس ولسی جرگه چون این وضع را دیدند آنرا قیام دانسته آمدن کابینه را خطرناک دانسته شروع به کشیدن مردم از تالار و صحن نمودند. اما مردم مقاومت می کردند. بالاخره به درخواست **ببرک** و داکتر فرزاد تالار و صحن را ترک کردند. در بیرون هم **ببرک** و اناهیتا به مردم سخن زدند و آنها متفرق شدند. روز ۲ عقرب گذشت، شب چیزی اعلان نشد. روز ۳ عقرب تقریباً حصه اعظم مردم کابل به طرف شوروی یورش آوردند، اما شب قیوم وزیر داخله و سردار ولی ترتیبات گرفته بودند، تانک ها ... در حدود یک غند نفر را در اطراف شوروی تعبیه نموده بودند. ۲ عقرب الهام داده بود به: مرتجعین، به مردم مترقی، به چپها؛ هر یک برای فردا ترتیبات گرفته بودند.

۳ عقرب به همین اساس سه مرحله دارد:

۱- از ۷ بجه صبح تا ۱۰ و نیم قبل از ظهر که در حقیقت رهبری آن به دست ارتجاع و اغتشاش بود. درین وقت به حبیبیه حمله شد و در زد و خوردها بعضی خاموشانه از بین رفتند. رول بدست:

سردار ولی، قیوم وزیر داخله و بهاءالدین قومندان بود.

۲- از ۱۰ و نیم تا ۳ و نیم بعد از ظهر:

که رهبری آن بدست اینجانب و اعضای دموکراتیک خلق بود. من یکبار صبح آمده پس پوهنتون رفتم. دفعه دوم ساعت ۱۰ آمدم مورد حمله پولیس در نزدیکی فابریکه جاری قرار گرفتم و دستم زخمی شد و اینجا بالای تل چوب برآمده مردم را بدور خود خوانده و شروع به خطابه کرده گفتم بیاید این وضع را تغییر بدهیم و برای اولین بار به رسم اعتراض یک مظاهره سیاسی کنیم. همه حاضرین لبیک گفته، گفتند حرکت کن ما از عقب می آییم. چنان هم شد. به پوهنتون رفتیم در مزار سیدجمال الدین اجتماع کرده سخنرانی کردم. انجنیر عثمان هم آمد سخن زد. به نزدیکی شفاخانه از آنجا به چارراهی وزارت زراعت رفتیم. خبر آوردند که پولیس و عسکر دهمزنگ را بند ساخته؛ امر حرکت به گردنه را دادم همه اطاعت کردند. از آنجا براه شهر نو و سینمای آریانا به چوک رفتیم؛ خطابه کنان در ساعت ۳ و نیم به سینما پامیر رسیدیم. آنجا من میتینگ را ختم کردم.

۳ - از ۳ و نیم تا شام - با رخصتی مامورین مظاهره دیگر قوت گرفت. در شاه دو شمشیره هادی محمودی و دشمت خلیل پیدا شدند - تا دهمزنگ همراه بودم بعداً سر من ضعف آمده به دواخانه و از آنجا به خانه اناهیتا جهت تداوی دست و تقویه رفتم. خبر آوردند که شام در حصه خانه داکتر یوسف عساکر فیر نمودند و چند تن منجمله حسن خیاط کشته شد. شام خونین آغاز شد. صبح حکومت یوسف سقوط کرد و میوندوال موظف شد ...

اشخاص آتی را بتاریخ () عقرب به زندان کردند:

۱ - م ظاهر بدخشی

۲ - سلطان علی کشتمند

۳ - بصیر رنجبر

۴ - انجنیر عثمان

ما در حبس بودیم که رای اعتماد شوروی برای میوندوال از رادیو برودکاست شد. فردا [ی] گرفتن رای اعتماد، ما چار نفر را شالیزی وزیر داخله میوندوال خواست و رها کرد. مثلیکه در پوهنتون میتینگ و مجلس فاتحه برقرار شده و میوندوال اشتراک، در مقابل چند خواسته، یک خواسته هم رهایی ما بوده که همان ساعت عملی شد.

۳ عقرب برای من در پیش پولیس دوسیه ساخت و در نزد رفقا موقعیت خاص بخشید و لذت مبارزه شخصی را برای من داد و گویا شخصیت سیاسی (!) شدم.

ج:

سفر تره کی به شوروی

حادثه های الف و ب برای تره کی خوش آیند نبود؛ در صدد تلافی برآمد و این سفر باصقین را کرد در آنجا با مستشرقین ملاقات کرد و رهبر حزب توده را دید ...

اما ارمغان منفی که آورد - تره کی بعد از این در مساله دموکراسی ملی تسلیم شده بود. چنانچه یک ماه بعد از رسیدنش بعد از اینکه میوندوال صدراعظم و پادشاه را هم دید. یکروز ما را دعوت کرد و گفت طبق فیصله کنگره باید مرام حزب ساخته شود و از چانته خود یک کتابچه مکتبی را کشید که در آن طرح اول مرام دیموکراتیک خلق با محور مساله دموکراسی ملی، راه رشد غیرسرمایه‌داری و مسالمت‌آمیز... بود و بعداً مساله اخبار خلق را طرح کرد و بارق را سر بخود مدیر انتخاب کرده بود. بالاخره چارنعل در سال ۱۳۴۵ ما برای جریده خلق و نشر مرام دیموکراتیک خلق آماده شده بودیم.

۱۳۴۵

جریده خلق - مرام دیموکراتیک خلق

در باره مرام:

مسوده تره کی به پشتو اما معلوم می‌شد که ترجمه شده بود. به نقایص و ادبیات آن ببرک انگشت گذاشت؛ لذا مسوده به او داده شد. اما او عوض آن، مرام حزب توده را با کمی تغییرات جزیی آورد که جداً مورد حمله من و میثاق واقع شد. بالاخره یک هیئت چارنفری تعیین شد که نه آن نه این بلکه ترکیبی از هر دو به ادبیات دري ... باشد. این هیئت:

م ظاهر بدخشی، پنجشیری، داکترشاه ولی و ببرک بود که منظمأ در ماه حوت بالایی آن در خانه اناهیتا کارکردیم و بدون مقدمه همین مرام منتشره شماره اول جریده خلق است. مقدمه آن به قلم ببرک بدون تصویب بصورت ارتجالی برای جریده تهیه و چاپ شده که اهمیت سازمانی ندارد.

این مرام در معرض مرور ۴۹ رفیق کدر گذاشته شد که راجع به کلمه سوسیالیسم آخری آن، داکتر عبدالمحمد و سرشار شمالی مخالفت کردند و آن را چپ روی دانستند.

در بارهٔ جریده:

هرکس طرح يك جریده آورد. طرح جریده پیشنهادي من چنین بود:

...

اما بالاخره اکثریت فیصله کرد همین مرام مفصل بدون تصویب کنگره نشر شود. من دست به کار شده با بارق - جریده در ۸ صفحه کشیده دو دفعه ۱۰ - ۱۰ هزار مجموعاً بیست هزار شماره چاپ کردیم. تنظیم پخش آنرا به عهده گرفتم. شماره اول [را] در ۶۰ جای شهر کابل با يك مانور عجیب فروختیم که انعکاس بزرگ ملی و بین المللی کرد.

چون صاحب امتیاز تره‌کی بود، **ببرک** ازین شهرت چندان راضی نبود. بمن مراجعه کرد که در شماره دوم حتماً مقاله مهم آنرا بنام «وسایل...» چاپ کنم. چنین هم شد اما تره‌کی طرفدار نوشتن نام او در اخیر مقاله نبود. من بخواهش **ببرک** آنرا چاپ کردم. در شماره سوم مقاله جامعه شناسی من هم چاپ شد و از شاه ولی هم. در شماره ششم رسیدیم که غوغای مرتجعین بلند شد... و اخبار بسته شد و نام کشید... ..

آن شب اخیر در خانه تره‌کی جمع بودیم که رؤوف بینوا از طرف صدراعظم میوندوال آمده معذرت شخص او را بیان کرد.

جریده خلق نقطه آخري اوج ديموکراتیک خلق بود و سقوط آن با سقوط آن شروع شد. به این ترتیب جنجال‌ها آغاز و بالاخره سخن به انشعاب‌ها کشید.

بعد از یکسال همکاری

نظر من و خصوصیات رفقای کمیته مرکزی چنین بوده :

در جنوري ۱۹۶۶ در ظهر پست کارت برفقای کمیته مرکزی چنین شادباش نوشته به آن‌ها سپردم:

رفیق تره‌کی!

... امید است بقا و استحکام جمعیت را با جلب همکاری همه جوانان و اعتماد به تفکر و عمل آنان تضمین کرده معلمان با اشخاص صلاحیت دار مسؤولیت تفویض کرده به پیش گام گذار باشیم.

رفیق ببرک!

... امید است به اثر اعمال نیک در خلق و ابراز حسن نیت به رهبری در حزب تولید اعتماد کنیم. وظیفهٔ خاص تاریخی خود را که شاید (اتحاد ملی) و (ترقی اجتماعی) باشد توام به پیروزی برسائیم

رفیق پنحشیری!

... آرزو دارم تا همیشه چنین پاکیزه در میان گروه و چون شمع مرکز جلب و جذب پروانگان بوستان خلق باشی اما روشنی نصیب دیدهٔ هر زنبور مباد.

رفیق کشتمند!

... آرزومندم برای بقا و پیشرفت جمعیت، تحت رهبری رفقای دارالانشا در نظر انتقادی که بسال گذشته می کنیم از جمله تصحیحات یکی هم تغییر موضع گیری خاص است. رفقا فکر می کنند ما و شما در این باره گو[یا] بسیار پیش رفته ایم و خودم شخصاً امیدوارم که کشتمند یکی از مراجع (تیوریک اقتصاد) جمعیت گردد.

رفیق شهپر!

پرچم صلح نقش عالی اصولی و مداخلات خودت را در هم بستگی رفقا بخاطر جار و جنجال (سفسطه) هیچ وقت بر زمین مگذار؛ مداخله شما در هروقت در هرچیز ضرور است لذا حوصله فراخ تعقیب دایمی را استدعا می نمایم.

رفیق داکتر صالح!

... امیدوارم با تقویه رشته های ایدیولوژیک و پراتیک جمعیت نمونه ملی خود را چنان مستحکم می سازیم که این اتحاد کامل واقعی خلق های پشتون و تاجیک، اوزبیک و هزاره ... را تامین کنیم.

رفیق داکتر شاه ولی!

... آرزو دارم داکتر شاه ولی علاوه بر اینکه موضع اصولی خود را همچنان حفظ کند (مغز متفکر) آینده جمعیت ما بوده و همیشه معارف متکامل و مترقی را در باره جهان و جامعه و انسان نه تنها تعقیب کند بلکه فیاضانه ما را مستفید گرداند.

رفیق میثاق!

... با تصحیح روش برخورد امیدوارم در سال آینده خلاف سال گذشته در جلب و جذب روشنفکران و زحمتکشان ملیت ستم کش هزاره گام های وسیعی برداشته بتوانیم و جمعیت شان را به آنها بهتر معرفی نماییم.

رفیق صافی!

... امیدوارم با (تعمیق تیوریک) از کیاست درخشان شما خلق ها بهتر مستفید شوند و دشمنان خلق نتوانند از نیروی فکری شما در بیروکراسی شان استثمار نمایند.

رفیق داکتر ظاهر!

... امیدوارم ما و شما انتخاب کنگره 1965 را با کوشش در بالا بردن سطح تیوری و اعمال قهرمانی درست جلو[ه] بدهیم.

دوكتور اناهيता!

درست همين روز، پارسال دوستان شما گرد آمدند ... از جمله کارنامه‌هاي يكسالگي آن يکي (فعاليت انتخابات) است، افتخار دارد که برادران اين جمعيت براي بار اول دختر خلق را به پارلمان فرستادند و بدین وسيله نصف جدا [ی] نفوس را با نصف ديگر آن پيوند ابدي زدند.

طلیعه انشعاب:

جلسات کمیته مرکزي بعد از سقوط [جریده] خلق منظم دوام و بحث بالاي تغيير تکتیک در سازمان و غيره بود. در ضمن بدون کدام دليل به ابتکار **مدیر سلام، دوست نزدیک ببرک** که با **جیلانی و حکیم کتوازي، هادي مکمل و پژواک** ارتباط شخصي و صميمي داشت، يك تعداد رفقا را عليه من جمع کرده راجع به خودسري و اختیارات و ... سخن زدند و مرا دلسرد ساختند و راستي که ديگر من با آن علاقه کار نکردم و با آن صميميت به اختلافات گروه **ببرک** و تره‌کي که حالا مشخص شده بودند نپرداختم. اين حرکت سلام مدير طلیعه انشعاب‌ها بود.

چاره

تشکيلات جديد:

۱- بوروي سياسي مرکب

از دو منشي تره کي و **ببرک**

- بدخشي منشي کمیته تشکيلات

- پنجشيري منشي کمیته نفتيش

- کشتمند منشي کمیته مالي

- داکتر شاه ولي منشي کمیته تيوريک

۶ نفر

۲- کمیته مرکزي ۱۹ نفري

علاوه بر ۱۱ نفر سابق اشخاص آتي بحيث اعضاي اصلي و علي البدل از دو طرف پيشنهاده شد:

نور، لايق، شرعي، بارق از طرف **ببرک**

افق، امين، سوما، دانش از طرف [تره کي] در حقيقت به کمیته مرکزي جديد آمدند. اما اين چاره هم موثر نبود چنانچه:

جنگ افغانی تره کی و ببرک

در پولیت بیرو: پولیت بورو در خانه تره کی جلسه داشت. در سرکدام مساله بین تره کی و ببرک گفتگو شد. ببرک تره کی را نفر امپریالیزم خواند. تره کی برافروخته شد طرف الماری رفته تفنگچه را آورد. من و پنجشیری خلاص کردیم. کشتمند و شاه ولی هم بود[ند]. تره کی و ببرک... قسم خوردند که دیگر زیر یک سقف نمی‌نشینیم. به تاریخ ۶ سنبله بود.

مجالس مصالحتی به ابتکار بدخشی:

وضع طوری پیش آمد که کمیته مرکزی به استثناء من به دو جناح تقسیم شد. دسته تره کی را امین رهبری می‌کرد و چند جلسه از کدرهای پشتون تشکیل داده بود که سبب توحش ببرک شده بود.

خلاصه من از ۱۹ نفر اعضای اصلی و علی‌البدل کمیته مرکزی دعوت کردم که در ۱۸ سنبله در خانه بارق در کارته پروان جمع شدند. ریاست مجلس را به لایق دادم و ببرک و تره کی را در چوکی دادگاهی نشاندم که تره کی اعتراض کرد که من منشی اول می‌باشم، چنین روشی صحیح نیست. من گفتم حالا وقت بحرانی است، حزب از شما و ببرک خان پرسان‌ها دارد؛ لذا شما در جای معمولی نشسته نمی‌توانید. درین جا مضمونی را که قبلاً ترتیب کرده بود[م] قرائت و پیشنهاد کردم که قبول استعفا ببرک از دارالانشاء، کمیته مرکزی و کمیته موقت اجرائیه که در اثر فشار صورت گرفته درست نبوده انشعاب را قبل از وقت می‌آورد اما رد کامل آن هم درست نیست، زیرا اعمالی از او سر زده که جزا را لازم دارد. این پیشنهاد به اتفاق آراء قبول شد و این پیشنهاد را در جلسه ۴ میزان ۱۳۴۵ کمیته مرکزی به این قسم به تصویب رساندیم:

«در جلسه چهار میزان ۱۳۴۵ کمیته مرکزی جمعیت دیموکراتیک خلق، استعفانامه رفیق ببرک توسط خودش قرائت شد. پانزده نفر از اعضای حاضر پلنوم کمیته مرکزی پس از تبادل افکار و شور و غور کافی به اکثریت آراء تصویب کردند که:

استعفای رفیق ببرک از دارالانشاء و کمیته موقت اجرائیه قبول گردد اما بحیث عضو دائمی کمیته مرکزی کماکان باقی بماند. اینک خلاصه متن استعفای رفیق ببرک که به رفاقا تقدیم می‌شود.

خلاصه متن استعفای رفیق ببرک به کمیته مرکزی

ارتجاع فیودالیتة همزمان با توطئه ظریفانه امپریالیزم بوسیله محافل حاکمه سیاسی، خلقهای افغانستان را از دو جناح سخت تحت فشار ماهرانه گرفته و بخصوص علیه جمعیت دیموکراتیک خلق دسایسی را مورد عمل قرار داده ...

عکس العمل حقیقی تره کی و مکتوب من به آن

تره کی مفت ببرک را از میان کشیده بود. با تدبیر من وضع دوباره به همان قسم معتدل باقی ماند. تره کی بعد ازین آن لطف سابق خود را نداشت و خواست یگان مانور نماید. ... و من این مکتوب را برایش نوشتم.

مکتوب به تره‌کی

«نامه سرکشاده بدخشی به رفیق تره‌کی

«معروفست که آگوست بیل یکی از رهبران برجسته نهضت کارگری سوسیال دموکرات آلمان هنگام نطق در رایش‌تاک ناگهان با کف زدن‌های جناح راست مجلس روبرو شد. وی که انتظار چنین واقعه‌ای را نداشت با خود ولی به صدای بلند گفت: ای پیر خرفت! معلوم نیست چه دسته گلی به آب داده ای که این جانورها شادی می‌کنند.»

رفیق بزرگ و محترم

سال‌های پیش خوانده بودم که ...

در این اواخر وقتیکه اختلافات شما و رفیق **ببرک** حاد شد و عوضی‌که در مسیر طبیعی مبارزه سیاسی جریان یابد و حل گردد، بقسم **یک** تصادم شخصی تبارز کرد و مرزهای ساحه‌های ...

۹ قوس ۱۳۴۵

ببرک با استعفا موقعیت خود را در سازمان از دست داد و برایش سخت تمام شد. از وضع متشنج شوروی استفاده کرده با تحریک منتهالیه راست خود را زیر لیت گذاشت. درحالی‌که **یک** روز قبل آصف آهنگ او را خبر کرده بود که به شوروی نیاید، اما او رفت و لیت خورد و ازین حادثه استفاده کامل کرد. **خود را ناحق در شفاخانه بستری** کرد و از رفت‌وآمد رفقا استفاده کرده شدید نظریات خود را تبلیغ کرد و مظلومیت خود را بیان نمود و بالای کدرهای جوان تاثیر کرد.

تره‌کی هم حوزه‌ها را به رژه در خانه خود خواست، اما لیت **ببرک** اثرات خود را داشت.

۱۰ جدي اول جنوري ۱۹۶۷

در این شب سالگره کنگره همه با **ببرک** جمع شدیم. **ببرک (...)** بسیار از تره‌کی تعریف کرد (**برای اغفال او**) من **عکس‌العمل نشان داد**[م]. **کشتمند، بارق و شرعی** از او حمایه کردند وضع متشنج شد. **بارق شعر دري، شرعی شعر اوزبکی** در باره قهرمانی **ببرک** در ۹ قوس نوشته بودند بدون پروگرام و اجازه آنرا قرائت کردند.

چاره، تهیه اساس‌نامه را دانستیم

بالاخره بعد ازین حوادث چاره، تهیه **یک** اساس‌نامه منظم را دانستیم و کمیته مرکزی شروع کرد به تهیه آن (کمیته مرکزی سابق). **درینجا مبارزات ایدیولوژیکی ببرک و ما شروع شد، (...)** آنها **سست می‌گرفتند و ما سخت**. این کار تمام زمستان را در بر گرفت و مشاجرات شدیدی روی داد.

در جریان این که نور احمد و داکتر شاه ولی اعضای اصلی کمیته مرکزی شده بودند در کمیته مرکزی این جبهه بوجود آمد:

- ببرك، كشمند، شهپر، نور، پنجشيري
- تره كي، صالح، بدخشي، شاه ولي
وضع را پيوستن (به اثر كوشش ميراكبر و لايق) پنجشيري با ببرك تغيير داد و ببرك را
جسور كرد، زيرا ديگر گويا در كميته مركزي اكثريت را بدست آورده بود.
ببرك بعد ازين به نمايندگي فركسيون گپ مي زد. من مخالف ببرك شان بودم اما طرفدار
تره كي هم نبودم و لاكن در جبهه آن طبعاً واقع ميشدم.
در ماه حمل مبارزات شديد، پيشنهادهاي سازش و مصالحه بسيار واقع شد اما مؤثر واقع
نشد. بالاخره در ۱۲ ثور ببرك آمدن خود را با فركسيونش به مركز سابق كميته مركزي
(خانه تره كي) ترك كرد. به اين قسم با تمام سختي ها بالاخره در دموكراتيك خلق بعد از دو
سال و ۴ ماه اتحاد، انشعاب رخ داد.

«